

تدریس کلاس‌های کودکان، سال ۱

واحد ۲

درس‌هایی برای کلاس‌های کودکان

نسخه پیش از چاپ

در دست تهیه

نسخه ۴.۳.۱.PP

۰۱ سپتامبر ۲۰۱۳ میلادی

۹۱ شهریور ۱۳۹۲ شمسی



مؤسسه روحی

Copyright © 1987, 2011 by the Ruhi Foundation,
Colombia
All rights reserved. Version 4.3.1.PP September 2013

Ruhi Institute
Apartado Postal: 402032
Cali, Colombia
Tel: 57 2 828-2599
Email: instituto@ruhi.org
Web site: www.ruhi.org

حق چاپ © ۱۹۸۷، ۲۰۱۱ بنیاد روحی، کولومبیا
تمام حقوق محفوظ است. نسخهٔ ۴.۳.۱.PP سپتامبر ۲۰۱۳

مؤسسهٔ روحی
کالی، کولومبیا
تلفن: ۵۷ ۲ ۸۲۸ ۲۵۹۹
ایمیل: instituto@ruhi.org
وب سایت: www.ruhi.org

مؤسسه روحی یک نهاد آموزشی است که تحت نظارت و هدایت محفل روحانی ملی بهائیان کلمبیا فعالیت می‌کند. هدفش توسعه منابعی انسانی است که خود را وقف ترقی روحانی، اجتماعی و فرهنگی مردم کلمبیا نمایند. در طول چند دهه، مطالب این مؤسسه به نحو فزاینده‌ای مورد استفاده جوامع ملی بهائی در جمیع نقاط دنیا قرار گرفته است.

رویکردی که مؤسسه روحی برای تهیه موادّ درسی دنبال می‌کند با یک رویکرد سنتی طرح‌ریزی، آزمایش در عمل، و ارزیابی موادّ درسی که یکی بعد از دیگری و به صورت یک بعدی انجام می‌شود به نحو قابل ملاحظه‌ای متفاوت است، بدین صورت که اولین قدم برای نوشتن هر مجموعه از موادّ درسی وقتی برداشته می‌شود که تجربه‌ای در سطح مردمی از طریق انجام خدمتی در پاسخ به نیازهای توسعه‌ای یک جامعه به دست آمده است. موادّ درسی از این تجربه نشئت می‌گیرد و تبلوری از آن تجربه می‌گردد. این موادّ از یک سو شرحی است از آن یادگیری که در اثر به کار گرفتن تعالیم الهی در یک میدان خاصّ خدمت حاصل شده، و از سوی دیگر وسیله‌ای است برای روش مند کردن آن یادگیری. این رویکرد در جزوه کوچکی تحت عنوان ”یادگیری در باره رشد: داستان مؤسسه روحی و ترویج وسیع آئین بهائی در کلمبیا“ به نحو زیر توصیف شده است:

وقتی که یک نیاز آموزشی مشخص شد، گروه کوچکی متشکل از آحاد مردم، با یک دیگر مشورت می‌کنند، یک سلسله نظرات برای اقدامات آموزشی تهیه می‌نمایند و آنها را به مرحله عمل در می‌آورند. نتایج حاصله مورد بازنگری و ارزیابی قرار گرفته و در باره آنها مشورت می‌شود. در پرتو این مشورت یک سلسله اقدامات آموزشی تعدیل شده به اجرا گذاشته می‌شود، و بازنگری مجدّد آنها منجر به تعدیل و تصحیح بیشتری می‌گردد. در این فرایند تهیه موادّ درسی، هیچگاه اقدام موکول به تهیه و ارزیابی نهایی موادّ درسی نمی‌شود. اقدامات آموزشی در هر مرحله با بهترین موادّی که در دست است پیش می‌رود، با این ایمان قطعی که فقط از طریق عمل و بازنگری - که هر دو در پرتو ظهور حضرت بهاءالله انجام می‌شود - موادّ درسی مناسب‌تری می‌تواند به تدریج تکامل یابد. اما این ترتیب فقط برای آن نیست که چند نفر موادّی برای استفاده خودشان بوجود آورند؛ دیر یا زود لازم می‌شود که ساختار و محتوای هر واحد به صورت نهائی در آید تا با اطمینان بتواند مورد استفاده دیگران قرار گیرد. تصمیم در مورد نشر نسخه نهائی موادّ برای یک دوره مورد نظر، وقتی گرفته می‌شود که مشاهده می‌گردد که دیگر تعديلات لازمه بسیار جزئی و قابل اغماض است. نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که جنبه‌های مختلف این فرایند مشورت، اقدام و بازنگری، به موازات هم پیش می‌روند، و به صورت سلسله‌ای متوالی، که در اصل ترتیبی تصنعی خواهد بود، اجرا نمی‌شوند.

در عمل رویکرد فوق، بسته به ماهیت موادّ در دست تهیه، شکل‌های مختلفی به خود می‌گیرد. اما بطور کلی سه مرحله را می‌توان در فرایند تهیه شناسائی نمود که به آنچه نسخه منتشره نهائی خوانده می‌شود می‌انجامد:

۱- طرح مقدماتی

در این مرحله، یک دوره یا متن مفاهیم اصلی و مجموعه بیاناتی از آثار بهائی را شامل می‌گردد که به نظر می‌رسد کلاً بتوانند هدف آموزشی مورد نظر را حاصل نمایند. این طرح مقدماتی از نظرات به عنوان قسمتی از تلاش در جهت تهیه محتویات مؤثری برای دوره، تا مدتی بوسیله گروه‌های کوچکی از افراد در میدان خدمت مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲- نسخه الف

همچنان که اقدام پیش می‌رود، مواد درسی اصلاح می‌شود و شروع به منعکس نمودن تجربیات حاصله می‌نماید، و نظراتی را که از تجربه منبعث گردیده در خود ادغام می‌کند. بعضی از مفاهیم به کرات تعدیل می‌شود، قسمت‌های جدیدی از آثار بهائی اضافه می‌گردد، یا یک سلسله تمرینات ساده ارائه می‌شود تا درک یک موضوع را آسان‌تر نماید یا به ایجاد یک مهارت یا گرایش مهم کمک کند. از طریق این فرایند، یک دوره یا متن منسجم به وجود می‌آید که معمولاً به عنوان "نسخه الف" انگاشته می‌شود.

۳- نسخه پیش از چاپ

سرانجام، معمولاً بر اساس انسجام متن، تصمیم گرفته می‌شود که یک دوره یا متن به عنوان نسخه پیش از انتشار بطور گسترده‌تری در دسترس افراد قرار گیرد. از طریق استفاده مداوم آن واضح می‌شود که در کجا لازم است جای یک بخش عوض شود یا یک تمرین به نوع دیگری نوشته شود. ممکن است چندین نسخه پیاپی تهیه شود. اما به تدریج برای رسیدن به منظور دلخواه، تعدیل و تصحیح کمتری مورد نیاز خواهد بود و در این مرحله مواد درسی یا متن برای طبع و انتشار فرستاده می‌شود.

مؤسسه روحی خوشوقت است که این متن تجدید نظر شده واحد دوم کتاب ۳ از دوره‌های متسلسل اصلی مؤسسه، "تدریس کلاس‌های کودکان، سال ۱" را به صورت نسخه پیش از انتشار در اختیار سازمان‌ها و مؤسسات قرار دهد. کتاب ۳ از سه واحد تشکیل شده که عبارتند از: "برخی از اصول تعلیم و تربیت بهائی"، "درس‌هایی برای کلاس‌های کودکان- سال اول" و "اداره کلاس‌های کودکان". در حال حاضر نسخه جدیدی از این کتاب در دست تهیه است و امیدواریم تا اواخر سال آن را منتشر سازیم. قسمت اعظم تغییرات در واحد دوم کتاب ظاهر می‌شود که به جای پانزده درس که در نسخ منتشره کنونی است، اکنون بیست و چهار درس را شامل می‌گردد. در حالیکه نسخه جدید کتاب ۳ آماده می‌شود، مؤسسه روحی به منظور کمک به ارائه کامل این دوره به معلمین، دومین واحد کتاب را با بیست و چهار درس به صورت کنونی به همراه واحدهای ۱ و ۳ به صورت نسخه موقت در اختیار مؤسسات قرار می‌دهد.

همانطور که ملاحظه می‌کنید هر درس در باره یکی از صفات روحانی تنظیم گردیده است، به این امید که این درس‌ها به توسعه شخصیت و منش کودکان در اولین سال برنامه‌ای که برای تعلیم و تربیت روحانی آنان که عموماً ۵ یا ۶ ساله می‌باشند ارائه شده کمک نماید. بسیاری از درس‌هایی که در اینجا ارائه شده برای معلمین کلاس‌های کودکان آشنا است. چند درس از نسخه قبلی کتاب ۳ نقل شده و بقیه از مطالب قبلی برای تدریس کلاس دوم گرفته شده است. هر درس در اصل از ۵ قسمت: یعنی حفظ کردن مناجات‌ها و بیانات، سرودها، داستان‌ها، سرگرمی، و نقاشی تشکیل شده است.

با ارائه گسترده‌تر این دروس به صورت نسخه پیش از انتشار، مؤسسه روحی امیدوار است مشوق اظهار نظرهای فراوانی بر اساس استفاده از این دروس باشد تا بتوان آنها را در تهیه نسخه نهائی کتاب در نظر گرفت. بخصوص مؤسسه از دریافت هر سرود، داستان، یا سرگرمی که شما فکر می‌کنید با موضوع دروس مناسب‌تری دارد، همچنین هر نظری در باره نقاشی‌هایی که کودکان بتوانند رنگ کنند بسیار سپاسگزار خواهد بود. مثلاً در بعضی موارد، ممکن است داستان قبلاً برای اغلب کودکان بسیار آشنا باشد، و پیشنهاد در مورد گزینه‌های دیگر مورد استقبال قرار گیرد. همچنین سرگرمی‌هایی که در دروس ارائه شده همیشه مستقیماً به موضوع درس مربوط نمی‌شود و دریافت پیشنهاداتی برای گزینه‌های مناسب‌تر مفید خواهد بود. هرچند این امکان وجود ندارد که بتوان همه فعالیت‌های پیشنهادی را در در نسخه نهائی دروس منعکس نمود، مؤسسه در نظر دارد ذخیره‌ای حاوی مجموعه‌ای از این اقلام تهیه نماید تا کسانی که از این مواد استفاده می‌کنند بتوانند از آنها بهره‌گیرند.

لازم به تذکر است که درس‌هایی برای "تدریس کلاس‌های کودکان، سال ۲" و "تدریس کلاس‌های کودکان، سال ۳" نیز به صورت نسخه پیش از انتشار موجود است و همچنین مواد برای تعلیم معلمین سال ۲ وجود دارد. وقتی این دو کتاب منتشر گردد مجموعه‌ای از دوره‌های فرعی که از کتاب سه منشعب می‌شوند برای مطالعه کسانی که مایلند با ارائه تعلیم و تربیت روحانی کودکان، به توسعه جامعه خود کمک کنند آغاز خواهد شد. جهت اطلاع شما، بیست و یک درس که برای سال ۲ آماده شده در باره موضوع رفتار است. این درس‌ها آن عادات و الگوهای رفتاری را که انعکاس صفاتی است که در سال ۱ مطرح گردید در کودکان پرورش می‌دهد. سپس در سال ۳، به اطفال کمک می‌شود که در

ذهن خود ارتباطی بین این الگوهای رفتاری و علم الهی که از طریق مظاهر ظهورش کسب می‌گردد برقرار سازند در عین حال که در بیست و چهار درس در باره حیات و رسالت این مظاهر مقدسه که در طی اعصار مختلف در بین نوع بشر ظاهر می‌شوند شرکت می‌نمایند.

مؤسسه روحی

سپتامبر ۲۰۱۱

بخش اول

حضرت عبدالبهاء به ما می‌فرمایند: ”پس باید احبای الهی و اماءرحمانی بجان و دل اطفال را تربیت نمایند و در دبستان فضل و کمال تعلیم فرمایند. در این خصوص ابدأ فتور نکنند و قصور نخواهند.“^۱

یکی از راه‌هایی که می‌توان به این آرزوی حضرت عبدالبهاء جامعه عمل پوشاند، تأسیس کلاس‌های اطفال در هر جامعه می‌باشد. برای نیل به این آرمان، ضروری است که افراد بیشتری اوقات خود را برای آموزش کودکان اختصاص دهند. آنچه در فردی که به آموزش اقدام کرده، شایان توجه است علاقه و فداکاری اوست نه میزان دانش او نسبت به نظریه‌های آموزشی. آموختن خود علم و هنری است که به تدریج از طریق مطالعه و تجربه می‌توان کسب نمود.

پرسش‌ها:

۱. حضرت عبدالبهاء در باره تعلیم و تربیت اطفال در بیان فوق، چه می‌فرمایند؟

۲. شما چگونه می‌توانید دستور حضرت عبدالبهاء را بمورد اجرا گذارید؟

۳. برای شروع تدریس در یک کلاس ساده کودکان به چه میزان معلومات در باره امر تعلیم و تربیت نیاز دارید؟

۴. چه چیزی مهم‌تر از آگاهی شما نسبت به امر تعلیم و تربیت است؟

۵. چگونه می‌توانید علم و هنر تعلیم و تربیت را فرا بگیرید؟

بخش دوم

اولین دوره کلاس‌هایی که تأسیس می‌کنید، فقط شامل چند برنامه خواهد بود. پیش از هرکلاس، شما این برنامه‌ها را مرور نموده خود را برای درس کاملاً آماده خواهید کرد. یکی از این برنامه‌ها همیشه باید حفظ کردن یکی از بیانات مبارکه و یا بخشی از یک مناجات باشد. بنابراین باید در باره ماهیت حفظ کردن بیاندیشیم. چرا فکر می‌کنیم از حفظ نمودن آثار مقدسه اهمیت دارد؟

کلام الهی که بوسیله مظهر ظهورش نازل گردیده، تأثیر شگرفی بر قلب یک کودک دارد. به خاطر داشته باشید که در مفهوم عرفانی، عالم وجود به قوت نزول کلمه رحمانی "کن" (باش) آفریده شد. حال تصور کنید تأثیر کلام الهی را در زندگی اطفال، وقتی که با تمام قدرتش، در قلوب آنان نقش می‌بندد.

برای کمک به کودکان در یاد گرفتن و حفظ نمودن یک مناجات یا یک نص، باید ابتداء معنی آنرا برایشان خوب تشریح کنید. بنابراین یکی از توانائی‌هایی که شما به عنوان یک معلم، در آن مهارت خواهید یافت شرح واضح معانی مناجات و نصوص می‌باشد. اول با دقت روش ذیل را که یک معلم با تجربه برای توضیح این مناجات به شاگردانش به کار برده است، مطالعه کنید:

"هو الله، خدایا هدایت نما، حفظ فرما، سراج روشن کن، ستاره درخشانده نما. توئی مقتدر و توانا."^۲

هدایت:

۱. پیام گم شده و نمی‌تواند راهش را به خانه پیدا کند. به زودی یکی از دوستانش را می‌بیند که راه را نشانش می‌دهد. دوستش پیام را به خانه هدایت می‌کند.
 ۲. فرشته بسیار ناراحت است زیرا داند آیا درسش را ادامه دهد و یا بدنبال کار بگردد. او از پدر و مادرش نظرخواهی می‌کند. آنها نصیحت خوبی به او می‌کنند. آنها فرشته را هدایت می‌نمایند.
- خداوند بهترین دوست ما است؛ برای همین است که ما در مناجات می‌گوییم "خدایا، مرا هدایت نما." خداوند ما را به سوی چه چیزی هدایت می‌کند؟

حفظ:

۱. ما بیرون هستیم و یک مرتبه شروع به باریدن می‌کند، بنابراین ما به سرعت به زیر یک سقف می‌دویم. سقف ما را حفظ می‌کند.
۲. سنگ درنده‌ای به حمیده حمله می‌کند و او به سوی مادرش که او را از سنگ حفظ می‌کند، می‌دود.

۳. والدین ما، ما را از آدم‌هایی با قصد و نیت بد حفظ می‌نمایند.

پروردگار حفظ‌کننده حقیقی ما است؛ برای همین است که دعا می‌کنیم که “خدایا... مرا حفظ کن.”

در جائی که نور نباشد، در آنجا تاریکی است. در جائی که تاریکی باشد، نمی‌توانیم چیزی را ببینیم و گم می‌شویم. چراغ نور می‌دهد اما کسی باید اول، آنرا روشن کند. قلب مانند چراغ است که قادر است نور روحانی بیافشاند و به همین سبب به خداوند دعا می‌کنیم “سراج روشن کن.”

حضرت بهاءالله می‌خواهند که همه اهل عالم بدانند که بهائیان افرادی شریف، مهربان و حکیم هستند که در نهایت خوشحالی به دیگران کمک می‌نمایند. حضرت بهاءالله می‌خواهند که ما مانند ستاره‌های درخشان باشیم که عالم انسانی را هدایت می‌کنند. بنابراین از او می‌طلبیم که “... ستاره درخشانده نما...”

و نهایتاً، شهادت می‌دهیم که پروردگار مقتدر و توانا است.

بخش سوم

بعد از آنکه معنی یک نص را برای کودکان شرح دادید، قدم بعدی کمک کردن به آنها برای از حفظ کردن آن است. مطمئناً شما در زندگی خود اشعار و نصوص زیادی حفظ کرده‌اید. این کار چطور انجام می‌گیرد؟ زمانی که معنی یک بیان فهمیده شود، حفظ کردن آن آسان است. نص مبارک به دو قسمت تقسیم می‌شود و شما با حفظ قسمت اول شروع می‌کنید و بعد قسمت دوم را فرا می‌گیرید، سپس هر دو قسمت باهم تکرار می‌شود. به همین روش ادامه می‌دهید تا تمام نص را از حفظ می‌شوید. مثلاً برای یادگرفتن مناجات در قسمت ۲، با عبارت “خدایا هدایت نما...” شروع کنید و از کودکان گاهی بطور فردی و گاهی گروهی بخواهید که آن را تکرار نمایند. بعد شما قسمت “خدایا، هدایت نما...” را با قسمت “حفظ فرما” یکی کنید و دو عبارت را باهم تکرار کنید، و سپس این عبارت “...سراج روشن کن...” را اضافه کنید. و به همین منوال تا آخر ادامه دهید. زمانی که همه کودکان تمام مناجات را تکرار کردند، هر یک از آنها را با صبر مساعدت کنید تا مناجات را از حفظ تلاوت نمایند.

بدون تردید به عنوان یک معلم دلسوز بهائی، مایل خواهید بود که وظیفه جدید خود را با آموختن به خود آغاز کنید. بنابراین، هنگامی که ۲۴ درس برای کودکان را در قسمت‌های آینده این بخش ملاحظه کنید، مقداری از وقت خود را برای مطالعه نصوص و معانی آنها و تفکر در بعضی از مثال‌ها که جهت توضیح معانی به کودکان ذکر شده است، صرف کنید.

بخش چهارم

یکی دیگر از برنامه‌هایی که می‌توان با کودکان انجام داد و بوسیلهٔ آن قلوبشان را سرشار از شادی و شمع نمود، خواندن سرودهای امری است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

”هنر موسیقی آسمانی و مؤثر است. موسیقی مائدهٔ روح و جان است. با نیروی سحرآمیز موسیقی روح انسانی تعالی می‌یابد. موسیقی هیجان و تأثیر شدیدی در قلوب اطفال ایجاد می‌کند زیرا قلوبشان پاک و بی‌آلایش است و نغمات موسیقی در آن تأثیر شایان دارد و استعدادهای نهفته‌ای که در قلوبشان به ودیعه نهاده شده از طریق موسیقی ظهور و بروز می‌نماید.“^۳ (ترجمه)

این نصّ از حضرت عبدالبهاء نشانگر اهمیت موسیقی در زندگی ما می‌باشد. پس می‌توان تصوّر نمود که اگر از اوان طفولیت این سرودها را فراگیرند چقدر خوب خواهد بود.

بطور کلی کودکان سرود خواندن را دوست دارند و یاد دادن سرود به آنها یکی از ساده‌ترین کارها در کلاس بهائی است. دوباره یاد آور می‌شویم که کلید موفقیت تکرار و تمرین است. شما، شخصاً، باید سرودها را با کسیکه آنها را می‌داند، بخوانید و توجه خاص به آهنگ و نوای آن داشته باشید. اگر بتوانید به نوار سرودها گوش بدهید، آنها را سریع‌تر یاد خواهید گرفت. باید با کودکان مکرراً سرودها را بخوانید تا اینکه، آنها را خوب یاد بگیرند و کلمات اشعار به همان نحوی که نصوص را از حفظ آموختند، حفظ می‌شود، فقط این بار کلمات همراه آهنگ تکرار می‌شود.

برای اینکه به نحو شایسته‌ای بتوانید نونهالان را در آموزش این سرودها راهنمایی کنید، پیشنهاد می‌شود که شما سرودهای ۲۴ درس این بخش را یا از معلم راهنما و یا به طریق گوش کردن به نوار خوب فراگیرید.

بخش پنجم

یکی دیگر از فعالیت‌های مهم که می‌توان در کلاس اطفال انجام داد، داستان‌سرایی است. داستان‌سرایی در امر آموزش کودکان، چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟ بسیاری از داستان‌ها و حکایت‌ها نکاتی از اصول و فضائل روحانی را برای ما مجسم می‌سازند و به ما نشان می‌دهند که چگونه آنها را به کار بندیم. برخی دیگر از داستان‌ها واضحاً پاداش اعمال نیک و نتایج رفتار ناپسند را نشان می‌دهد. اطفال می‌توانند از نکات موجود در داستان بسیار استفاده کنند و در دنیای تخیل و رویا تجربیاتی به دست آورند که در شکل‌گیری شخصیت ایشان ارزشمند خواهد بود.

می‌دانیم حضرت بهاء‌الله فرزند خویش، حضرت عبدالبهاء را به عنوان مثل اعلاّی تعالیم بهائی معین فرمودند. حکایت‌هایی در بارهٔ زندگی ایشان، نمایانگر چگونگی اجرای تعالیم بهائی در زندگی روزانهٔ ما است. کودکان باید داستان‌های بسیاری در بارهٔ حضرت عبدالبهاء بدانند تا همواره مثل اعلاّی ایشان در ذهنشان باشد.

پرسش‌ها:

۱. چرا داستانها اهمیت زیادی در تعلیم و تربیت کودکان دارند؟

۲. حضرت عبدالبهاء کیستند؟

۳. چرا یادگرفتن داستان‌هایی درباره زندگی حضرت عبدالبهاء حائز اهمیت است؟

بخش ششم

داستان‌سرایی یک هنر است. به منظور دست‌یابی به اعلی درجه کمال این هنر، شخص باید ابتداء اساس آن را فرا بگیرد و سپس اوقات فراوانی صرف تمرین آن نماید. اولاً، برای تعریف یک داستان به نحو مؤثر، لازم است که با موضوع آن کاملاً آشنایی داشته باشیم. در این بخش حکایتی از دوران کودکی حضرت عبدالبهاء را مطالعه می‌کنیم تا ببینیم که آموزگاران چگونه باید برای کودکان داستان‌سرایی کنند.

روزی حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء را فرستادند که به کار چوپان‌هایی که گوسفندان ایشان را به چرا برده بودند، سرکشی کنند. حضرت عبدالبهاء در آن زمان، کودک خردسالی بودند و هنوز اذیت و آزار علیه حضرت بهاء‌الله و خانواده‌شان آغاز نشده بود. حضرت بهاء‌الله صاحب زمین‌های زیادی در بخش‌های کوهستانی بودند و نیز دارای گله گوسفند بزرگی بودند. وقتی که کار سرکشی تمام شد و حضرت عبدالبهاء آماده برگشتن بودند، مردی که همراه ایشان بود گفت "رسم پدرتان است که قبل از برگشتن، انعامی به هر یک از چوپان‌ها بدهند." حضرت عبدالبهاء برای مدتی ساکت ایستادند زیرا چیزی با خود نداشتند که به آنها بدهند. آن مرد به هر حال اصرار می‌کرد که چوپان‌ها منتظر دریافت چیزی هستند. یک مرتبه فکری به ذهن ایشان خطور کرد که ایشان را خوشحال نمود. گوسفندانی را که چوپانان مواظبت می‌کردند را به آنها خواهند داد. زمانیکه حضرت بهاء‌الله از بخشش کریمانه فرزندشان نسبت به چوپانان آگاه شدند، بسیار خشنود شده و باخنده بیان کردند بهتر است همه مواظب ایشان باشند و الا ایشان خودشان را هم یک روز خواهند بخشید. البته این درست همان کاری بود که حضرت عبدالبهاء بقیه دوران زندگی‌شان انجام دادند. ایشان هر چیز که داشتند بخشیدند، هر لحظه و دقیقه از حیات مبارکشانشان را برای بشریت و اتحاد و سرور ما وقف کردند.

اولین چیزی که در تعریف یک حکایت باید مورد توجه قرار بگیرد، موضوع اصلی آن است، در اینجا می‌توان گفت موضوع اصلی این داستان بذل و بخشش حضرت عبدالبهاء می‌باشد. سپس باید قسمت‌هایی از داستان را که به

موضوع اصلی مربوط می‌شود، مشخص کرد. این قسمت‌ها کدام‌اند؟ فکری که به ذهن حضرت عبدالبهاء رسید که گوسفند را به چوپان‌ها ببخشند، و خشنودی که حضرت بهاء‌الله از شنیدن این روح بخشش نشان دادند. بنابراین بسیار مهم است هنگام تعریف داستان برای کودکان در این نکات تأکید زیاد شود. اگر قسمت آخر را فراموش کنید و یا تأکید زیاد در صدای شما در وقت ادای این قسمت که حضرت عبدالبهاء "گوسفندانی را که چوپانان مواظبت می‌کردند را به آنها خواهند داد"، نباشد چه خواهد شد؟ برای نشان دادن این نکته، داستان را بلند و رسا بخوانید و توجه خاص به طرز بیان این دو قسمت داستان که رابطهٔ مستقیم با موضوع اصلی دارند، بنمائید. این تمرین را با سایر شرکت‌کنندگان تکرار کنید.

حال که قسمت‌های اصلی داستان را شناسایی کردیم نباید از باقی آن غافل شویم. باید به نحوی این داستان بیان شود تا شورواشتیاق در کودکان پدید آید و خودشان پیام اصلی آنرا فراگیرند. آیا می‌شود این را داستان نامید اگر چنین بیان می‌کردیم "حضرت عبدالبهاء در کودکی همهٔ گلهٔ گوسفند را به چوپانانی که برای پدرشان کار می‌کردند، بخشیدند و حضرت بهاء‌الله در این رفتار سخاوت فراوان پسرشان را دیدند؟" همیشه جزئیات داستان است که احساس بیشتری به آن می‌دهد و آن را جالب‌تر می‌سازد.

این اصول اساسی در داستان ما کدام است؟

- این واقعه در زمان کودکی حضرت عبدالبهاء اتفاق افتاد.
- وقتی کار سرکشی به اتمام رسید مردی که همراه حضرت عبدالبهاء بود به ایشان عرض کرد که همیشه پدرشان عادت دارند چیزی به چوپانان به عنوان انعام بدهند.
- حضرت عبدالبهاء مدتی سکوت کردند زیرا چیزی همراه نداشتند که به آنها بدهند.
- سرانجام این فکر به ذهن حضرت عبدالبهاء رسید و بسیار خوشحال گردیدند.

اکنون که به این نکات آگاهی یافتید، این داستان را برای گروهی از همکلاسی‌هایتان تعریف کنید. به منظور آماده ساختن خود برای تدریس در کلاس کودکان، شایسته خواهد بود ساعاتی از وقت خود را به خواندن و یادگرفتن داستان‌های موجود در این ۲۴ درس اختصاص دهید. بیاد داشته باشید پیش از هر داستان‌سرایی سه پرسش اصلی را باید پاسخ گوید: ۱- موضوع اصلی داستان چیست؟ ۲- چه قسمت‌هایی مستقیماً به این موضوع بستگی دارد؟ ۳- چه جزئیات مهمی داستان را جالب‌تر می‌کند؟

بخش هفتم

بعد از یادگرفتن متن داستان‌ها، مهم است که شیوه‌های مخصوص خود را در داستان‌سرایی توسعه دهید. برای این کار باید بارها، داستان‌ها را تعریف کرده و به صدای خود گوش کنید و حالات و حرکات خود را ملاحظه نمایید. در عین حال باید توجه داشته باشید هدف از این داستان‌گویی‌ها، آموزش نکته‌های مهمی به کودکان است نه اجرای یک نمایشنامه. از این رو حکایات را باید با احساس و شادی بیان کنید ولی احساساتان باید واقعاً صادقانه باشد و باید بدانید که بچه‌ها براحتی عدم خلوص نیت را درک می‌کنند.

شما باید در هنگام تعریف قصه، قلبتان سرشار از عشق و محبت نسبت به کودکان باشد و محیطی صمیمانه بین خود و آنان ایجاد نمایید. در عین حال این محیط باید مملو از انتظار و هیجان باشد. آهنگ صدا و بلندی آن باید طبق جریان داستان تغییر کند و حرکات شما اگر چه ساده ولی باید هماهنگ با متن داستان باشد. کودکان علاقه به شنیدن داستانی با صدای یکنواخت از کسی مجسمه وار ندارند. شما باید با تمرین زیاد فراگیرید که چگونه احساساتی مانند شادی، غم، عصبانیت، ترس و شهامت را از طریق تغییرات در آهنگ صدا و حرکات بیان کنید.

باید در آهنگ و سرعت داستان نیز تفکر کنید. اگر خیلی آرام بیان نمایید، اطفال خسته می‌شوند و اگر خیلی سریع پیش بروید آنها نمی‌توانند داستان را تعقیب کنند.

به طور خلاصه عوامل گوناگونی در داستان‌سرایی مؤثر می‌باشد. برای کامل کردن این هنر، بیش از هر چیزی نیاز به تمرین دارید. بنابراین اوقاتی را برای نقل حکایاتی که با همکلاسی‌هایتان بررسی کرده‌اید، صرف نمایید. در مورد عوامل مختلف مانند صدا، حرکات و احساسات فکر کنید. عواملی را غیر از اینها که قسمتی از هنر داستان‌سرایی می‌باشد شرح دهید.

بخش هشتم

شخصی زمانی گفت کار بچه‌ها بازی کردن است. در حقیقت بازی به بچه‌ها یاری می‌دهد تا بسیاری از مهارت‌ها و مفاهیم را فراگیرند و تمرین کنند. برای مثال، کودکان از طریق بازی همکاری، توجه نمودن، اطاعت از قانون و هماهنگ کردن حرکات را یاد می‌گیرند. بنابراین، معلم می‌تواند از بازی‌ها همانند تخته سیاه و یا کتاب خواندن برای آموزش استفاده نماید. از این رو عامل دیگر در کلاس‌های ما برای خردسالان بازی‌ها می‌باشد. بیشتر بازی‌هایی که انتخاب شده است بازی‌های گروهی می‌باشد.

همکاری و معاضدت عوامل اصلی حصول اتحاد در خانواده یا جامعه است. غالباً ما از عدم همکاری در جامعه شکایت داریم. دلیلش می‌تواند بسیار ساده باشد؛ شاید مردم هرگز یاد نگرفته‌اند که چگونه همکاری نمایند.

برای موفقیت در این امر، ابتداء شما به یک هدف مشترک نیاز دارید. همهٔ افرادی که در جریان این کار هستند باید در جستجوی یک نتیجه باشند، مثلاً تأسیس یک مدرسه. با وجود این همیشه هم هدف مشترک خود به خود موفقیت را به همراه نمی‌آورد. لازم است که هر فرد برای رسیدن به هدف شخصاً برنامه را حمایت کند.

به علاوه هر کس باید درک کند که حمایت او برای دستیابی به هدف، ضروری است. واژهٔ «ضروری» فقط به معنای اهمیت چیزی یا کاری نیست، بلکه لازم و واجب است. بنابراین حمایت هر فرد نه تنها مهم است، بلکه ضروری می‌باشد، زیرا اگر هر کس سهم خود را در اجرای هدف اداء نکند، رسیدن به هدف امکان پذیر نخواهد بود.

همکاری عامل سومی هم دارد که درخور توجه است. اینکه همهٔ شرکت کنندگان دارای هدف مشترک باشند و همه همکاری کنند، کافی نیست. مساعدت هر فرد و مساعدت همهٔ افراد باید هماهنگ شود. مثلاً دو نفر می‌خواهند با کمک یکدیگر دیواری با سیم خاردار بکشند. هر دو فکر سازندگی و همکاری دارند. معهذاً یک نفر روز شنبه می‌آید و نفر دیگر روز یکشنبه. آنها به هدف خود نمی‌رسند، زیرا برای کشیدن سیم خاردار هر دوی آنها می‌بایست در یک روز بیایند.

گاهی اوقات درک اهمیت هماهنگی برای کسب همکاری مشکل است. مطمئناً شما هم تجربه کرده‌اید این تجربه را داشته‌اید که تصمیم گرفته‌اید با گروهی دیگر طرحی را به انجام رسانید، اما همهٔ افراد حاضر نشدند. در نتیجه کسانی که آمده بودند، مأیوس شده طرح را به پایان نرساندند و یا حتی آغاز نکردند. یا شاید گروهی سرساعت معینی وارد شدند و بقیه سه ساعت بعد رسیدند. گروه اول خسته از انتظار، برگشتند و یا نومید شدند و گروه روحیهٔ خود را به میزان قابل توجهی از دست دادند.

بازی‌های گروهی به ایجاد روح همکاری در خردسالان کمک می‌کند:

۱. موضوع بازی یک هدف مشترک ایجاد می‌کند
۲. برای رسیدن به این هدف، بچه‌ها همکاری و هماهنگی را می‌آموزند

این آموزش در کودکان با یکبار بازی کردن حاصل نمی‌شود. باید چندین مرتبه تکرار شود تا اطفال راه‌های همکاری را کشف کنند.

پرسش‌ها:

۱. راجع به بازی‌های گروهی چه فکر می‌کنید؟

۲. اغلب بازی‌های معمولی با بازیهای دسته جمعی چگونه مقایسه می‌شود؟

۳. در باره رقابت چه فکر می‌کنید؟

۴. میل دارید بازی‌ها چه تأثیری بر کودکان داشته باشند؟

بخش نهم

برای یاد دادن بازی‌ها به کودکان، شما باید نحوه بازی آنها را بدانید. این کار با تمرین و بازی انجام می‌شود. بنابراین بسیار کمک خواهد کرد اگر شما و عده‌ای از دوستان، بازی‌هایی را که در این ۲۴ درس آمده با هم تمرین نمایید.

بخش دهم

برای آموزش بازی به کودکان، شخص باید از عهده سه کار به خوبی برآید:

۱. به روشنی هدف بازی را تشریح کند.

۲. مطمئن شود که همه بچه‌ها نحوه بازی را کاملاً فهمیده‌اند.

۳. سعی کند که همه بچه‌ها در پایان بازی احساس موفقیت نمایند.

نحوه تشریح بازی و هدف آن بوسیله آموزگار تأثیر زیادی در اشتیاق کودکان به آن بازی دارد. آموزگار باید حس شادی و مبارزه را در آنان بوجود آورد تا ایشان را به بازی علاقمند نماید. گذشته از ایجاد انگیزه، تشریح درست بازی به اشتیاق بچه‌ها می‌افزاید. مثلاً، در بازی "به بیمار کمک کنید"، در درس ۲۰ دو کودک دست‌های خود را بهم متصل می‌کنند تا یک صندلی بسازند و بچه مریض را به این ترتیب به "درمانگاه" برسانند. بدون توضیح کافی و مناسب، کودکان ممکن است تصور کنند که اگر دوستشان را به زمین بیاندازند تفریحش بیشتر است تا از او مواظبت کنند. آموزگار برای جلوگیری از چنین عملی، به آنان می‌گوید: "بسیار خوب بچه‌ها، امروز می‌خواهیم بازی "به بیمار کمک کنید" را انجام بدهیم. این بازی جالبی است چون همه ما باید همکاری کنیم تا فرد مریضی را به درمانگاه ببریم. اگر او را به زمین بیاندازیم، به او آسیب می‌رسد، و ما همگی، غمگین می‌شویم. اگر بدون هیچ حادثه او را به درمانگاه برسانیم، همه خوشحال و راضی خواهیم بود که توانسته‌ایم به او کمک کنیم."

تمرین‌ها:

۱. دو مطلبی را که آموزگار در موقع معرفی بازی باید خوب انجام دهد، نام ببرید.

الف.

ب.

۲. معرفی نوع بازی را برای همکلاسی‌هایتان تمرین کنید.

۳. به چه دلیل ایجاد انگیزه در بچه‌ها و شرح هدف بازی ضروری است، حتی اگر با آن بازی آشنا باشند؟

بخش یازدهم

هنگامی که کودکان هدف بازی را درک کردند و مشتاق انجام آن شدند، مهم است که نحوه بازی به روشنی به ایشان توضیح داده شود. بطور کلی، لازم است که با بچه‌ها کمی تمرین شود. مثلاً در بازی "پُل" که در درس ۳ ارائه گردیده، می‌توانید به آرامی بچه‌ها را به نقطه شروع بازی راهنمایی کنید و کمکشان نمایید که مراحل بازی را طی کنند. در بعضی موارد می‌شود با گروه بچه‌های کوچکتر بازی را آغاز نمود و بعداً گذاشت بقیه شرکت کنند. بجای قرار دادن همه کودکان با هم به روی "پُل"، می‌توانید با بچه‌ها دوبه دو تمرین کنید. بعد از چند بار نمایش دادن، می‌توان بر تعداد بازی کنندگان افزود، تا زمانی که همه آنان در بازی وارد شوند. وقتیکه توضیح می‌دهید که چگونه بازی کنند، لازم است با تمرین به آنها نشان دهید که چگونه بازی را انجام دهند.

بخش دوازدهم

در طول بازی مهم است که کودکان احساس موفقیت نمایند. نقش آموزگار در این زمینه بسیار مهم است. او باید ضمن بازی آنان را تشویق نماید و وقتی بازی را خوب انجام دادند برایشان دست بزند و احساس شادی و شمع خود را از موفقیت آنها نشان دهد.

هنگامی که کودک احساس موفقیت نماید، روحاً رشد می‌کند. طفل نسبت به لیاقت خود، احساس اعتماد به نفس می‌نماید؛ شهادتی در او پرورش می‌یابد که کوشش کند به کارهای جدید و دشوار دست بزند. در او حس رفاقت، پرورش می‌یابد. تمایلش برای پیروی از مقررات بازی تقویت می‌گردد. این اطاعت می‌تواند به اطاعت از والدینش و

اطاعت از او امر الهی تبدیل شود. احساس موفقیت ذوق او را برای رسیدن به اهداف بزرگ‌تر و استفاده از استعدادهایش تا حد اعلی افزایش می‌دهد.

برای مشاوره:

۱. چگونه آموزگار به ایجاد احساس موفقیت در کودکان، یاری می‌دهد؟
۲. کدام رفتار آموزگار به احساس شکست در خردسالان کمک می‌کند؟
۳. آیا برای احساس موفقیت در بازی، کودکان باید از عهده بازی به نحو احسن برآیند؟
۴. بعضی از حالاتی که معلم می‌تواند ابراز دارد تا حس موفقیت در کودکان افزایش یابد کدام است؟

بخش سیزدهم

آخرین برنامه کلاس شما رنگ‌آمیزی تصاویر است. در واقع این قسمت بسیار مورد علاقه کودکان می‌باشد و همواره در انتظار آن هستند. شاید آنچه توجه آنان را به نقاشی جلب می‌کند، فرصتی است که مهارت‌های هنری خود را آزمایش کنند و نیز حس ستایش از زیبایی را در خود پرورش دهند. پیشرفت هنری در تعلیم و تربیت کودکان نقش بسیار مهمی دارد. در کلاس‌های بالاتر، باید فعالیت‌های هنری پیچیده‌تری انجام دهید تا استعداد هنری آنها بهتر پرورش یابد. فعلاً کفایت اجازه دهید تا بچه‌ها تصاویر گوناگون را آزادانه رنگ‌آمیزی کنند.

برای هر کلاس باید نقاشی‌هایی که در آخر بخش می‌باشد و با متن درس‌ها هماهنگی دارد را برگزیده به تعداد شاگردان کپی نمایید. بعضی از کودکان مداد رنگی از خانه به کلاس می‌آورند و در برخی موارد، هر خانواده می‌تواند مبلغ مختصری برای خرید مدادهای رنگی برای بچه‌ها اهداء کند. در این صورت مطمئناً محفل روحانی محل می‌تواند، در مورد درخواست کمک از خانواده‌ها به شما مساعدت نماید.

به عنوان تمرین، پیش از نقاشی کردن کودکان، تصمیم بگیرید که عبارات ذیل کدام صحیح و کدام غلط است:

۱. مهم است که دانش آموزان یاد بگیرند که از مدادهای رنگی بطور

دسته جمعی استفاده نمایند. صحیح اشتباه

۲. اگر کودک در ابتداء، بیرون از خط‌ها رنگ کند اهمیت ندارد،

مهم اینست که او کوشش خود را در این زمینه بکار می‌برد. صحیح اشتباه

۳. اگر کودکی نتواند خوب رنگ آمیزی کند باید نقاشی از او گرفته شده به دیگری داده شود.
 صحیح اشتباه
۴. وقتی که شاگردان نقاشی می کنند، آموزگاری تواند بنشیند و استراحت کند.
 صحیح اشتباه
۵. هنگامی که کودکان نقاشی می کنند، آموزگار باید در بین آنان راه برود و آنها را تشویق و مساعدت نماید.
 صحیح اشتباه
۶. بچه ها در وقت نقاشی کردن باید ساکت باشند.
 صحیح اشتباه
۷. پیش از دادن کاغذ نقاشی، آموزگار باید کمی در باره مفهوم آن صحبت نماید.
 صحیح اشتباه
۸. برای معلم جالب خواهد بود اگر بتواند در رابطه با نقاشی، به داستانی خیالی بیاندیشد که در فراگیری مطلب مهمی برای کودکان مفید خواهد بود.
 صحیح اشتباه

۲۴ درس برای کودکان

درس ۱

به منظور جلب تأییدات الهی و ایجاد فضایی روحانی، کلاس خود را با تلاوت یک مناجات آغاز کنید. مناجات زیر برای این درس پیشنهاد می‌شود:

هُوَاللّٰهُ

ای پاک یزدان این نهالان جویدار هدایت را از باران ابر عنایت تر و تازه فرما و به نسیم ریاض احدیت اهتزازی بخش و به حرارت شمس حقیقت جانی تازه عطا نما تا نشو و نما نمایند و روز به روز ترقی کنند و شکفته گردند و پر بار و برگ شوند. ای پروردگار، جمله را هوشیار کن و قوت و اقتدار بخش و مظاهر تایید و توفیق فرما که در نهایت برازندگی در بین خلق محشور شوند تویی مقتدر و توانا. ع ع

پس از مناجات، از کودکان بپرسید آیا کسی از آنها مناجاتی از بر دارد که بتواند برای کلاس تلاوت کند. آنگاه می‌توانید به آنها کمک کنید مناجات زیر را به شکلی که در بخش‌های ۲ و ۳ این واحد توضیح داده شد، حفظ کنند.

هُوَاللّٰهُ

خدایا، هدایت نما، حفظ فرما، سراج روشن کن، ستاره درخشنده نما. توئی مقتدر و توانا. ع ع

انتظار می‌رود کودکان در این کلاس حد اقل قسمتی از مناجات را یاد بگیرند. وقتی این مقصود حاصل شد، می‌توانید به فعالیت دوم یعنی یاد گرفتن سرود بپردازید. از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

فعالیت بعدی حفظ کردن بیانی از آثار مقدسه بهائی است. می‌توانید بیان را به روش زیر برای کودکان توضیح

دهید:

قلب‌های ما مثل آینه است. ما باید همیشه آنها را تمیز نگاه داریم. نفرت، حسادت و افکار منفی مانند غبار هستند که آینه را از درخشیدن باز می‌دارند. وقتی قلب ما پاک است نور خداوند را منعکس می‌کند و ما باعث خوشحالی دیگران می‌شویم. برای کمک به حفظ پاک‌ی قلب‌هایمان، بیایید این بیان از حضرت بهاء‌الله را حفظ کنیم:

”یا ابن الروح، فی اوّل القول املک قلباً جیداً حسناً منیراً“^۴ (مضمون بیان: ای پسر روح، نخستین پند من این

است که قلبی پاک، مهربان و نورانی دارا شو)

اگر کودکان به خوبی بیان را درک کنند، حفظ آن برای شان آسان تر خواهد شد. بنابراین توصیه می شود مدتی با آنها در خصوص معنای کلمات و عبارات بحث کنید. جملاتی که اینجا است به شما در این راه کمک خواهد کرد.

پند

۱. یک روز جرارد و مری مشغول رنگ کردن چند نقاشی بودند. جرارد مداد رنگی زرد را لازم داشت، اما مری نمی خواست آن را به او بدهد. معلم به مری گفت باید از چیزهایی که دارد به دیگران هم بدهد. معلم به مری پند خوبی داد.

۲. پاتریشیا باید تصمیم بگیرد که آیا می خواهد پولش را برای خرید بیسکویت صرف کند یا کتاب داستان. پدر و مادرش به او توصیه می کنند که کتاب داستان را بخرد. پدر و مادر پاتریشیا پند خوبی به او دادند.

دارا شدن

۱. تینایه دوست دارد قبل از خواب مناجات بخواند. او برای مناجات خواندن کتاب کوچکی دارد. تینایه دارای یک کتاب مناجات کوچک است.

۲. سیل آمده بود و خیلی از مردم همه دارایی خود را از دست دادند. اما دوستان به کمک آنها آمدند و به زودی آنها چیزهایی را که لازم داشتند، دوباره به دست آوردند.

قلب پاک

۱. کتی عصبانی شد و بر سر سوزان فریاد کشید. سوزان ناراحت بود اما زود کتی را بخشید. سوزان دارای قلبی پاک است.

۲. جورج دوست دارد بیسکویت هایش را با همه بچه ها تقسیم کند، حتی با گوستاو که به او سنگ پرتاب می کند. جورج دارای قلبی پاک است.

قلب مهربان

۱. وقتی مردم نیازمند به خانه مینگ لینگ می آیند، او همیشه از آنها مراقبت می کند. مینگ لینگ دارای قلبی مهربان است.

۲. آقای رابرتسون خیلی پیر است. جیمی به او کمک می کند محصول میوه اش را به بازار ببرد. جیمی دارای قلبی مهربان است.

قلب نورانی

۱. وقتی احساس ناراحتی می‌کنم، مادرم همیشه مرا شاد و خوشحال می‌کند. مادرم دارای قلبی نورانی است.
۲. اوبویا بیمار شده و باید تمام وقت در تختخواب بماند. او خیلی مناجات می‌خواند، ناراحت نمی‌شود و هم چنان ابراز شادی می‌کند. اوبویا دارای قلبی نورانی است.

وقتی بچه‌ها این بیان را حفظ کردند، می‌توانید داستانی درباره حضرت عبدالبهاء برای آنها تعریف کنید که اهمیت پاکي قلب را بیشتر نشان خواهد داد. همان طور که در بخش‌های ۵، ۶ و ۷ این واحد مطرح شد، اگر روی بعضی از نکات اساسی مانند مضمون اصلی، بخش‌های داستان که با آن مرتبط هستند و روی نتیجه تأکید کنید، به کودکان در درک داستان یاری خواهد رساند. پیشنهاد می‌شود این سؤالات را پیش از روایت داستان به صورت ذهنی مرور کنید: مضمون اصلی این داستان چیست؟ چه قسمت‌هایی از داستان به صورت مستقیم با این مضمون مرتبط هستند؟ بعضی از جزئیات مهم که داستان را جالب می‌کند، چیست؟

حضرت عبدالبهاء همیشه می‌توانستند بگویند در قلب یک فرد چه می‌گذرد. ایشان افرادی را که دارای قلبهای پاک و نورانی بودند، خیلی دوست داشتند. خانمی بود که برای شام افتخار میهمانی حضرت عبدالبهاء را داشت. همان طور که نشسته بود و به سخنان حکیمانه ایشان گوش می‌داد، به لیوان آبی که مقابلش بود نگاه کرد و فکر کرد: "آه! کاش حضرت عبدالبهاء قلب مرا می‌گرفتند و از هر خواسته زمینی خالی می‌کردند و بعد با ادراک و عشق الهی آن را دوباره پرمی‌کردند، درست مثل کاری که با این لیوان آب می‌توان کرد."

این فکر به سرعت از ذهنش گذشت و هیچ چیز درباره‌اش نگفت. اما خیلی زود چیزی اتفاق افتاد که باعث شد او بفهمد حضرت عبدالبهاء فکر او را فهمیده بودند. آن حضرت در میانه سخنرانی خود مکث کردند، خدمتکاری را صدا زدند و چند کلمه به فارسی به او فرمودند. خدمتکار به آرامی به جایی که آن خانم پشت میز نشسته بود آمد، لیوانش را گرفت، آن را خالی کرد و دوباره مقابلش قرار داد.

کمی بعد حضرت عبدالبهاء در حالی که سخنرانی خود را ادامه می‌دادند، پارچ آبی را از روی میز برداشتند و خیلی طبیعی لیوان خالی آن خانم را به آرامی پر کردند. هیچ کس متوجه نشد چه اتفاقی افتاد، اما آن خانم فهمید که حضرت عبدالبهاء داشتند به خواسته قلب او پاسخ می‌دادند. او سرشار از شادی شد. حالا می‌دانست که قلب‌ها و ذهن‌ها برای حضرت عبدالبهاء مانند کتاب‌های باز هستند که آن حضرت با عشق و مهربانی فراوان آنها را می‌خواند.

فعالیتی که پس از داستان انجام می‌شود، یک بازی است به نام "عطش سوزان". چوب‌هایی را به بازوهای کودکان ببندید به طوری که نتوانند آرنج خود را خم کنند. سپس به آنها بگویید وانمود کنند در بیابانی راه می‌روند و

خیلی خیلی تشنه هستند. وقتی به فنجان‌های آب رسیدند، باید راهی برای نوشیدن از آنها بیابند. آنها پی خواهند برد که تنها راه آن است که به همدیگر کمک کنند و مواظب باشند همدیگر را خیس نکنند.

پس از بازی می‌توانید کودکان را دور هم جمع کنید و به هریک از آنها نسخه‌ای از نقاشی شماره ۱ بدهید تا رنگ‌آمیزی کنند. در پایان کلاس می‌توانید از دو یا سه کودک بخواهید به عنوان پاداش رفتار پسندیده شان بیانات یا مناجات‌هایی را که بلدند بخوانند یا خودتان می‌توانید مناجات خاتمه را بخوانید.

درس ۲

پیشنهاد می‌شود کلاس امروز را با تلاوت مناجات زیر شروع کنید:

هو الله

خداوندا، این طفل صغیر را در آغوش محبت پرورش فرما و از ثدی عنایت شیر ده. این نهال تازه را در گلشن محبت بنشان و به رشحات سحاب عنایت پرورش ده. از اطفال ملکوت کن و به جهان لاهوت هدایت فرما. توئی مقتدر و مهربان و توئی دهنده و بخشنده و سابق الانعام. ع ع

پس از پایان مناجات باید از یک یا دو کودک بخواهید که یکی از مناجات‌هایی را که از بر هستند، بخوانند. آنگاه می‌توانید به آنها کمک کنید مناجاتی را که در کلاس قبلی شروع به حفظ آن کرده بودند، مرور کنند.

در فعالیت بعدی، کودکان دو سرود را می‌خوانند: سرودی که در درس قبل معرفی شد و یک سرود تازه. از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پس از سرودها، کودکان می‌توانند بیانی از آثار حضرت بهاءالله را حفظ کنند. می‌توانید به روش زیر، بیان را توضیح دهید:

خداوند عدالت را دوست دارد. او وقتی می‌بیند ما با مردم با انصاف و عدالت رفتار می‌کنیم، از ما خوشنود می‌شود. ما باید به حقوق هر فرد انسانی احترام بگذاریم و مطمئن باشیم که از هیچ کس چیزی را که به او تعلق دارد، نمی‌گیریم. برای این که بتوانیم عادل باشیم، بیایید این بیان از حضرت بهاءالله را حفظ کنیم:

”اسلکوا سبیل العدلِ وَاِنَّهُ لَسَبِيلٌ مُّسْتَقِيمٌ“^۵ (مضمون بیان: مسیر عدل را بیمایید و به درستی که آن مسیر مستقیم است.)

مهم خواهد بود که مطمئن شویم کودکان پیش از شروع به حفظ بیان فوق، درک اولیه‌ای از آن داشته باشند. در زیر چند جمله ارائه شده که به شما کمک می‌کند معنای کلماتی را که ممکن است برای آنها تازه باشد توضیح دهید.

پیمودن

۱. برگ‌های زیادی از درختان جنگل ریخته‌اند و راه را پوشانده‌اند. فومیکو از جنگل عبور می‌کند. او راه پوشیده از برگ را می‌پیماید.
۲. پدرو دوست دارد به دوستانش کمک کند تا همه با شادمانی با هم بازی کنند. پدرو و دوستانش خیلی متحد هستند. پدرو راه اتحاد را می‌پیماید.

مسیر

۱. لوییزیک الاغ داشت. او الاغ خود را برای چرا به علفزاری برد و تنه‌ایش گذاشت. الاغ، خود مسیر خانه را یافت.
۲. دوراه به مدرسه هست. میلی همیشه دوست دارد از مسیری که از خانهٔ مادر بزرگش می‌گذرد، برود.

عدل

۱. به کارلوس مدادهای رنگی داده شد تا در کلاس توزیع کند. ده مداد رنگی و پنج کودک وجود داشت. کارلوس به هر نفر دو مداد رنگی داد. کارلوس در توزیع مدادهای رنگی عادلانه عمل کرد.
۲. چاه حیاط خانهٔ آنا آب زیادی دارد، اما چاه همسایه‌اش گاهی خشک می‌شود. آنا هرگز نمی‌گذارد همسایه به زحمت بیفتد و همیشه طوری برخورد می‌کند که او حس کند اجازه دارد آب بردارد. آنا عدل را دوست دارد.

پس از آن که کودکان بیان را یاد گرفتند و با آنها دربارهٔ معنایش صحبت کردید، می‌توانید برای آنها داستان زیر دربارهٔ حضرت عبدالبهاء را که نشان می‌دهد ایشان چقدر عادل بودند، تعریف کنید. در تعریف کردن داستان، می‌توانید بر اقدامات حضرت عبدالبهاء که حساسیت ایشان را در مورد عدل نشان می‌دهد تأکید کنید و به کودکان کمک کنید ببینند که چطور می‌توانند از الگوی آن حضرت پیروی کنند. مثل همیشه اگر بخش‌های مختلف داستان را به طور واضح در ذهن داشته باشید و با شادی و خلوص آن را تعریف کنید، کودکان بهتر آن را درک خواهند کرد.

روزی حضرت عبدالبهاء می‌خواستند از عکا به حیفا بروند. ایشان قصد داشتند صندلی ارزان قیمتی در یک کالسکهٔ معمولی بگیرند. کالسکه‌ران تعجب کرده بود. حتماً باید از خودش پرسیده باشد که چرا حضرت عبدالبهاء این قدر صرفه جو هستند که در این کالسکهٔ ارزان سفر می‌کنند. با حیرت گفت: ”مطمئناً حضرت شان ترجیح می‌دهند با کالسکهٔ خصوصی سفر کنند.“ سرکار آقا فرمودند ”خیر“ و در یک کالسکهٔ شلوغ تمام راه را تا حیفا پیمودند. وقتی در حیفا از کالسکه بیرون آمدند، زن ماهیگیری با پریشانی نزد ایشان آمد و کمک خواست. تمام

روز چیزی صید نکرده بود و حالا باید نزد خانواده گرسنه اش برمی گشت. حضرت عبدالبهاء مبلغ خوبی پول به او عنایت کردند و رو به کالسکه ران کردند و فرمودند: ”چرا من باید با زرق و برق سفر کنم، در حالی که این همه انسان از گرسنگی به حال مرگ می افتند؟“

فعالیت پس از داستان، یک بازی است به نام ”مشارکت“. یک لاستیک ماشین یا شئی سبک دیگری را روی زمین بگذارید. سپس از کودکان بخواهید ببینند چند نفر از آنها می توانند به طور همزمان روی آن بایستند.

برای پایان دادن کلاس، به هر کودک یک نسخه از نقاشی ۲ برای رنگ آمیزی داده میشود. پس از آن یک مناجات خاتمه تلاوت کنید یا از تعدادی از کودکان دعوت کنید چنین کنند.

درس ۳

همان طور که حتماً توجه کرده‌اید، با آغاز هر کلاس با مناجات، کودکان به تدریج یاد می‌گیرند هر تلاشی را با استدعای یاری از خدا آغاز کنند. در اینجا مناجاتی هست که پیشنهاد می‌کنیم خودتان برای شروع کلاس امروز بخوانید.

”ای ربّ فاجعل رزقی جمالک و شرابی وصالک و املی رضائک و عملی ثنائک و انیسی ذکوک و معینی سلطانک و مستقری مقرک و وطنی مقام الذی جعلته مقدساً من حدودات المحتجین و انک أنت المقتدر العزیز القدير.“^۶ (مضمون بیان: ای خدای من، زیبایی خود را غذای من قرار بده، و حضورت را آب گوارای من کن، و رضایت را امید من نما، و ثنایت را عمل من کن، و یادت را همدم من نما، قدرتت را یاری دهنده من فرما و جایگاهت را خانه من کن، و وطن مرا آن محلی قرار بده که از محدودیت‌های محتجبان پاکش ساخته‌ای. تویی مقتدر و عزیز و توانا)

پس از آن که یک یا دو دانش آموز دیگر نیز چند مناجات خواندند، می‌توانید قدری وقت صرف کنید و به کودکان کمک نمایید تا مناجاتی را که یادگیری آن را در درس ۱ شروع کردند، حفظ کنند. باید مطمئن شوید که همه دانش آموزان می‌توانند آن را به طور کامل از بر بخوانند.

برای شروع فعالیت بعدی کودکان دو سرودی را که در درس‌های قبل یاد گرفته‌اند، می‌خوانند. وقتی حس کردید این سرودها را به خوبی یاد گرفته‌اند، می‌توانید سرود امروز را معرفی کنید. از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پیش از معرفی بیان بعدی برای حفظ کردن، می‌توانید از تعدادی از کودکان بخواهید دو بیانی را که اکنون از بر هستند، تلاوت کنند. سپس توضیحات زیر را ارائه کنید:

عشق خداوند مانند اشعه خورشید بر نوع بشر می تابد. اشعه خورشید بر بیابانها و باغها یکسان می تابد. عشق ما باید مانند اشعه خورشید باشد: ما باید همه را دوست بداریم، حتی کسانی را که با ما بد رفتاری می کنند. برای آن که بتوانیم همه نوع بشر را دوست بداریم، بیایید این بیان حضرت بهاء الله را حفظ کنیم:

”ای دوست، در روضه قلب جز گل عشق مکار...“^۷

در این بیان، تنها کلمه ای که نیاز به توضیح دارد، ”جز“ است که به معنای ”هیچ چیز به غیر از“ است.

۱. آگوت دوست دارد درباره خورشید و گلها سرود بخواند و درباره چیز دیگری سرود نمی خواند. آگوت درباره هیچ چیزی جز نور خورشید و گلها نمی خواند.

۲. تاژن می خواست به رودخانه برود، اما کارهای خانه را تمام نکرده بود. پدرش گفت تا کارش را تمام نکرده، نمی تواند برود. و متأسفانه تاژن عصبانی شد. مادر بزرگش گفت: ”عزیزم، اگر از پدرت اطاعت نکنی، همه نقشه هایت به هیچ ختم می شود و جز بدی نمی بینی.“

فعالیت بعدی داستان سرائی است. به یاد داشته باشید که برای آنکه کودکان از داستان لذت ببرند، باید ابتدا آن را به دقت برای خود بخوانید و درباره مضمون اصلی و جزئیاتی که توجه کودکان را جلب می کند، فکر کنید.

وقتی حضرت عبدالبهاء در عکا زندانی بودند، مردی در آن شهر بود که با ایشان خیلی بد رفتار می کرد. آن مرد باور داشت که از تعالیم حضرت محمد پیروی می کند. او فکر می کرد حضرت عبدالبهاء انسان خوبی نیستند و برای خداوند مهم نیست که چقدر با بهائیان بد رفتاری می کند. در حقیقت او اعتقاد داشت که با نشان دادن نفرت نسبت به بهائیان، عشق خود را به خدا نشان می دهد. او با تمام وجود از حضرت عبدالبهاء نفرت داشت. آن نفرت در درونش رشد کرد و به چرک نشست و گاهی از او بیرون می ریخت، همان طور که آب از یک کوزه شکسته بیرون می زند.

در مسجد، وقتی مردم برای نماز خواندن می آمدند، این مرد علیه حضرت عبدالبهاء فریاد می کشید و چیزهای وحشتناکی درباره ایشان به زبان می آورد. وقتی در خیابان از کنار حضرت عبدالبهاء می گذشت، صورتش را با عبایش می پوشاند تا آن حضرت را نبیند. و اما، آن مرد خیلی فقیر بود و نه غذای کافی برای خوردن داشت و نه لباس های گرم برای پوشیدن. فکر می کنید حضرت عبدالبهاء در قبال او چه می کردند؟ ایشان به او مهربانی نشان می دادند، برایش غذا و لباس می فرستادند و اطمینان حاصل می کردند که از او مراقبت می شود. برای مثال یک بار که این مرد سخت بیمار شد، حضرت عبدالبهاء دکتری نزد او فرستادند، هزینه دارو و غذایش را پرداخت کردند و مقداری هم پول به او دادند. او هدایا را از حضرت عبدالبهاء پذیرفت، اما از آن حضرت تشکر نکرد. در واقع کاری که کرد این بود که یک دستش را به دکتر داد تا نبضش را بگیرد و با دست دیگر صورتش را پوشاند تا مجبور نباشد به چهره حضرت عبدالبهاء نگاه کند. و سالیان سال به این ترتیب گذشت. و بعد یک روز بالاخره

قلب آن مرد دگرگون شد. به خانه حضرت عبدالبهاء آمد، به پای شان افتاد و با قلبی محزون و اشک‌هایی که مثل دو رود از چشمانش سرازیر بود، گریه‌کنان گفت: «آقا، مرا ببخشید! بیست و چهار سال به شما بد کرده‌ام. بیست و چهار سال شما فقط به من خوبی کرده‌اید. حالا می‌دانم که در اشتباه بوده‌ام. لطفاً مرا عفو کنید!» عشق والای حضرت عبدالبهاء این‌گونه بر نفرت پیروز شد.

پس از قصه، یک بازی به نام «پل» انجام می‌شود. با استفاده از نیمکت، تخته، آجر یا کاشی، خطی روی زمین درست کنید. این «پل» است. دو گروه از بچه‌ها باید به صورت همزمان و در جهت مخالف از پل عبور کنند، بدون این که اجازه بدهند کسی از روی پل بیفتد. کودکان باید به هم در جا عوض کردن کمک کنند و از کنار همدیگر بگذرند.

به عنوان آخرین فعالیت امروز، می‌توانید به هر یک از بچه‌ها نسخه‌ای از تصویر ۳ بدهید. پس از آن، برای پایان دادن کلاس، از کودکان بخواهید هنگام تلاوت مناجات ساکت بنشینند.

درس ۴

می‌توانید کلاس امروز را خودتان با مناجات زیر شروع کنید:

«قَلْبًا طَاهِرًا فَأَخْلُقْ فِيَّ يَا إِلَهِي سِرًّا سَاكِنًا جَدِّدْ فِيَّ يَا مُنَائِي وَ بَرِّحِ الْقُوَّةَ ثَبَّتْنِي عَلَى أَمْرِكَ يَا مَحْبُوبِي وَ بِنُورِ الْعِظْمَةِ فَأَشْهَدْنِي عَلَى صِرَاطِكَ يَا رَجَائِي وَ بِسُلْطَانِ الرَّفْعَةِ إِلَى سَمَاءِ قُدْسِكَ عَرِّجْنِي يَا أَوْلَى وَ بِأَرْيَاحِ الصَّمَدِيَّةِ فَأَبْهَجْنِي يَا آخِرِي وَ بِنِعْمَاتِ الْأَزَلِيَّةِ فَاسْتَرِحْنِي يَا مُنْسِي وَ بِغِنَاءِ طَلْعَتِكَ الْقَدِيمَةِ نَجِّنِي عَنِ دُونَكَ يَا سَيِّدِي وَ بِظَهْوَرِ كَيُنُونَتِكَ الدَّائِمَةِ بَشِّرْنِي يَا ظَاهِرٌ فَوْقَ ظَاهِرِي وَ الْبَاطِنُ دُونَ بَاطِنِي.»^۸ (مضمون بیان: در من قلبی پاک خلق کن ای خدای من؛ وجدانی آرام در من از نو ایجاد کن ای امید من؛ و با روح قدرت مرا در امر خود ثابت قدم کن ای محبوب من؛ و با نور عظمت خود راه خویش را به من بنما ای دلخواه من؛ و با قدرت والایت مرا به آسمان پاکی خویش ببر ای آغاز وجود من؛ و با بادهای جاودانگی خود مرا مسرور ساز ای خداوندگار من؛ بگذار نعمات جاودانه تو به من آرامش بخشند ای همدم من؛ و بگذار که غنای چهره دیرینت مرا از هر آنچه جز توست نجات دهد ای آقای من؛ و بگذار که مژده ظهور ذات دائمی‌ات مرا مستبشر سازد، ای که از هر نمایانی نمایان‌تری و از هر پنهانی پنهان‌تر.)

هنگامی که تعدادی از کودکان نیز مناجات خواندند، می‌توانید مناجاتی را که در سه جلسه پیش مشغول حفظ آن بوده‌اند، با آنها مرور کنید. از آنجایی که در درس امروز حفظ مناجات تازه‌ای را شروع خواهند کرد، باید اطمینان حاصل کنید که می‌توانند مناجات اول را به خوبی بخوانند.

وقتی مناجات تازه را برای حفظ کردن معرفی می‌کنید، به یاد داشته باشید که باید کلمه به کلمه آن را توضیح داد. آنجا که کلمات دشوار هستند، باید مثال‌های محسوسی برای نشان دادن معنای آنها آورده شود. کودکان می‌توانند این

مناجات را در مدت پنج جلسه حفظ کنند؛ بنابراین می‌توانید آن را به بخش‌هایی تقسیم کنید و به آنها کمک کنید تا به تدریج آن را حفظ نمایند. همه آنها باید تا جلسه پنجم بتوانند مناجات را کامل بخوانند.

هو الله

مهربانا، طفل صغیرم، به دخول در ملکوت کبیر فرما؛ در زمینم، آسمانی فرما؛ ناسوتیم، لاهوتی فرما؛ ظلمانیم، نورانی کن؛ جسمانیم، روحانی نما و مظهر فیوضات نامتناهی فرما. توئی مقتدر و مهربان. ع ع

در فعالیت بعدی، کودکان می‌توانند خواندن سرود را یاد بگیرند و سرودهایی را که در درس‌های پیش یاد گرفته‌اند، مرور کنند. از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پیشنهاد می‌شود بیان تازه‌ای را که باید کودکان حفظ کنند، به روش زیر برای آنان توضیح دهید:

صداقت یکی از اساسی‌ترین صفات روحانی است. هرگز نباید حتی کوچک‌ترین دروغی بگوییم. چرا مردم دروغ می‌گویند؟ گاهی برای آن که از گفتن حقیقت می‌ترسند. اما همه ما می‌دانیم که خدا از همه کارهای ما آگاه است و نمی‌توانیم هیچ چیز را از او پنهان کنیم. اگر راستگو نباشیم، پرورش فضیلت‌های دیگر برای ما خیلی سخت خواهد بود و به قرب الهی دست پیدا نخواهیم کرد. بیایید بیان زیر از حضرت بهاء‌الله را حفظ کنیم:

”راستی اساس جمیع فضائل انسانی است.“^۹

در زیر چند جمله می‌آید که به شما در توضیح معنای کلماتی از بیان بالا که ممکن است برای کودکان دشوار باشد، کمک خواهد کرد.

راستی

۱. سانجی یک لیوان را انداخت و شکست. وقتی مادرش از او پرسید که چه شده، او به مادرش حقیقت را گفت و دروغ نگفت. سانجی فضیلت راستی را از خود نشان داد.
۲. دوست گیتا می‌خواست با او بازی کند و برای همین به خانه گیتا رفت. گیتا تکلیف داشت و نمی‌توانست برای بازی بیرون برود. برادرش گفت می‌تواند به آن دوست بگوید که او خانه نیست، اما گیتا نمی‌خواست برادرش دروغ بگوید. گیتا بیرون رفت و به دوستش توضیح داد که نمی‌تواند بازی کند چون تکلیف دارد. گیتا فضیلت راستی را از خود نشان داد.

اساس

۱. پدر الک خانه می‌ساخت. او پیش از ساختن دیوارها، سنگ‌ها و سیمان را زیر محلی که باید دیوارها قرار می‌گرفت، جا داد. سنگ‌ها و سیمان اساس خانه را می‌سازند.
۲. پیش از آن که خواندن و نوشتن را یاد بگیرید، باید صداهای حروف را بدانید. یادگیری صداهای حروف اساس یادگیری خواندن و نوشتن است.

فضائل

۱. اورورا صمیمی، مهربان و شاد است. اورورا فضائل زیادی دارد.
 ۲. خانم پاتل به کودکان درباره عدالت، بخشندگی، فروتنی و درستی آموزش می‌دهد. این‌ها بعضی از فضائل است که هر فرد باید داشته باشد.
- به عنوان فعالیت بعدی، می‌توانید داستان زیر را تعریف کنید که به کودکان کمک می‌کند درباره صفت راستی فکر کنند.

در زمان‌های قدیم در کشوری دوردست، چوپان جوانی زندگی می‌کرد که وقتی پدرش مشغول کار روی زمین و مادرش مشغول خانه داری بودند، وظیفه مراقبت از گوسفندان خانواده را بر عهده داشت. یک روز حوصله پسر خیلی سررفته بود و تصمیم گرفت با همسایه‌هایش شوخی کند. ناگهان شروع به فریاد کرد: «گرگ! گرگ! گرگ دارد گوسفندان را می‌خورد!» همه دوستانش به کمک شتافتند تا گرگ را به فرار وادارند. اما وقتی به آنجا رسیدند، چوپان جوان را دیدند که به آنها می‌خندد، از این که این چنین به وحشت افتاده‌اند در حالی که واقعاً هیچ گرگی در کار نبود. دوستانش به سرکار خود برگشتند و گفتند که پسرک رفتار زشتی از خود نشان داده است.

روز بعد، پسر شوخی خود را تکرار کرد. «گرگ! گرگ! گرگ! کمک کنید! کمک کنید!» بعضی از همسایه‌ها دوباره به کمک شتافتند، اما باز هم دیدند که چوپان دارد به آنها می‌خندد، چون این بار هم آمدن گرگ دروغ بود. روز سوم، وقتی همسایه‌ها صدای پسر را شنیدند که فریاد می‌زد: «گرگ! گرگ! گرگ دارد گوسفندان را می‌خورد!» لطفاً بیایید کمک کنید!» هیچ کس توجهی نکرد چون فکر می‌کردند این فقط یک دروغ دیگر است. آن روز واقعاً گرگ آمد و گوسفندان را خورد! چوپان جوان خیلی ناراحت بود، اما درس خوبی گرفت. اگر دروغ بگوییم، روزی خواهد آمد که نه پدر و مادرمان، نه برادران و خواهرانمان، نه دوستانمان آنچه را می‌گوییم باور نخواهند کرد، حتی وقتی راست باشد!

پس از تعریف کردن داستان بالا، می‌توانید به عنوان فعالیت بعدی امروز، کودکان را به بازی «تلفن را لمس کن» مشغول کنید. از کودکان بخواهید به صف بایستند. آنها باید همه در یک جهت بایستند و آخرین کودک به تکه کاغذی

که روی دیوار یا درخت و یا در صورت دسترسی روی یک تخته سیاه نصب شده، نگاه کند. می‌توان در صورت لزوم بیش از یک صف ترتیب داد. با انگشت‌تان، روی پشت اولین کودک چیزی بکشید. او نیز آن تصویر را بر پشت کودک دوم می‌کشد، کودک دوم نیز آن را بر پشت کودک سوم می‌کشد و به همین ترتیب تا نوبت به آخرین کودک می‌رسد که آن را روی تکه کاغذ یا تخته سیاه می‌کشد. بعد شما باید آنچه را که بر پشت کودک اول کشیده بودید، در کنار آن رسم کنید. طرح‌هایی که رسم می‌کنید باید ساده باشد تا همه کودکان بتوانند آنها را بکشند.

وقتی کودکان نقاشی شماره ۴ را رنگ کردند، می‌توانید کلاس را با مناجات‌هایی خاتمه دهید.

درس ۵

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

تا حالا چهار مناجاتی را که خود در شروع چند کلاس اول خواندید، از بر شده‌اید. می‌توانید هم چنان یکی از این مناجات‌ها را برای شروع هر کلاس به کار ببرید. خود کودکان حداقل یک مناجات جدید را حفظ خواهند بود و تعدادی از آنها باید آن را پس از مناجات شروع که شما تلاوت می‌کنید، بخوانند. هر کودک باید حداقل یک بار در هر سه یا چهار کلاس، فرصت تلاوت یک مناجات را داشته باشد.

در این کلاس، پس از مناجات‌های شروع، به کودکان کمک خواهید کرد تا مناجاتی را که در درس ۴ معرفی کردید، حفظ کنند. آنها تا درس ۸ روی یادگیری این مناجات تمرکز خواهند کرد. در آن روز از همه آنها انتظار می‌رود مناجات را از بر باشند. فعالیت‌های دیگر کلاس امروز به قرار زیر است.

ب- سرودها

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

در کنار آموزش سرود جدید به کودکان، می‌توانید سرودهایی را که در درس‌های پیش یاد گرفتند، با آنها بخوانید.

پ- حفظ کردن نصوص

نکات زیر به شما در معرفی بیانی که قرار است امروز کودکان حفظ کنند، کمک خواهد کرد:

خداوند نسبت به مخلوقات خود خیلی بخشنده است. او از همه ما مراقبت می‌کند. او به همه رزق روزانه می‌دهد. او به ما مواهب زیادی مانند قوای شنوایی، بینایی و هوش داده است. همان طور که خدا نسبت به ما بخشنده است، از ما می‌خواهد نسبت به همدیگر بخشنده باشیم. ما باید از آنچه داریم به کسانی که نیازمند کمک ما هستند، بدهیم. برای آن که یادمان باشد بخشنده باشیم، بیاید این بیان حضرت بهاءالله را حفظ کنیم:

”الْكَرَمُ وَالْجُودُ مِنَ خِصَالِي فَهَيِّئَا لِمَنْ تَزَيَّنَ بِخِصَالِي.“^{۱۰} (مضمون بیان: بخشنده‌گی از صفات من است، خوشا به حال آن که به صفات من زینت یابد.)

بخشنده

۱. رم و راجش کمی پول پس انداز کرده‌اند. آنها تصمیم گرفتند برای برادران و خواهران کوچک‌تر خود چند کتاب بخرند. رم و راجش بخشنده هستند.
۲. خانم مرفی تمام صبح را صرف پختن کیک کرد. او پیش از آن که کیک‌ها را برای فروش به شهر ببرد، دو کیک بزرگ به همسایه‌هایش داد. خانم مرفی بخشنده است.

صفت

۱. جوئل گل رز زیبایی به معلم داد. زیبایی صفت گل رز است.
۲. سنگ خیلی سخت است. سختی صفت سنگ است.
۳. معلم به شارلین گفت: ”یکی از صفات تو آن است که تمایل داری سخت کار کنی.“

زینت

۱. امشب یک جلسه دعا در مرکز جامعه برگزار می‌شود. کودکان گل‌هایی چیدند تا در اتاق جلسه بگذارند. کودکان اتاق جلسه را با گل زینت دادند.
۲. لی فنگم لبخند زیبایی دارد. بیشتر اوقات لبخندی صورتش را زینت می‌دهد.
۳. درختان گیلاس در بهار به شکوفه‌های زیبا زینت می‌یابند.

ت- داستان

حالا می‌توانید داستان زیر را که مفهوم بخشنده‌گی را برای کودکان تصویر می‌کند، برای‌شان تعریف کنید.

روزی حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء را فرستادند تا بر کار چوپانانی که از گوسفندان مراقبت می‌کردند، نظارت کنند. حضرت عبدالبهاء در آن زمان کودک خردسالی بودند و آزار و اذیت حضرت بهاءالله و خانواده‌شان هنوز شروع نشده بود. حضرت بهاءالله در آن وقت زمین‌های زیادی در کوهستان داشتند و صاحب گله‌های بزرگ گوسفند بودند. وقتی رسیدگی تمام شد و حضرت عبدالبهاء آماده بازگشت شدند، مردی که آن حضرت را همراهی کرده بود گفت: "این رسم پدر شماست که هدیه‌ای به هر یک از چوپانان مرحمت می‌فرمایند." حضرت عبدالبهاء لحظاتی سکوت فرمودند زیرا چیزی نداشتند تا به چوپانان بدهند. اما آن مرد با اصرار گفت که چوپان‌ها منتظر چیزی هستند. آن وقت فکری به خاطر حضرت عبدالبهاء رسید. این که چند گوسفند از همان گله‌ای که چوپان‌ها می‌چرانند به خود آنها بدهند. وقتی حضرت بهاءالله شنیدند که حضرت عبدالبهاء درباره چوپان‌ها چقدر با بخشندگی فکر می‌کنند، خیلی خشنود شدند. ایشان به شوخی فرمودند که بهتر است همه به خوبی از حضرت عبدالبهاء مراقبت کنند چون یک روز خودشان را هم خواهند بخشید. البته این دقیقاً همان کاری است که حضرت عبدالبهاء در ادامه حیات مبارک‌شان انجام دادند. ایشان تمام آنچه را که داشتند و لحظه لحظه زندگی خود را برای نوع بشر، برای ایجاد وحدت و آوردن سرور حقیقی برای ما هدیه نمودند.

ث- بازی: "دوقلوها"

برای بازی امروز از دو، سه یا چهار کودک بخواهید پشت به پشت هم بایستند و زانوها را خم کرده، بنشینند. بعد به آنها بگویید دست در دست هم اندازند و سعی کنند از زمین بلند شوند.

ج- رنگ آمیزی

می‌توانید نسخه‌های نقاشی شماره ۵ را به کودکان بدهید تا به عنوان فعالیت بعدی آنها را رنگ کنند.

چ- مناجات‌های خاتمه

کلاس به روش معمول با مناجات‌هایی که چند تن از کودکان تلاوت می‌کنند، پایان می‌یابد.

درس ۶

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

مانند درس‌های قبل، پیشنهاد میشود کلاس را خودتان با یکی از مناجات‌هایی که از بردارید، شروع کنید. آن‌گاه می‌توانید از تعدادی از کودکان بخواهید هر یک مناجاتی بخوانند. سپس همه حفظ کردن مناجاتی را که در درس ۴ معرفی کردید، ادامه می‌دهند.

ب- سرودها

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود. کودکان می‌توانند برای درس امروز سرود تازه را یاد بگیرند و تعدادی از سرودهای قبلی را نیز بخوانند.

پ- حفظ کردن نصوص

امروز کودکان یکی از بیانات حضرت بهاءالله را یاد خواهند گرفت که به روش زیر می‌توانید آن را معرفی نمایید:

خدا عاشق تک ماست و قلب انسان را آفریده تا او را بشناسد و عاشقش باشد. ما با قلب‌های پاک می‌توانیم نشانه‌های خدا را ببینیم که در مخلوقاتش، علی‌الخصوص در چهره هم نوعان مان منعکس شده است. ما در عشقی که نسبت به خدا داریم، می‌خواهیم همه کسانی را که پیرامون مان هستند، شاد و مسرور کنیم. عشق ما به آنها آن قدر زیاد است که بیشترین خوشحالی مان وقتی است که ببینیم آنها از چیزهای خوبی که ما آرزوی داشتنش را داریم، در زندگی بهره‌مند هستند. این گونه است که ما قبل از آن که به خودمان فکر کنیم، اول به هم‌نوعان خود فکر می‌کنیم. بیایید بیان زیر از حضرت بهاءالله را حفظ کنیم:

”طوبی لِمَن اخْتَارَ أَخَاهُ عَلِيَّ نَفْسِهِ“^{۱۱} (مضمون بیان: خوشا به حال کسی که برادرش را بر خودش ترجیح دهد).

خوشا به حال

۱. یک چاه و یک سطل هست، ولی راهی برای استفاده از سطل برای آب برداشتن نیست. امیلیا هوش خود را به کار می‌برد، ریسمانی پیدا می‌کند تا به سطل ببندد، سطل را پایین می‌اندازد و آب برمی‌دارد. هوش امیلیا موهبتی از جانب خداست. خوشا به حال امیلیا که خدا به او هوش و فراست بخشیده است.

۲. خانواده ویکتور هر صبح در اتاق نشیمن خانه‌شان مناجات می‌خوانند. خوشا به حال خانه ویکتور که با دعا متبرک می‌شود.

ترجیح

۱. جان دوست دارد هم بستنی شکلاتی و هم وانیلی بخورد، اما وقتی باید انتخاب کند، بستنی وانیلی را انتخاب می‌کند. او بستنی وانیلی را ترجیح می‌دهد.

۲. آئیندو می‌تواند بیرون برود و بازی کند یا اینکه برود و به پدرش در باغ کمک کند. او تصمیم می‌گیرد در باغ به پدرش کمک کند. آئیندو ترجیح می‌دهد به پدرش کمک کند.

ت- داستان

داستان زیر نشان می‌دهد که چطور حضرت عبدالبهاء، با قول و عمل، روش‌های از خود گذشته‌گی را به ما نشان می‌دهند.

حضرت عبدالبهاء لباس‌های ارزان قیمت را برای خود ترجیح می‌دادند. وقتی لباس‌های اضافه داشتند، همیشه آنها را به دیگران می‌بخشیدند. یک روز قرار بود از حکمران عکا پذیرایی کنند. همسر ایشان احساس کرد که عبا آن حضرت برای این موقعیت خیلی مناسب نیست. او قبل از رسیدن وقت موعود، نزد خیاطی رفت و عبا خوبی برای حضرت عبدالبهاء سفارش داد. او فکر می‌کرد آن حضرت حتماً متوجه نخواهند شد که این عبا جایگزین عبا قدیمی شان شده است؛ آخر آن حضرت فقط می‌خواستند عباشان کاملاً پاکیزه باشند. وقتی روز ملاقات حکمران فرا رسید، عبا تازه برای حضرت عبدالبهاء آماده گذاشته شده بود، اما آن حضرت شروع کردند به جستجوی عبا قدیمی خود. ایشان عبا قدیمی خود را خواستند و گفتند که عبايي که آنجاست، نمی‌تواند متعلق به ایشان باشد. همسر ایشان تلاش کرد توضیح دهد که به خاطر این دیدار، عبا تازه‌ای برای آن حضرت خریده است، اما آن حضرت عبا را نمی‌پذیرفتند. ایشان به همسرشان فرمودند که با بهای این یک عبا می‌توان پنج عبا ساده مانند عبايي که ایشان معمولاً به تن می‌کنند، خرید. به او فرمودند دلیلی ندارد این قدر پول فقط صرف یک عبا برای ایشان شود. اگر عباي تازه‌ای نیاز داشته باشند، می‌توانند عباي گران قیمت را به خیاط پس بدهند و پنج عباي معمولی با همان مقدار پول سفارش دهند. "آن وقت می‌بینی که نه تنها یک عباي تازه خواهم داشت، بلکه چهار عباي دیگر نیز خواهم داشت که به دیگران بدهم!"

ث- بازی: "حلزون"

از کودکان بخواهید به صف بایستند و دست به دست هم دهند. آن‌گاه باید کودکانی که در یک انتهای صف هستند، در جای خود بایستند، در حالی که دیگران دور آنها می‌چرخند. کودکان کم‌کم به صورت مارپیچ می‌پیچند و یک حلزون می‌سازند.

شکل‌های دیگر:

أ. به کودکان بگویید دوباره به صف بایستند و دست به دست هم دهند. سپس از کسانی که در یک انتهای صف هستند بخواهید در یک دایره بچرخند و به آرامی دیگران را به دور خود بچرخانند. اطمینان حاصل کنید که مواظب هستند هنگام این کار روی پای همدیگر پا نگذارند.

ب. وقتی کودکان حلزون تشکیل دادند، به کسانی که در وسط هستند بگویید خم شوند و کسی که در مرکز قرار دارد از زیر پاهای کودکی که در کنارش هست، رد شود و همین‌طور از زیر پای دیگر بچه‌ها عبور کند تا وقتی که از حلزون خارج شود. کودکان دیگر در حالی که همچنان دست به دست هم داده‌اند، به دنبال او از زیر پاهای

همدیگر عبور می‌کنند تا جایی که همه از حلزون خارج شوند و دوباره یک صف تشکیل دهند. برای انجام این کار تعدادی از کودکان از زیر پاهای دیگران عبور می‌کنند، در حالی که بقیه از روی آنها رد می‌شوند.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۶

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۷

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

بعد از اینکه شما و چند نفر از کودکان مناجات‌های شروع را تلاوت کردید، کودکان می‌توانند چند عبارت دیگر از مناجاتی را که در درس ۴ معرفی شد، از برکنند. به یاد داشته باشید که آنها باید تمامی مناجات را جلسه بعد از بر باشند تا بتوانند درس ۹ آن را مرور نمایند.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

مطلب زیر در ارائه نصی که کودکان حفظ می‌نمایند، به شما کمک خواهد نمود:

حضرت عبدالبهاء به ما می‌فرمایند که شادمانی به رشد روحانی ما کمک می‌کند؛ سرور به ما بال پرواز می‌دهد؛ وقتی مسروریم قوی‌تر هستیم و وقتی شادمانیم سریع‌تر درک می‌کنیم. سرور خصوصیت قلب انسان است. قلب سرشار از سرور، تاییدات ملکوت اعلی را جذب می‌کند. ما باید تحت هر شرایطی شادمان و مسرور باشیم. آرزوی حضرت عبدالبهاء این بود که هر کودک بهایی مانند چراغی روشن و درخشان، نور سرور را به همه جا بتاباند. برای اینکه به خاطر داشته باشیم که باید همیشه مسرور باشیم، بیان زیر را با همدیگر حفظ کنیم:

”یا ابن الانسان، افرح به سرور قلبک لتکون قابلاً للقاءى و مرآه لجمالى“^{۱۲} (مضمون بیان: ای پسر انسان، به سرور قلبت شادمان باش تا قابل لقای من و آینه‌ای برای جمال من شوی.)

شادمان

۱. رونالد دور از پدر بزرگ و مادر بزرگش زندگی می‌کند. وقتی شنید که در تعطیلات مدارس آنها را ملاقات خواهد کرد، خیلی خوشحال شد. قلب رونالد شادمان شد.
۲. مزگان در مدرسه به سختی درس خوانده بود. وقتی نتایج امتحانات نهایی را دید، قلبش شادمان گشت.

قابل

۱. سونا به سختی درس خواند و نمرات خوبی کسب کرد. معلم به خاطر سخت کوشی‌هایش او را تشویق کرد. سونا قابل تشویق معلم بود.
۲. دیوید همیشه به خوبی از خواهر و برادرش مواظبت می‌کرد. والدینش می‌دانستند که می‌توانند برای نگهداری بچه‌ها به او اعتماد کنند. دیوید قابل اعتماد پدر و مادرش بود.

ت- داستان

داستان زیر به کودکان نشان می‌دهد که حضرت عبدالبهاء چگونه قلب اطرافیان شان را مسرور می‌کردند. در بیان داستان باید به کودکان در درک این موضوع کمک کنید که اعمال یک نفر می‌تواند منبع سرور برای دیگران باشد.

لُرُوی آیواس بهایی ممتازی بود که توسط حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۱ به عنوان ایادی امر منصوب شد. در سال ۱۹۱۲ وقتی که حضرت عبدالبهاء از شیکاگو دیدن کردند، او کودک بود. می‌توانید هیجان این طفل روحانی را از فرصت حضور در محضر حضرت عبدالبهاء تصور کنید؟ یک روز در حالی که با پدرش در راه هتلی بودند که حضرت عبدالبهاء در آن اقامت داشتند، فکری به ذهن لُرُوی رسید: تصمیم گرفت که می‌خواهد برای حضرت عبدالبهاء گل ببرد. با پول کمی که داشت، دسته‌ای از میخک‌های سفید زیبا خرید. اما هنگامی که به هتل رسیدند، تصمیمش را عوض کرد. تصمیم گرفت که نمی‌خواهد هیچ چیز مادی به حضرت عبدالبهاء بدهد، حتی گل‌های زیبا. او قلبش را هدیه خواهد داد. این مهمترین چیزی بود که برای هدیه دادن در اختیار داشت. بنابراین، لُرُوی و پدرش گل‌ها را به حضرت عبدالبهاء دادند بدون آنکه ذکر کنند چه کسی آن گل‌ها را آورده است.

سپس حضرت عبدالبهاء خطاب به کسانی که برای دیدار ایشان در هتل جمع شده بودند خطابه‌ای ایراد نمودند. در حین صحبت ایشان، لُرُوی آرام پایین پای ایشان نشسته بود و به کلمات حکیمانه و پر محبت ایشان گوش می‌داد. سپس حضرت عبدالبهاء ایستادند و با میهمانان دست دادند و به هر کدام شاخه‌ای میخک سفید به نشانه محبتی که داشتند، عنایت فرمودند. لُرُوی حالا پشت سر سرکار آقا ایستاده بود. با خودش فکر کرد: "آه! ای کاش برمی‌گشتند و به من هم شاخه‌ای از آن گل‌ها می‌دادند." شاید ته قلبش دلش می‌خواست سرکار آقا بدانند چه

کسی این گل‌های زیبا را برای ایشان آورده است. اما میخک‌های سفید یکی یکی به افراد دیگر داده می‌شد و بعید به نظر می‌آمد که لروی یکی از آنها را دریافت کند. بعد ناگهان سرکار آقا برگشتند و نگاهشان را به لروی دوختند. از صورتشان محبت ساطع می‌شد و چشمانشان سرشار از مهربانی بود. و آیا ایشان به لروی میخکی سفید دادند؟ خیر. حضرت عبدالبهاء چیزی به مراتب با ارزش‌تر به او دادند. حضرت عبدالبهاء رزق‌موز زیبایی به کت خود زده بودند. گل را از کت جدا کرده و آن را به لروی دادند. قلب لروی با سرور به تپش درآمد. حضرت عبدالبهاء می‌دانستند که چه کسی میخک‌های سفید را برای ایشان هدیه آورده است.

ث- بازی: "گرفتن دم اژدها"

در ابتدا از کودکان بخواهید در صفی بایستند و دست‌های خود را بر شانه‌های نفر جلویی قرار دهند. اولین کودک در صف سر اژدهاست. نفر آخر دم اژدهاست که دوست دارد به چپ و راست برود تا از سر اژدها فرار کند. تا زمانی که فرمان "برو" داده نشده اژدها باید به صورت مستقیم بایستد. یکی از کودکان می‌شمارد: "یک، دو، سه، برو!" با کلمه "برو" سر به دنبال دم می‌دود و سعی می‌کند آن را بگیرد. تمام بدن باید با سر حرکت کند و از هم جدا نشود. اگر سر توانست دم را لمس کند، کودک اولی می‌تواند به سر بودن ادامه دهد. اگر بدن قبل از اینکه وی دم را بگیرد از هم جدا شود، سر جای دم را می‌گیرد و نفر بعدی در صف جای سر را می‌گیرد. بازی ادامه می‌یابد تا زمانی که تمام کودکان حداقل یک بار سر یا دم شده باشند.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۷

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۸

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را با خواندن یک مناجات که از بردارید شروع نمایید. سپس از تعدادی از کودکان بخواهید مناجات‌هایی تلاوت کنند. در این درس، اطفال باید حفظ مناجاتی را که در درس ۴ شروع کرده‌اند، به اتمام برسانند. بنابراین شما باید آن مناجات را با کودکان مرور نموده و مطمئن شوید که به خوبی آن را تلاوت می‌کنند.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

در ارائه بیان امروز به کودکان، می‌توانید از نظرات زیر استفاده نمایید:

وقتی کلمات و اعمال ما عین همان چیزی را منعکس می‌کنند که در قلبمان است، ما خصوصیت خلوص را ظاهر می‌سازیم. خلوص الهام بخش ما است تا در روابطمان با دیگران صادق و وفادار باشیم. برای مثال، وقتی می‌گوییم برای کاری که انجام داده‌ایم متأسفیم، در قلبمان می‌دانیم که تمام تلاش خود را می‌کنیم تا دیگران اشتباه را تکرار نکنیم. از طریق خلوص ما است که دیگران پاکی قلب ما را می‌بینند و به ما اعتماد می‌کنند. برای اینکه اهمیت این خصوصیت را به خاطر بسپاریم، این بیان حضرت عبدالبهاء را از بر می‌کنیم:

”باید در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم“^{۱۳}

باقی بودن

۱. من تصمیم گرفته‌ام هر روز در کارهای خانه به پدر و مادرم کمک کنم و همیشه بر این تصمیم باقی خواهم ماند.
۲. ماهی برای آنکه زنده بماند لازم است در آب باشد. یک ماهی باید همیشه در آب باقی بماند.

خلوص

۱. همکلاسی‌های لئو بیشتر اوقات به جای درس خواندن بازی می‌کنند. لئو نگران است که آنها در مدرسه نمرات خوبی نگیرند، بنابراین پیشنهاد می‌دهد که با هم درس‌ها را مطالعه کنند و سعی می‌کند به راه‌هایی فکر کند که بتوانند در یادگیری به یکدیگر کمک کنند. نگرانی لئو برای همکلاسی‌هایش خلوص او را نشان می‌دهد.
۲. رز به مادرش قول داد که هر روز تکالیفش را انجام دهد. وقتی والدینش در منزل نیستند، رز با پشتکار روی تکالیف منزلش کار می‌کند. رز در قولی که داد، خلوص داشت.

ت- داستان

وقتی داستان امروز را به کودکان معرفی می‌کنید، شاید دوست داشته باشید توضیح دهید که گاهی اوقات اگر به داستانی گوش کنیم که نشان می‌دهد در نبودن یک صفت چه می‌شود، آن وقت بهتر می‌توانیم بفهمیم که داشتن آن صفت به چه معناست.

درخت بزرگی سال‌های بسیار پشت خانه‌ای بود که در آن زن و شوهری با چندین بچه زندگی می‌کردند. همین طور که درخت رشد می‌کرد، شاخه‌هایش بلندتر و گسترده‌تر می‌شدند و درخت در پشت خانه آن خانواده سایه می‌انداخت. یک صبح زمستانی، پدر داشت از زیر درخت عبور می‌کرد که به یکی از همسایگان برخورد. به اختصار راجع به رفت و آمدها به روستا صحبت کردند. بعد از مدتی همسایه که متوجه درخت بزرگ شده بود، به پدر گفت: "می‌دانی، واقعا وقت آن رسیده که این درخت بزرگ را قطع کنی. خیلی گسترده و نامنظم شده. اگر یکی از شاخه‌هایش کنده شود و بر پشت بام خانه بیفتد چه؟ یا حتی بدتر، اگر به یکی از بچه‌ها بیفتد چه؟" پدر از شنیدن این حرف‌ها متوجه شد و گفت: "مرد به نصیحت همسایه فکر کرد. این درخت از سایه‌اش مشغول بازی هستند چه؟" وقتی از یکدیگر جدا شدند، مرد به نصیحت همسایه فکر کرد. این درخت از قبل از آنکه بتواند به یاد بیاورد وجود داشت و هیچ وقت هم ضرری به کسی نرسانده بود. در تابستان سایه خوبی داشت و در زمستان خانه را از گزند باد های تند زمستانی حفظ می‌کرد. به نظر تنومند و قوی می‌آمد. مرد با خود گفت: "با این حال شاید همسایه بی دلیل هم نگفته باشد، ظاهر گاهی می‌تواند فریبنده باشد. اگر درخت به این اندازه که به نظر می‌رسد قوی نباشد چه؟" و تصمیم گرفت که درخت را قطع کند.

کار سختی بود، چون درخت واقعا خیلی بزرگ بود و شاخه‌های بسیار زیادی داشت که برخی بسیار هم بلند بودند. به محض اینکه کار مرد تمام شد، همسایه با دو پسرش و یک گاری بازگشت. مرد همسایه در حالی که به توده‌های چوب نگاه می‌کرد گفت: "می‌بینم که تصمیم گرفته‌ای درخت را قطع کنی. فکر می‌کنم لازم باشد کسی این توده‌های چوب را از اینجا ببرد. شاید ما بتوانیم کمکت کنیم. من گاری و دو پسر را با خود آورده‌ام و خوشحال می‌شویم که تمام این چوب‌ها را از حیاط شما ببریم." بدون اینکه منتظر شنیدن جواب بشوند، پسرها شروع به بار زدن چوب‌ها در گاری کردند. در حالی که آنها دور می‌شدند، مرد روی کنده درختی که سال‌ها از خانه‌اش حمایت کرده بود، نشست. در این زمان بود که متوجه شد همسایه‌اش اصلا نگران امنیت او و خانواده‌اش نبوده است، بلکه نگران همین برای سوزاندن در زمستان بوده تا گرم بماند. آهی کشید و با خودش گفت: "واقعا ظاهر گاهی می‌تواند فریبنده باشد."

ث- بازی: "سرد یا گرم"

برای شروع از یکی از کودکان بخواهید اتاق را ترک کند یا دورتر از محلی بایستد که کلاس در آن برگزار می‌شود. بعد از اینکه سایرین شئی کوچکی را پنهان کردند، مثلا یک مداد یا مداد شمعی، کودک را صدا کنید و از او بخواهید شئی مورد نظر را پیدا کند. سایرین برای کمک به پیدا کردن شئی، هر قدر کودک به شئی نزدیک‌تر می‌شود بلندتر و بلندتر دست می‌زنند. اگر کودک از جای شئی پنهان دور شود، صدای دست‌ها آرام‌تر و آرام‌تر می‌گردد. به جای دست

زدن، کودکان می‌توانند با نزدیک شدن طفل به شیئی پنهان شده بگویند «گرم»، «گرم‌تر» و «داغ». اگر طفل از شیئی دور شود سایرین می‌توانند بگویند: «سرد»، «سردتر»، «یخ». کودکان باید مواظب باشند دوستشان را که در جستجوی شیئی گمشده است، گمراه نکنند؛ در غیر این صورت وی اعتمادش را به دیگران از دست می‌دهد و بازی بی‌نتیجه می‌شود.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۸

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۹

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پیشنهاد می‌شود در این درس به مرور دو مناجاتی بپردازید که کودکان از حفظ کرده‌اند و اشاره کنید که در جلسه بعد مناجات جدیدی برای از بر کردن به آنها معرفی خواهید نمود. البته شما درس امروز را به روال جلسات گذشته شروع خواهید کرد.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

نکات زیر در معرفی کردن نص امروز به شما کمک خواهد نمود.

یک صفت روحانی بسیار مهم خضوع و فروتنی است. کسانی که در برابر خداوند خاضع و فروتن هستند، بزرگی خداوند و خلقت او را در می‌یابند. آنها تماماً خود را تسلیم اراده خدا می‌کنند. وقتی ما در برابر خدا خاضع هستیم، قلوبمان سرشار از سرور می‌شود. نص زیر را از بر کنیم:

”يا اَبْنَ الْاِنْسَانِ كُنْ لِي خَاضِعًا لَا كُوْنَ لَكَ مُتَوَاضِعًا“^{۱۴} (مضمون بیان: ای پسر انسان، در برابر من خاضع باش تا شاید به دیدار تو آیم.)

خاضع

۱. زینب با پشتکار روی تکلیفش کار می‌کند و همیشه نمرات خوبی می‌گیرد. او خاضع است و هیچ وقت موفقیت‌هایش را به رخ دیگران نمی‌کشد.
۲. از یونگ فو خواسته شده تا برای بچه‌هایی که در همسایگی‌اش زندگی می‌کنند و بسیار مشتاق یاد گرفتن هستند، کلاس کوچکی تشکیل دهد. با اینکه تجربه بسیار کمی دارد و خودش را قابل نمی‌داند، به خدا توکل می‌کند و تمام تلاشش را به کار می‌بندد. او در انجام این کار خاضع است.

ت- داستان

فروتنی یکی از بارزترین صفات حضرت عبدالبهاء بود. احباء میل داشتند القاب بزرگی به حضرت عبدالبهاء بدهند ولی ایشان فقط مایل بودند که عبدالبهاء یعنی "بنده بهاء" نامیده شوند. حضرت عبدالبهاء همچنین شیفته سادگی بودند. یکبار بعضی از احبای ثروتمند غرب برای آنکه ایشان پیش از غذا دست‌هایشان را بشویند، برنامه مفصلی ریخته بودند. آنها ترتیبی داده بودند که جوانی که لباس مرتب و مخصوصی در برداشت با یک جام زیبا مملو از آب زلال در دست و با حوله‌ای معطر منتظر ایشان بایستد. حضرت عبدالبهاء به محض مشاهده دوستان، آن جوان، جام و حوله که همگی به طرف ایشان می‌آمدند، متوجه مقصود آنان گردیدند. ایشان با عجله مقداری آب در همان نزدیکی پیدا کردند و دست‌های خود را شستند و با تکه پارچه‌ای که به باغبان تعلق داشت، دست‌های خود را خشک نمودند. سپس با خوشرویی به سراغ مهمانان خویش رفتند و از آنان خواستند که از آن آب و حوله برای شستشوی دست خودشان استفاده کنند.

ث- بازی: "من گاهی اوقات قد بلندم"

چشم یکی از بچه‌ها را ببندید و به بقیه کودکان بگویید به دور او به شکل یک دایره قرار بگیرند. همه با هم می‌گویند:

"من خیلی قد بلندم." (همه بچه‌ها روی نوک پاهایشان می‌ایستند و تا آنجایی که می‌توانند خود را به طرف بالا می‌کشند.)

"من خیلی قد کوتاه‌ام." (همه کودکان خود را به طرف پایین می‌کشند و تا آنجایی که می‌توانند خود را کوتاه می‌کنند.)

"من گاهی اوقات قد بلندم." (بچه‌ها دوباره خود را به طرف بالا می‌کشند.)

"بعضی وقت‌ها من کوتاه قدم." (دوباره خود را به طرف پایین فشار می‌دهند.)

آموزگار با اشاره به کودکان می‌گوید که آنها باید قد بلند باشند و یا قد کوتاه، و آن وقت همگی با هم می‌گویند:

”حدس بزن ما حالا چی هستیم!“

کودکی که چشم‌هایش بسته است باید کوشش کند که از ارتفاع صداها قد بچه‌ها را حدس بزند که کوتاه‌اند یا بلند. هر کودکی به نوبت چشمش بسته می‌شود و وسط دایره قرار می‌گیرد.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۹

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۱۰

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

مثل دفعات قبل، شما و تعدادی از کودکان برای شروع کلاس مناجات تلاوت می‌کنید. سپس به کودکان کمک کنید که مناجات زیر را از بر نمایند. تمرکز بر حفظ کردن این مناجات تا ۲ جلسه آینده ادامه خواهد داشت. تمام مناجات در درس ۱۳ مرور خواهد شد.

”طوبی لمحلّ و لبیت و لمقام و لمدينة و لقب و لجبل و لكهف و لغار و لأودیه و لبر و لبحر و لجزیره و لدسکره
ارتفع فیها ذکرالله و ثنائیه.“ (مضمون بیان: خوشا از برای محلی و خانه‌ای و مکانی و شهری و قلبی و کوهی و
غاری و جایگاهی و دشتی و دریایی و جزیره‌ای و چمنزاری که در آن ذکر و ثنای خدا بلند شود).

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

نصّ جدید برای حفظ کردن می‌تواند از طریق زیر به شاگردانتان ارائه شود.

وقتی که هدیه دریافت می‌کنیم، حتی اگر خیلی کوچک باشد، از کسی که آن را به ما داده تشکر می‌کنیم. حضرت عبدالبهاء به ما می‌گویند که باید به خاطر بارش نعمت‌های بی‌منت‌های خدا و همچنین به خاطر اینکه قلب

ما را از محبتش لبریز کرده، شکرگزار باشیم. ما در تمام احوال باید خدا را شاکر باشیم، حتی در زمان سختی‌ها. شکرگزاری به درگاه خدا ما را قادر می‌سازد تا بیشتر و بیشتر از نعمت‌های بیکرانش برخوردار شویم. نص زیر را از حفظ کنیم:

”خوش باش ممنون باش و بشکرانه خدا برخیز تا شکرانه سبب ازدیاد نعمت گردد.“^{۱۵}

سبب

۱. نادیا همیشه پاکیزه است. او می‌داند که پاکیزگی برای رشد روحانی مهم است. پاکیزگی سبب روحانیت می‌شود.
۲. خانواده سبب به طور منظم راجع به مسایل مهم خانوادگی صحبت می‌کنند. چون با هم مشورت می‌کنند، در هماهنگی با یکدیگر زندگی می‌کنند. مشورت سبب هماهنگی می‌شود.

ت- داستان

روزی روزگاری، دختری بود به نام مایا. او در جایی زندگی می‌کرد که زمستان‌های بسیار سردی داشت. مایا کتی داشت که سال‌ها در زمستان آن را می‌پوشید و فرسوده گشته و برایش کوچک شده بود. همه می‌دانستند قبل از اینکه زمستان بیاید، مایا به یک کت جدید احتیاج دارد. اما خانواده‌اش پول کافی برای خرید یک کت جدید نداشتند.

کشاورزی که پایین جاده خانه مایا زندگی می‌کرد، به او گفت که می‌تواند مقداری از پشم گوسفندانش را به او بدهد تا از آن یک کت جدید تهیه کنند. او گفت باید تا بهار صبر کنند تا پشم پریش و برای چیدن آماده شود. مایا که می‌خواست سپاسگزاری خود را به کشاورز نشان دهد، در مدتی که منتظر بود بهار برسد، هر روز مدتی را با خوشحالی به کشاورز کمک می‌کرد تا از گوسفندان نگهداری کند. او به آنها علف خشک و میوه می‌داد تا بخورند، نوازششان می‌کرد و حتی برایشان آواز می‌خواند!

در بهار، کشاورز پشم‌ها را چید و آن را به مایا داد. همچنین به مایا یاد داد که چگونه پشم‌ها را صاف کند و آن را برای رسیدن آماده نماید. مایا از او تشکر کرد و به سمت خانه به راه افتاد. زن پیری که در همسایگی مایا زندگی می‌کرد، او را با پشم‌ها دید و به او پیشنهاد داد که پشم‌ها را برایش برسد و تبدیل به نخ کند. مایا خیلی از زن ممنون بود و دنبال راهی می‌گشت تا از او تشکر کند. مایا می‌دید که سبزیجاتی زیادی در باغ زن پیر در حال رویدن است. بنابراین در طول تابستان، مایا سبزیجات را می‌چید، آنها را می‌شست و برای زن پیر آماده می‌کرد تا آنها را بپزد.

وقتی نخ آماده شد، مایا مقداری توت قرمز چید و نخ‌ها را قرمز کرد. سپس به دیدن بافنده رفت و توضیح داد که برای تبدیل نخ‌ها به پارچه احتیاج به کمک دارد. بافنده مهربان از درست کردن پارچه برای مایا خوشحال بود.

مایا برای اینکه سپاسگزاری خود را نشان بدهد، در مدتی که بافنده پارچه قرمز دوست داشتنی را از نخها می‌بافت، هر بعد از ظهر کارگاه بافنده را تمیز و مرتب می‌کرد.

وقتی پارچه آماده شد، مایا به دیدن خیاط رفت و گفت که زمستان در راه است و او به یک کت جدید احتیاج دارد. پارچه را به او نشان داد و خیاط قبول کرد که برایش کت را بدوزد. مایا می‌خواست از او تشکر کند، بنابراین هر روز در حالی که خیاط کار می‌کرد، مایا برگ‌های پاییزی را از راه مغازه‌اش جارو می‌کرد. خیاط اندازه گرفت، برید، سنجاق زد و دوخت تا کت آماده شد. مایا خیلی خوشحال بود. از خیاط تشکر کرد و کت را پوشید - عالی بود!

وقتی مایا به خانه رسید، خانواده‌اش به اندازه خودش از دیدن کتش خوشحال شدند. خانواده تصمیم گرفتند تمام افرادی را که در تهیه کت کمک کرده بودند برای صرف یک غذای ساده دعوت کنند. بنابراین کشاورز، زن پیر، بافنده و خیاط همگی به خانه مایا آمدند. همه آنها از اینکه مایا برای زمستان کت دارد، خوشحال بودند.

اما "تشکر" های مایا هنوز تمام نشده بودند. صبح روز بعد مایا کتش را پوشید و به دیدار گوسفندان رفت.

مایا گفت: "متشکرم گوسفندان، متشکرم، برای این کت گرم دوست داشتنی متشکرم!"

گوسفندان جواب دادند: "بع!" به نظرمی رسید آنها به مایا لبخند می‌زنند.

ث- بازی: "فشار ناگهانی"

از کودکان بخواهید در یک دایره بایستند و دست‌های یکدیگر را بگیرند. کودکان باید از درون گروهشان علامتی را عبور دهند. به این ترتیب که یکی از کودکان با فشار دادن سریع دست کودک بغلی شروع می‌کند و او هم علامت را به بغل دستی منتقل می‌کند و همین طور ادامه پیدا می‌کند تا وقتی که علامت به کودک اول برسد. زمان بگیرد و از کودکان بخواهید که سریع‌تر و سریع‌تر این کار را انجام دهند. وقتی کودکان بازی اولیه را فرا گرفتند، می‌توانید از ایشان بخواهید که علامت را در جهت عکس بفرستند یا تعداد فشارها در هر علامت را اضافه کنند.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۰

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۱۱

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را مطابق معمول شروع کنید و به کودکان کمک کنید که حفظ مناجاتی را که در درس قبل شروع شد، ادامه دهند.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

پیشنهاد می‌شود که نص امروز را از طریق نکات زیر به کودکان ارائه کنید:

بخشش یکی از صفات خداوند است. حضرت عبدالبهاء همیشه از احبا می‌خواستند که نسبت به یکدیگر بخشنده باشند. ما باید با چشمان بخشنده به یکدیگر نگاه کنیم و خطاهای یکدیگر را ببینیم. اگر از الگوی حضرت عبدالبهاء پیروی کنیم، نه تنها وقتی دوستانمان اشتباهی می‌کنند نسبت به آنها بخشنده خواهیم بود، بلکه حتی نسبت به کسانی هم که با ما نامهربان هستند، عفو و بخشش نشان می‌دهیم. برای اینکه در تلاش‌هایمان برای بخشنده بودن موفق باشیم، بیان زیر را از حفظ کنیم:

”اجعلوا ... شِيمَكُم العفو و الفضل و ما تفرحُ به أفئده المقرّبين.“^{۱۶} (مضمون بیان: عفو و فضل و آنچه را که قلوب مقرّبین به آن شاد می‌شود خصلت خود قرار دهید.)

شادی

۱. اورسلا بیمار بود. دوستش، السی، برایش گل آورد و مدت زیادی در کنار او نشست. با او صحبت کرد و برایش داستان گفت. ملاقات السی باعث شد که اورسلا خیلی بهتر شود. دیدن او موجب شادی اورسلا شد.
۲. خانم سانچز از شوهرش که برای کار به شهر مجاور رفته بود نامه‌ای طولانی دریافت کرد. نامه حاوی اخبار خوشی بود مبنی بر اینکه او به زودی به منزل بر خواهد گشت. این خبر بسیار باعث سرور خانم سانچز شد.

۱. معلم به تمام دانش آموزانش محبت دارد و به هر یک از آنها توجه مخصوصی می‌کند. همه آنها نزد او مقرب هستند.
۲. جیمز همه درس‌ها را در مدرسه دوست دارد، اما علوم را از همه بیشتر. درس علوم پیش او مقرب است.

ت- داستان

زمانی که سرکار آقا در عکا زندگی می‌کردند، حاکمی بود که گاه و بیگاه سعی می‌کرد آزار و اذیتی به بهایان برساند. یک بار نقشه کشید تا وسایل امرار معاش آنها را از بین ببرد؛ به سرایانش دستور داد تا تمام مغازه‌های بهایان را تعطیل کنند و کلیدها را برایش بیاورند. اما حضرت عبدالبهاء از نقشه حاکم آگاه شدند و به احباً توصیه کردند که روز بعد مغازه‌هایشان را باز نکنند. به آنها گفتند که منتظر بمانند و ببینند خدا برایشان چه مقدر کرده است.

حیرت حاکم را تصور کنید وقتی سرایانش نتوانستند کلیدها را برایش بیاورند، چون مغازه‌ها بسته بود. اما قبل از اینکه فکر کند که در قدم بعدی چه کند، اتفاق غیرمنتظره‌ای افتاد. تلگرافی از مقامات بالاتر رسید که او را از مقامش به عنوان حاکم شهر عزل می‌کرد. به این ترتیب مغازه بهایان از خطر محفوظ ماند.

به این حاکم سابق دستور داده شد که به سرعت عکا را ترک کند و به شهر دیگری به نام دمشق برود. نمی‌دانست باید چه کار کند. باید سریعاً و به تنهایی شهر را ترک می‌کرد. برای خانواده‌اش چه اتفاقی می‌افتاد؟ چه کسی به او کمک کند؟ نظر لطف حکومت را از دست داده بود کمک می‌کرد؟ حضرت عبدالبهاء اخبار را شنیدند و به دیدن او رفتند. ایشان مرد غمگین را به زیر باران محبت خود گرفت، انگار نه انگار که این مرد دشمن امر بوده است. حتی برای یک بار هم اشتباهات گذشته او را گوشزد نکردند. برعکس به او پیشنهاد دادند که از هر روش ممکن به وی کمک خواهند کرد. حاکم سابق نگران تنها گذاشتن همسر و بچه‌هایش بود. حضرت عبدالبهاء به او اطمینان دادند که به موضوع رسیدگی خواهند کرد. سپس حضرت عبدالبهاء تدارکات یک سفر راحت را مهیا کردند و یک نفر قابل اعتماد را همراه همسر و بچه‌های او فرستادند و تمام هزینه‌ها را پرداختند و خانواده را به سمت دمشق راهی کردند.

وقتی خانواده حاکم سابق در دمشق به او پیوستند، او بسیار خوشحال شد. با قلبی آکنده از قدرشناسی به سمت مردی که خانواده‌اش را همراهی کرده بود، برگشت و از او دربارهٔ هزینه سفر پرسید. مرد گفت که هزینه توسط حضرت عبدالبهاء پرداخت شده است. سپس حاکم سابق هدیه‌ای برای تشکر از مهربانی و زحمت او طی سفر، به او تقدیم کرد. اما مرد قبول نکرد و گفت که این کار را فقط برای اطاعت از حضرت عبدالبهاء انجام داده است و حاضر نیست در ازای خدماتش چیزی دریافت کند. حاکم سابق از مرد خواست که شب را به عنوان مهمان در

خانه او بماند. اما مرد جواب داد که ترجیح می‌دهد از دستور حضرت عبدالبهاء که گفته بودند بدون توقف بازگردد، اطاعت کند. حاکم سابق از او درخواست کرد که حداقل اینقدر منتظر بماند تا او نامه‌ای به حضرت عبدالبهاء بنویسد. مرد قبول کرد و وقتی بازگشت نامه را به حضرت عبدالبهاء داد. در نامه نوشته شده بود: "ای عبدالبهاء، دعا می‌کنم که مرا ببخشی. من نفهمیدم. من تو را نمی‌شناختم. من به تو بسیار بدی کردم. تو با خوبی به من پاسخ دادی."

ث- بازی: "آدم به آدم"

به کودکان بگویید، در حالی که دست می‌زنند و می‌گویند: "آدم به آدم"، بدون ترتیب خاصی در اطراف راه بروند. وقتی شما می‌گویید: "پشت به پشت"، باید بایستند و هر کدام پشت خود را به پشت یک نفر دیگر بچسباند. با اشاره شما، دوباره شروع به حرکت می‌کنند، در حالی که دست می‌زنند و می‌گویند: "آدم به آدم". وقتی شما می‌گویید: "رو در رو"، می‌ایستند در حالی که رویشان به سمت یک نفر دیگر است، و با سرهایشان تعظیم می‌کنند. با تکرار این دو فرمان به دفعات، بازی به همین ترتیب ادامه پیدا می‌کند. فرمان‌های دیگر می‌توانند اضافه شوند مانند "زانو به زانو" و "آرنج به آرنج".

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۱

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۱۲

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

بعد از تلاوت مناجات‌های شروع، کودکان باید از برکردن مناجاتی را که در درس ۱۰ ارائه شد به پایان برسانند تا جلسه بعدی را به مرور مناجات اختصاص دهند و برای از برکردن مناجات بعدی آماده شوند.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

نص امروز می تواند به طریق زیر به کودکان ارائه شود:

می دانیم که خدا خالق تمام چیزهای زیبایی است که زینت بخش زندگی ما هستند و به قلب ما شادی می آورند. با این حال، حتی مهمتر از چیزهای مادی، صفات روحانی هستند که وجود انسانها را آراسته می کنند. یکی از زیباترین صفاتی که می تواند زندگی ما را بیاراید، امانت است. وقتی خودمان را با امانت می آراییم، بدون اجازه به وسایل دیگران دست نمی زنیم و هیچوقت دیگری را فریب نمی دهیم. برای اینکه همیشه صفت امانت را به خاطر داشته باشیم، بیان زیر را از حضرت بهالله با هم حفظ می کنیم:

”زینوا لسانکم بالصدق و نفوسکم بالامانه“^{۱۷} (مضمون بیان: زبان خود را با راستگویی زینت دهید و نفس خود را با امانت.)

زینت دادن

۱. مالیت گل های رز زیبایی در باغچه کاشت. رزها باغچه را زینت داد.
۲. سونیل قبلا دروغ می گفت، اما حالا فقط راست می گوید. سونیل زبانش را با صدق و راستی زینت داد.

ت- داستان

ملا بهرام یک فرد بهایی بود که سال های خیلی دور در ایران زندگی می کرد. روزی نامه ای دریافت کرد که باعث نگرانی شدیدش شد. پسر عمویش بدون محاکمه زندانی شده بود. چند تن از افراد قدرتمند که بدخواه پسر عمویش بودند بر علیه او شکایت کرده بودند و وی در حالی که مرتکب جرمی نشده بود توسط پلیس دستگیر شده بود.

بعد از اینکه ملا بهرام نامه را خواند، به فکر فرو رفت و تصمیم گرفت به دیدار یکی از مقامات عالی رتبه دولتی برود و از او درخواست کمک کند. وقتی ملا بهرام به در خانه فرد مورد نظر رسید، او را با تعداد زیادی مهمان بر سر سفره دید. یکی از آنها که ورود مرد ژنده پوش را دیده بود، می خواست او را بیرون کند. اما صاحبخانه ملا بهرام را دید و با عشق و احترام بسیار زیاد از او دعوت کرد به داخل بیاید. همه مهمانان از دیدن احترام و گرمی صاحبخانه نسبت به ملا بهرام که فقیر و فروتن بود، حیرت کردند. صاحبخانه گفت: ”احترامی که من برای ملا بهرام قایلم شایسته اوست، چرا که حتی در مواقع سختی و امتحانات مرد امین و صادقی است.“ ملا بهرام مشککش را توضیح داد و مقام عالی رتبه با کمال میل دستور آزادی فوری پسر عمویش را نوشت. مهمانان با تعجب بسیار از صاحبخانه پرسیدند که از کجا می داند ملا بهرام امین است، تا حدی که چنین احترامی از یک مقام عالی رتبه دولتی دریافت می کند. صاحبخانه توضیح داد:

”مدتی پیش من مقداری پول مقروض بودم و باید سریعاً آن را پس می‌دادم، اما پولی در اختیار نداشتم. بنابراین با صاحب پول به توافق رسیدیم که او به جای پولش قطعه زمینی را از من قبول کند. با این حال نتوانستیم راجع به قیمت زمین به توافق برسیم. نه من می‌توانستم قضاوت شخصی از آشنایان او را قبول کنم و نه او قضاوت یکی از دوستان من را قبول می‌کرد، چون هر کدام از ما می‌توانستیم به دوستان مقداری پول بدهیم و از او بخواهیم که قیمت زمین را برخلاف واقع به نفع خودمان اعلام کند. بنابراین از تاجری خواستیم تا از یکی از کارکنانش بخواهد به نزد زمین بیاید و بر آن قیمتی بگذارد. او ملا بهرام را فرستاد. برای اینکه مطمئن شوم که این ملک برای بازپرداخت تمام قرض من کفایت خواهد کرد، روزی که قرار بود ملا بهرام برای تعیین قیمت بر سر زمین بیاید، به نزد اورتم و کیسه‌ای پر از پول به او پیشنهاد دادم تا قیمت را به نفع من تعیین کند. او اگر ۶ سال هم به سختی کار می‌کرد، نمی‌توانست آنقدر پول به دست بیاورد. اما او با این حال پول را قبول نکرد. گفت باید منتظر ماند و زمین را از نزدیک دید. مبلغی که ملا بهرام برای زمین تعیین کرد بسیار بیشتر از قیمتی بود که من برای زمین تصور می‌کردم. برای همین دوباره به نزد اورتم و کیسه بزرگ‌تری از پول به او پیشنهاد دادم تا رضایتش جلب شود. این بار نیز پول را قبول نکرد. گفت تنها دلیلی که آن قیمت را برای زمین تعیین کرده، این بوده که خود زمین واقعا همانقدر می‌ارزیده است. ارزیابی قیمت زمین قسمتی از شغل او است و در ازای آن حقوق دریافت می‌کند، و درست نیست که در ازای آن پول بیشتری دریافت نماید.“

آن مامور دولت رو به مهمانانش کرد و گفت: ”حالا می‌توانید بفهمید که چرا گفتم ملا بهرام مرد امین و درستکاری است. این جور افراد این روزها بسیار کمیاب هستند. ای کاش همه می‌توانستند مثل ملا بهرام امین باشند.“

ث- بازی: ”مربع، دایره، مثلث“

فرض بر این است که کودکان تعدادی از اشکال هندسی را می‌شناسند، مثلاً ”دایره“، ”مربع“ و ”مثلث“ را. بازی را با مرور نام این اشکال با کودکان شروع کنید و مطمئن شوید که هر کدام را تشخیص می‌دهند. سپس کارتی را به آنها نشان دهید که این اشکال را به ترتیبی - مثلاً، دایره، دایره، مربع - روی آن کشیده‌اید، و از کودکان بخواهید که از نزدیک به آنها نگاه کنند. سپس کارت را به کناری بگذارید و از کودک بخواهید که نام اشکال را به ترتیب روی کارت بگویند. این کار را به دفعات تکرار کنید، از کارتهایی که قبلاً اشکال را به ترتیب‌های مختلف روی آنها کشیده‌اید، استفاده کنید. روی بعضی از کارت‌ها فقط دو شکل رسم کنید تا اگر به خاطر سپردن سه شکل برای کودکان سخت بود، بتوانید از آنها استفاده کنید. به همین ترتیب تعدادی کارت هم با چهار یا پنج شکل در اختیار داشته باشید تا در صورتی که سه شکل برای آنها خیلی ساده است، مورد استفاده قرار دهید.

در مرحله بعد، ترتیبی از اشکال را بگویید - بر اساس توانایی شاگردان، دو، سه یا چهار شکل - و از یکی از کودکان بخواهید آن را تکرار کند. بعد از اینکه این مرحله را با هر کودک به دفعات انجام دادید، می‌توانید بازی را چالش‌انگیزتر کنید، به این ترتیب که از کودکان بخواهید ترتیبی که شما گفته‌اید را رسم کنند.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۲

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۱۳

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

پس از آنکه مناجات‌های شروع تلاوت شدند، مناجاتی را که کودکان در طول سه جلسه گذشته در حال حفظ کردن آن بوده‌اند، با آنها مرور کنید. سپس می‌توانید مناجات جدیدی به آنها معرفی کنید، و اطمینان حاصل نمائید که معانی لغات و عبارات را برای آنها توضیح می‌دهید و در موارد لزوم از مثال‌هایی واقعی استفاده می‌کنید. چهار جلسه به حفظ این دعا اختصاص خواهد یافت.

”یا الهی اسمک شفائی و ذکرک دوائی و قربک رجائی و حبک مونسى و رحمتک طبیی و معینى فى الدنیا
و الآخره و انک انت المعطى العلیم الحکیم.“^{۱۸}

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

کودکان امروز نصی در ارتباط با رحمت و مهربانی یاد خواهند گرفت که می‌توانید آن را به طریق ذیل به آنها ارائه کنید:

خداوند رحیم و مهربان است. در مواقع دشواری ما قلب‌هایمان را متوجه به سوی او می‌کنیم تا به ما آرامش و قدرت دهد. به همین ترتیب ما نیز باید نسبت به دیگران رحیم و مهربان باشیم. وقتی کسی که می‌شناسیم مشکلی دارد یا غمگین است، باید همه سعی‌مان را بکنیم تا او را درک کنیم و به او کمک نماییم. ما باید در همه شرایط با همه رحیم و مهربان باشیم، مانند درختی که به همگان میوه می‌دهد، حتی به کسانی که به سوی آن سنگ پرتاب می‌کنند. حضرت عبدالبهاء همیشه و در مقابل همگان رحمت و مهربانی از خود نشان می‌دادند، اگر چه زندگی‌شان پر از سختی‌ها بود. برای تقویت کوشش‌هایمان به منظور رحیم و مهربان بودن، بیایید کلمات ایشان را از بر کنیم:

”اساس ملکوت الهی بر عدل و انصاف و رحم و مروت و مهربانی به هر نفسی است.“^{۱۹}

اساس

۱. دکتر در خصوص سلامتی کودکان ده نگران بود و به همین خاطر برای مراقبت از آنها یک کلینیک تاسیس کرد. اساس این کلینیک، محبت او نسبت به کودکان بود.
۲. ژنا و مرسدس از مدت‌ها قبل با هم دوست هستند. آنها همیشه با هم مطالعه می‌کنند و چیزهای مفیدی را که یاد گرفته‌اند با هم در میان می‌نهند. اساس دوستی آنها محبت و عشق است.

انصاف

۱. همه افرادی که در آن کشور زندگی می‌کردند، برای رفاه آن سخت کار می‌کردند. وقتی همه محصولات جمع می‌شد، شاه آنها را بین مردم خود تقسیم می‌کرد و به هر خانواده به نسبت تعداد افراد آن می‌داد. شاه با مردم خود با انصاف رفتار می‌کرد.
۲. شورای شهر باید راهی به روستای مجاور می‌ساخت. آنها تصمیم گرفتند که راه را به دور مزارع بسازند. به این ترتیب افراد بسیاری می‌توانستند از راه جدید سود ببرند، اما کشاورزان نیز به دردمر نمی‌افتادند. شورا در این تصمیم‌گیری با انصاف عمل کرد.

مهربانی

۱. لی یونگ متوجه شد که دوستش می‌ناراحت است، به همین خاطر نزد او رفت که ببیند آیا می‌تواند به طریقی به او کمک کند. می به او توضیح داد که مادرش مریض است و در بیمارستان بستری است. لی یونگ به حرف‌های می گوش داد و او را آرام کرد و به او پیشنهاد کرد که روز بعد با هم به بیمارستان بروند. لی یونگ نسبت به می با مهربانی رفتار کرد.
۲. یک روز شیوری در اطراف شهر راه می‌رفت و یک بره کوچک را دید که پایش در یک حصار گیر کرده است. شیوری با ملایمت پای او را آزاد کرد و آن را پانسمان کرد. شیوری نسبت به بره با مهربانی رفتار کرد.

ت- داستان

وقتی حضرت عبدالبهاء به غرب سفر فرمودند، در هر شهری که وارد می‌شدند، افراد زیادی برای زیارت ایشان می‌آمدند تا کلمات تشویق‌آمیز ایشان را بشنوند. شب و روز ایشان با همه نوع افراد ملاقات می‌کردند - با جوان‌ها و پیرها، ثروتمندها و فقیرها، ماموران دولت و شهروندان عادی. بعضی به خاطر محبت زیادی که به سرکار آقا داشتند به ملاقات ایشان می‌آمدند و برخی دیگر از سرکنجک‌کامی درباره پیام ایشان.

یک روز زنی به خانه‌ای آمد که سرکار آقا در آن تشریف داشتند و در زد. او شخصی عادی بود که در قلب خود اشتیاق داشت که لحظاتی را با حضرت عبدالبهاء بگذراند. مردی که در را باز کرد از او پرسید: "آیا شما قرار ملاقات با سرکار آقا دارید؟" او گفت که قرار ملاقات ندارد. به او گفته شد که در این صورت ممکن نیست که حضرت عبدالبهاء را ملاقات کند، زیرا ایشان در حال ملاقات با افراد بسیار مهمی بودند. او با حالتی غمگین برگشت و شروع به پایین رفتن از پله‌های جلوی خانه کرد. چقدر قلبش آکنده از ناامیدی بود! اما ناگهان شخصی از طرف حضرت عبدالبهاء آمد و از او خواست که بازگردد. حضرت عبدالبهاء میل داشتند او را ملاقات کنند. صدای ایشان شنیده می‌شد که با قدرت و اقتدار می‌فرمودند: "قلبی شکسته شده. عجله کنید، عجله کنید، او را نزد من بیاورید."

ث- بازی: "غول‌ها"

کودکان را به گروه‌های دو نفره تقسیم کنید. اعضای هر گروه در کنار هم می‌ایستند، در حالی که پای چپ یکی از آنها به پای راست دیگری بسته شده است. به هر گروه بگویید که از یک نقطه معین به نقطه دیگری حرکت کنند. می‌توانید برای آنها بازی چالش بیشتری داشته باشد، موانعی کوچک بر سر راه آنها بگذارید، مانند شاخه یا سنگ. اطمینان حاصل کنید که این کار با رعایت ایمنی انجام می‌شود. یک گزینه دیگر این است که به جای آنکه فقط راه بروند، از گروه‌ها بخواهید که مانند قورباغه بپرند، مانند اسب بتازند و....

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۳

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۱۴

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

بعد از آنکه مناجات‌های شروع مثل همیشه تلاوت شد، کودکان می‌توانند مقداری وقت صرف حفظ مناجاتی کنند که در درس قبل ارائه شد.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

امروز کودکان نصی را درباره صفت انقطاع حفظ می‌کنند. شما می‌توانید نص را به شکل زیر به آنها ارائه کنید.

خداوند همه چیزهای خوب را در این دنیا به وجود آورده است تا ما از آنها لذت ببریم - مثل تندرستی، غذاهای خوشمزه، عشق و دوستی، زیبایی طبیعت و قدرت ذهن که ما را قادر می‌سازد که به اکتشافات پردازیم و چیزهایی اختراع کنیم که زندگی مان را آسان می‌کند. ما باید از همه مواهبی که خداوند به ما داده استفاده کنیم و به خاطر سرور زندگی، شکرگزار او باشیم. اما باید مراقب باشیم که به این دنیا وابسته نشویم. روح‌های ما باید همیشه آزاد باشد؛ آنها باید مانند پرنده‌های آزاد و قوی در آسمان تقدیس پرواز کنند. چقدر غم‌انگیز است اگر پرنده‌ای به این دلیل که به چیزهای اطراف خود وابسته است، روی زمین بماند و نتواند پرواز کند. بیایید بیان زیر را حفظ کنیم:

”فَاعْلَمْ أَنَّ زَيْتَكَ حُبُّ اللَّهِ وَ انْقِطَاعُكَ عَمَّا سِوَاهُ“^{۲۰} (مضمون بیان: بدان که زینت تو عبارت است از محبت خداوند و انقطاع از غیر او.)

عبارت است از

۱. جویی دو سوسیس و مقداری سیب زمینی برای خوردن دارد. غذای او عبارت است از دو سوسیس و مقداری سیب زمینی.
۲. اجزای تخم مرغ عبارت است از: پوسته، سفیده و زرده.

ت- داستان

یک روز سلطان محمود تصمیم گرفت که در سرزمین خود به سفری شاهانه برود. فوراً همه مشغول آماده سازی شدند و در چند روز جمع بزرگی از ملازمان آماده حرکت شدند. وزیران، سفیران، و بسیاری افراد مهم، که همه زیباترین لباس‌های خود را پوشیده بودند، همراه شاه به راه افتادند و نگهبانان و پاسبانان هم با آنها همراه شدند. ایاز، خدمتکار وفادار شاه، در کنار او و در جلوی تمام ملازمان اسب می‌راند.

هر شب این جمع پرشکوه خیمه می‌زدند و خیمه پر جلال شاهانه برای شاه برپا می‌شد. این خیمه زیباترین خیمه‌ای بود که تا به حال دیده بودند. پارچه‌اش از مرغوبترین ابریشم بافته شده بود و با صدها جواهر و سنگ‌های قیمتی زینت یافته بود، و در نور چراغ‌ها این جواهرات و سنگ‌های قیمتی چنان می‌درخشیدند که ماه و ستارگان در مقابل آنها رونقی نداشتند. هر شب شاه و همراهان مهمانی داشتند و آواز می‌خواندند. هر روز صبح وقتی که خیمه جمع می‌شد، جواهرات را جمع می‌کردند و در جعبه می‌گذاشتند و در کالاسکه شاه قرار می‌دادند. و به این ترتیب جمع شاهانه به راه خود ادامه می‌دادند و شاه با رضایت خاطر سرزمین آرام و خوشبخت خود را سرکشی

می‌کرد و همراهانش با خوشحالی در طول روز اسب می‌رانند و صحبت می‌کردند و شب‌ها مهمانی می‌گرفتند و آواز می‌خواندند.

یک روز بعد از ظهر شاه و ملازمانش از دشتی عبور می‌کردند که زیبایی خاصی داشت. دشت چنان زیبا بود که حس بخشندگی شاه را فروگرفت. او جواهرات را از جعبه برداشت و آنها را برای ملازمان خود در کنار راه ریخت. همچنان که او به راه خود ادامه می‌داد، همه ملازمان با دست پاچگی و سردرگمی بسیار به تقلا افتادند و وظایف خود را فراموش کرده، سعی داشتند سنگ‌های قیمتی را بردارند - البته به جز ایاز. آنها زیر لب می‌گفتند: "به ایاز نگاه کن. خیلی مغرور و خودپسند است. حتی به خودش زحمت برداشتن هیچ یک از جواهراتی را که شاه در کنار راه ریخته است نمی‌دهد."

شاه از او پرسید: "ایاز چطور است که به دیگران نمی‌پیوندد تا جواهرات مرا جمع کنی؟ آیا آنها با ارزش نیستند؟ آیا برای چیزهایی که به من تعلق داشته‌اند ارزش قائل نیستی؟"

ایاز پاسخ داد: "پادشاهها، من همیشه حتی کوچکترین چیزهایی را که به شما تعلق داشته‌اند را ارج نهاده‌ام. اما از نزدیکی به شما و خیرگی به چهره شما بیشتر چه می‌خواهم؟ چرا باید در کنار شما بودن را رها کنم و برای دست یافتن به چیزهایی که شما دور انداخته‌اید، تقلا کنم؟"

و به این ترتیب ایاز وفادار و ثابت قدم، در کنار ارباب قدر دان خود اسب راند و همیشه مترصد خدمت به پادشاه محبوبش بود.

ث- بازی "چرخ"

از کودکان بخواهید که در یک دایره بایستند و دستان چپ خودشان را به سوی مرکز دایره دراز کنند و دست همدیگر را در مرکز دایره بگیرند. آنها باید اکنون مانند یک چرخ به نظر بیایند و دستهایشان مثل پره‌های آن چرخ باشد. سپس از آنها بخواهید که به دور مرکز دایره مانند یک چرخ بچرخند. بعد از آنکه این کار را انجام دادند، از آنها بخواهید که در فضای کلاس حرکت کنند در حالی که ترکیب خود را حفظ می‌کنند. برای آنکه چالش بازی زیاد شود، می‌توانند بپرند و بجهدند.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۴

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۱۵

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

بعد از آنکه مناجات‌های شروع تلاوت شدند، می‌توانید به تلاش‌های کودکان برای حفظ مناجاتی که در درس سیزدهم ارائه شد، کمک کنید.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

ذیلاً نکاتی ارائه شده‌اند که می‌توانید برای ارائه نصی که کودکان امروز حفظ خواهند کرد، مورد استفاده قرار دهید.

حضرت عبدالبهاء در همه شرایط راضی به رضای خداوند بودند. ایشان به احباء می‌فرمودند که وقتی همه چیز به خوبی پیش می‌رود، وقتی که شخص سلامت است و در راحتی زندگی می‌کند، آسان است که انسان راضی باشد. کار مشکل‌تر آن است که در سختی‌ها، در وقت بیماری و مشکلات راضی باشیم. علی‌رغم همه رنج‌هایی که در زندگی تحمل کردند، ایشان هرگز دلسرد نشدند. در سخت‌ترین و شدیدترین اوقات، ایشان همیشه راضی و شاکر به درگاه خداوند بودند. همیشه خوشرو و خوشبین بودند. بیایید نصّ زیر را حفظ کنیم تا همیشه ارزش راضی بودن به اراده خداوند را به یاد داشته باشیم:

”اصل العزه هی قناعه العبد بما رزق به و الاكتفاء بما قدر له“^{۲۱} (مضمون بیان: منشأ عزّت آن است که بندگان آنچه خداوند عطا فرموده بپذیرند و به آنچه خداوند فرمان داده راضی باشند.)

عزّت

۱. بعد از مطالعه در رشته علوم طبیعی در مدرسه، پوه لنگ به گروهی از دانشمندان پیوست. آنها اختراعات مهم بسیاری انجام دادند. کار او به نام خانواده‌شان عزّت بخشید.

۲. سوئی عاشق تماشای طبیعت بود - تماشای کوه‌ها، درخت‌ها و دریا. هر وقت او زیبایی جهان را می‌دید، درباره عظمت و بزرگی خداوند فکر می‌کرد، خداوند که خالق همه چیز است. تماشای طبیعت سویی را به فکر عزت و جلال خداوند می‌انداخت.

عطا

۱. پائولو به خاطر خانواده پرمحبتش، سلامتی‌اش و همه چیزهای خوبی که خداوند به او داده است، هر روز خدا را شکر می‌کند. پائولو به خاطر نعمت‌های بسیاری که خدا به او عطا کرده، شکرگزار است.
۲. بدون خورشید، زمین تاریک و سرد بود، و هیچ چیز نمی‌توانست بر روی آن زندگی کند. خورشید به جهان نور و گرما عطا می‌کند.

فرمان

۱. پادشاه فرمان داد که هیچ یک از مردم کشورش نباید در روز تولد او کار کند. طبق فرمان شاه، روز تولد او تعطیلی اعلام شد.
۲. ماه‌های زیادی باران در منطقه نباریده بود و شورای ده به مردم دستور داده بود که به مقدار محدودی آب مصرف کنند. به فرمان شورای ده به منظور ذخیره آب، مصرف آب محدود شده بود.

ت- داستان

روزی روزگاری در کشوری دور کشاورزی با همسر و پسرش زندگی می‌کردند. آنها همه با هم کار می‌کردند و از کشتزار و حیوانات خود مراقبت می‌نمودند. مزرعه آنها نزدیک مرز کشور دیگری بود که متاسفانه همیشه با کشور آنها در حال جنگ بود.

یک روز مادیان خانواده به اصطبل برنگشت و به زودی معلوم شد که سرگردان به محدوده دشمن رفته است. بعضی از روستاییان نزد کشاورز آمدند و این خبر بد را به او دادند و سعی کردند که او را تسلی بدهند. اما به نظر نمی‌رسید که کشاورز از اتفاقی که برای مادیانش افتاده ناراحت باشد. او فقط به آنها گفت: "شاید این یک موهبت باشد."

ماه‌ها بعد مادیان بازگشت، اما نه بتنهایی، بلکه به همراه اسبی اصیل از نژادی بسیار مرغوب که کشور همسایه به خاطر آن معروف بود. وقتی روستاییان خبر را شنیدند نزد کشاورز آمدند و به او تبریک گفتند که صاحب چنین اسب فوق‌العاده‌ای شده است. اما کشاورز خیلی هیجان زده نبود، او گفت: "شاید این بداقبالی باشد."

پسرکشاورز می‌خواست از اسب جدید سواری بگیرد و همین کار را کرد. اما اسب سرکش از آب درآمد و مرد جوان را با خشونت بر روی زمین انداخت. استخوان لگن پسر شکست و تا مدت زیادی نمی‌توانست راه برود. به خاطر این تصادف غم‌انگیز، ملاقات کنندگان باز برای تسلی خاطر خانواده آمدند، اما مثل همیشه، کشاورز آرام بود و این حرف را تکرار کرد: "شاید این یک موهبت باشد."

چند ماه گذشت. قبایل دشمن به کشور حمله کردند و دولت همه مردان جوان را که توانایی بدنی داشتند، به ارتش وارد کرد. در انتهای جنگ بسیاری مردان جوان روستا کشته شده بودند. مرد جوان داستان ما به خاطر شکستگی استخوانش برای خدمت ارتش برده نشد و زنده ماند.

یک بداقبالی به یک موهبت تبدیل شده بود و سپس به یک بداقبالی، و عاقبت دوباره به یک موهبت.

ث- بازی: "مجسمه ساز"

یکی از بچه‌های کلاس را انتخاب کنید تا "مجسمه ساز" باشد. او باید کودک دیگری را انتخاب کند تا جلوی کلاس بایستد و در وضعیتی خاص قرار بگیرد، مثلاً، خم شود و دست‌هایش را باز کند. یکی یکی بچه‌های دیگر دعوت می‌شوند که جلوی کلاس بایستند و به مجسمه اضافه شوند، هر کدام در وضعیتی متفاوت، تا یک شکل نامعمول بزرگ درست شود. وقتی همه کودکان بخشی از مجسمه شدند، مجسمه ساز خود را به عنوان آخرین قطعه به مجسمه اضافه می‌کند.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۵

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۱۶

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را با چند مناجات شروع کنید و سپس به بچه‌ها کمک کنید که حفظ کردن مناجاتی را که در درس ۱۳ ارائه شده بود، به پایان برسانند. آنها باید بتوانند در کلاس بعدی آن را به طور کامل بخوانند.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

نکات زیر به شما کمک خواهد کرد که نصی را که کودکان در کلاس امروز حفظ خواهند کرد، ارائه کنید.

خداوند همه نوع بشر را خلق کرده است تا با یکدیگر مانند یک خانواده زندگی کنند. اگر ما بخواهیم چنین کنیم، نمی‌توانیم اجازه دهیم تفاوت‌هایمان میان ما فاصله اندازد. بالعکس، ما باید با مردم از هر دین، نژاد، ملت و طبقه‌ای با محبت و مهربانی معاشرت کنیم. بیایید نصّ زیر را از حضرت بهاء‌الله حفظ کنیم تا همیشه این موضوع را به خاطر داشته باشیم:

”نیکوست حال نفسی که بمحبت تمام با عموم انام معاشرت نماید“^{۲۲}

معاشر

۱. مرغ ماهی خوار و سار دو نوع پرنده هستند که در مرغزار زندگی می‌کنند. آنها معمولاً با یکدیگر دیده می‌شوند. این دو نوع پرنده به آسانی با هم معاشر می‌شوند.
۲. در جلسه دعا، مردمی از نژادهای گوناگون چنان با هم معاشر شدند که گویا احساس می‌کنند اعضای یک خانواده هستند.

ت- داستان

در بعضی داستان‌های قبلی شما دانستید که وقتی حضرت عبدالبهاء به عکا رسیدند، در ابتدا بسیاری از مردم با ایشان بدرفتاری می‌کردند. آنها نسبت به بهائیان ستم می‌کردند و نمی‌خواستند با آنها صحبت کنند. اما کمی بعد، آنها متوجه شدند که بهائیان با محبت و مهربان هستند و کم‌کم اغلب مردم شهر متقابلاً به آنها مهربانی می‌کردند. اما تعداد کمی بودند که در خشم و نفرت خود پایدار بودند.

یک روز مردی که هنوز در قلب خود نسبت به حضرت عبدالبهاء نفرت زیادی داشت، از دیگران شنید که بزرگواری و نیکوکاری ایشان را ستایش می‌کنند. مرد بسیار عصبانی شد. او با عصبانیت گفت که به آنها نشان خواهد داد که این شخص که این همه به او احترام می‌گذارند، اینقدرها هم آدم فوق‌العاده‌ای نیست. و سپس در

حالی که قلبش در خشم می‌گداخت، از آنجا به راه افتاد. او می‌دانست که در آن ساعت می‌توان حضرت عبدالبهاء را در مسجد مشغول مناجات یافت و به آنجا شتافت، آماده برای آنکه دست خشونت بر سر کار آقا بلند کند. اما حضرت عبدالبهاء با آرامش و وقار به مرد نگاه کردند. با محبت به او تعالیم الهی را یادآور شدند که ما باید نسبت به مهمانان خود بخشنده باشیم، حتی وقتی که با ما متفاوت هستند. در این موقع آن مرد متوجه شد که حضرت عبدالبهاء و بهاییان در واقع در عکاکه خانه اوست، مانند مهمان هستند و او باید مانند یک میزبان بخشنده آنها را با محبت بپذیرد و با مهربانی با آنها رفتار کند.

ث- بازی "صفت پنهان"

به کودکان بگویید که به دور دایره‌ای بایستند و دستهایشان را به جلو دراز کنند. در میان دایره بایستید و یک سکه یا شیئی دیگر مانند یک سنگ در دست بگیرید. سکه نشانه‌ای از یک صفت است، برای مثال، "مهربانی". سپس همچنان که راه می‌روید، دستتان را از بالای دست هر یک از بچه‌ها عبور دهید و برای مثال بگویید: "جان مهربان است، مارتا مهربان است، دروی مهربان است" و به همین ترتیب. هر کودک باید دستان خود را ببندد و چنان رفتار کند که گویا شما سکه را به او داده‌اید. شما باید واقعا سکه را در دست یکی از بچه‌ها بیندازید. وقتی تمام دایره را دور زدید، یکی از کودکان باید حدس بزند که سکه نزد چه کسی است، و برای این کار باید برای مثال بگوید: "کنجی خیلی مهربان است". سپس کنجی باید دست خود را باز کند و نشان بدهد که آیا سکه نزد اوست یا خیر. کودک سه بار می‌تواند حدس بزند که سکه نزد چه کسی است و بعد از آن بازی با صفت دیگری تکرار می‌شود.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۶

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۱۷

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

بعد از اینکه شما و چند نفر از شاگردان مناجات‌هایی تلاوت نمودید، می‌توانید با کودکان مناجاتی را که قرار بوده است در طی چهار جلسه پیش حفظ کنند مرور کنید. همچنین می‌توانید از فرصت استفاده کنید و مناجات‌های دیگری را نیز که آنها یاد گرفته‌اند، مرور کنید.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

برای ارائه نصی که کودکان امروز به خاطر خواهند سپرد، می‌توانید از عبارات زیر استفاده کنید.

شجاعت داشتن به معنی آنست که از حق حمایت کنیم و از کسانی که به کمک ما نیاز دارند دفاع کنیم، حتی اگر این کار ما را در خطر بیاندازد. شجاعت می‌خواهد که به جاهایی ناآشنا برویم، با موقعیت‌هایی نا آشنا روبرو شویم، کارهایی بکنیم که دیگران پیش از ما هرگز انجام نداده‌اند. منشأ شجاعت ما محبتمان نسبت به خداوند و اشتیاقمان برای آن است که او را ورای همگان خرسند سازیم. برای آنکه به خاطر داشته باشیم که باید با هر موقعیتی در زندگی با شجاعت مواجه شویم، بیایید نصّ ذیل را از بر نماییم:

”رأس القدرة و الشجاعة هی اعلاء كلمة الله و الاستقامة علی حبه“^{۲۳} (مضمون بیان: سرچشمه شجاعت و قدرت، ترویج کلمه الله و استقامت در محبت اوست.)

سرچشمه

۱. کیونگمی در دهکده‌ای در یک دشت زندگی می‌کند. آب دهکده از آب شدن برف‌های قله‌های کوه‌های اطراف تامین می‌شود. سرچشمه آب دهکده برف کوه‌هاست.
۲. خانم پاترس سه فرزند پرمحبت و مؤدب دارد. کودکان او سرچشمه سرور و خوشحالی او هستند.

ترویج

۱. دو نفر از دوستان شوا با هم حرفشان شد و از دست هم عصبانی شدند. شوا به هر یک از آنها کمک کرد که دیدگاه دیگری را درک کند و با دیگری آشتی کند. شوا همیشه آشتی و شفقت را در میان دوستان خود ترویج می‌دهد.
۲. وقتی هالی داشت به مدرسه می‌رفت، اعلامیه‌ای را از رادیو شنید، در خصوص فیلم جدیدی که در شهر نمایش داده می‌شد. صاحبان سینما از طریق رادیو فیلم‌شان را ترویج می‌دادند.

استقامت

۱. پرومیلا می دانست که می خواهد پزشک شود. او همیشه در مدرسه سخت درس می خواند و در وقت های آزاد خود در بیمارستان محل داوطلبانه کار می کرد. او در تصمیم خود برای دکتر شدن از خود استقامت نشان می داد.
۲. زوندای به روستای خیلی دوری رفت تا به تاسیس یک مدرسه کمک کند. اگر چه دلش برای خانواده اش تنگ شده بود و با مشکلات زیادی مواجه بود، استقامت نشان داد و چندین سال در روستا زندگی کرد و مریان را آموزش داد و با بچه ها کار کرد.

ت- داستان

علی اصغر تاجری بود که در ایران زندگی می کرد. وقتی بهایی شد، سختی های زیادی از دست کسانی کشید که با امر بهایی مخالف بودند. در مدتی کوتاه، او همه چیزش را از دست داد. حتی با این وجود، علی اصغر دلسرد نشد. وقتی دید که نمی تواند در کشور خودش زندگی اش را تأمین کند، تصمیم گرفت که به ادرنه برود، شهری که در کشور همسایه بود.

در ادرنه اگر چه باز هم دارایی اش بسیار اندک بود، اما توانست مقدار کمی کالای تجاری تهیه نماید. اما قبل از آنکه بتواند حتی یک کالا بفروشد، دزدان به او حمله کردند و همه چیزهایی را که داشت دزدیدند و چیزی برایش باقی نگذاشتند.

بعد از مدتی نه چندان زیاد، دزدان گرفتار شدند و اموال بسیاری که دزدیده بودند، توقیف شد. یکی از مسئولین محلی که این اموال برق از چشمانش ریوده بود، به این فکر افتاد که این ثروت را برای خودش نگاه دارد. او علی اصغر را به محل کار خود فراخواند تا این موضوع را برایش توضیح دهد.

او گفت: "علی اصغر، این دزدها خیلی ثروتمند هستند. در گزارش من به دولت من نوشتم که میزان مال دزدی شده از تو بسیار زیاد بوده است. بنابراین باید به دادگاه بروی و خیلی راحت نسبت به آنچه من نوشتم شهادت بدهی." به این ترتیب آن مأمور تصور می کرد که همه پول به علی اصغر بازگردانده خواهد شد و آن دو می توانستند آن را در بین خود تقسیم کنند.

علی اصغر می دانست که هرگز نمی تواند به چنین نقشه ای رضایت دهد. او جواب داد: "حضرت خان، مال دزدیده شده از من خیلی اندک بود. چطور می توانم گزارش دروغ بدهم؟ وقتی از من بپرسند، من واقعیت را همانطور که هست بیان خواهم کرد. من فقط و فقط همین را وظیفه خودم می دانم."

مأمور دوباره سعی کرد علی اصغر را قانع کند. او گفت: "ما اینجا فرصتی طلایی داریم. تو و من هر دو از آن نفع می بریم. اجازه نده چنین فرصتی که در زندگی یک بار پیش می آید از دستت برود."

اما علی اصغر دوباره امتناع کرد و گفت: "حضرت خان، چطور می توانم چنین کاری را در مقابل خداوند توجیه کنم؟ مرا به حال خود رها کنید. من حقیقت را خواهم گفت و چیزی جز آن نخواهم گفت."

حال مامور خشمگین شده بود. اگر علی اصغر بر اساس نقشه او رفتار نمی کرد، همه نقشه هایش برباد می رفت و ثروت عظیمی را که در دسترسش بود، از دست می داد. و بنابراین سعی کرد که علی اصغر را تهدید کند به این امید که می تواند او را از ترس وادار به همکاری کند. او گفت: "من تو را زندانی خواهم کرد. کاری می کنم که تو را تبعید کنند، بلایی نیست که بر سرت نیآورم." سپس به علی اصغر گفت که اگر قبول نکند، او را به ایران باز خواهد گرداند.

علی اصغر فقط لبخند زد و گفت: "جناب خان، هر کاری که می خواهی بکن؛ من به حقیقت پشت نخواهم کرد"

ث- بازی: "صحیح یا غلط"

بازی امروز را اینطور شروع کنید که از کودکان بخواهید در یک صف در کنار یکدیگر بایستند. سپس چیزی درباره موضوعی بگویید که کودکان با آن آشنایی دارند. اگر آنچه گفتید صحیح است، آنها باید یک قدم به جلو بپرند. اگر نادرست است، باید یک قدم به عقب بپرند. چیزهای بیشتری بگویید و اجازه دهید که هر بار کودکان بین "صحیح" و "غلط" انتخاب کنند.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۷

چ- مناجات های خاتمه

درس ۱۸

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات ها

از این درس تا شش درس بعد، کودکان مناجات زیر را از بر خواهند نمود، بعد از شروع کلاس با مناجات ها، لازم است معنای کلمات و عبارات این مناجات را به آنها توضیح دهید و سپس به آنها کمک کنید که چند عبارت اول آن را حفظ کنند.

هو الله ربی ربی کودکم خردسال از پستان عنایت شیرده و در آغوش محبت پرورش بخش و در دبستان هدایت تعلیم فرما و در ظل عنایت تربیت کن. از تاریکی برهان، شمع روشن کن؛ از پژمردگی نجات داده گل گلشن

فرما؛ بنده آستان کن و خُلق و خوی راستان بخش. موهبت عالم انسانی کن و تاجی از حیات ابدیه بر سر نه.
توئی مقتدر و توانا؛ توئی شنونده و بینا. ع ع

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

برای معرفی نصی که کودکان در این کلاس حفظ خواهند کرد، از نکات ذیل می‌توانید استفاده کنید.

محبت خداوند همیشه با ماست. او هرگز ما را تنها نمی‌گذارد و به ما وعده فرموده که ما را در طی زندگی مان یاری دهد. اگر چه ما نمی‌دانیم که از یک روز تا روز دیگر چه پیش خواهد آمد، اما به خاطر داریم که نعمت‌ها و عطایای خداوند همیشه ما را احاطه کرده است. و به همین دلیل وقتی به آینده نگاه می‌کنیم، امیدوار هستیم و مطمئنیم که نصیبی از مواهب بی‌منت‌های خداوند بر خواهیم داشت. با قلبی پر از امید، همواره منتظر بارش عنایات الهی هستیم. برای آنکه صفت مهم امیدواری را همواره به خاطر داشته باشیم، بیایید این کلمات حضرت عبدالبهاء را از بر نماییم:

”ابدا امید را از خدا قطع منما در هر حال امیدوار باش زیرا الطاف حق در هر حالت از انسان منقطع نگردد.“^{۲۴}

امیدوار

۱. مینگ در محلی آفتابگیر دانه‌ای کاشت و آن را هر روز آب داد. او در انتظار دیدن رشد آن دانه بود. مینگ امیدوار بود که دانه یک روز به درختی تومند تبدیل شود.
۲. آنتونیو، دوست خوب مت، به شهر دیگری نقل مکان کرد. مت برای دوستش دل‌تنگ بود اما امیدوار بود که آنها به زودی دوباره همدیگر را ببینند.

الطاف

۱. هر شب وقتی لیلیان دعا می‌کند، درباره چیزهای بسیاری که خوشبختانه از آنها برخوردار است فکر می‌کند. او به پدر و مادرش، دوستانش، معلمانش و حتی تخته‌خوابی که در آن می‌خوابد فکر می‌کند. لیلیان همیشه نسبت به الطافی که به او عطا شده، سپاسگزار است.

۲. راجش دوستان و بستگان بسیاری دارد که او را دوست دارند و به او کمک می‌کنند که رشد کند. راجش به خاطر الطاف و محبت و حمایت آنها، شکرگزار است.

منقطع

۱. وقتی طاهر شیر آب را می‌بندد دیگر آبی از شیر نمی‌آید؛ جریان آب منقطع می‌شود.
۲. حتی در روزهای ابری، اشعه خورشید زمین را گرم می‌کند. اشعه خورشید هرگز از زمین منقطع نمی‌شود.

ت- داستان

مردی بود که خانه‌ای نداشت و به تنهایی در کناره رودخانه تایمز در لندن زندگی می‌کرد. او خیلی غمگین بود و همه امیدش را به خوشحالی در زندگی از دست داده بود. یک روز او از مغازه‌ای می‌گذشت و عکسی از یک روزنامه توجهش را جلب کرد. آنچه می‌دید چهره حضرت عبدالبهاء بود. مرد می‌خکوب شد و به چهره ایشان خیره ماند. او هرگز قبلاً حضرت عبدالبهاء را ندیده بود و ایشان را نمی‌شناخت، اما مطمئن بود که باید ایشان را زیارت کند. آدرس خانه‌ای در روزنامه داده شده بود بنابراین مرد شروع به رفتن کرد به این امید که او را در آنجا خواهد یافت. راه دوری بود - پنجاه کیلومتر - اما او به راه رفتن ادامه داد تا اینکه به آن خانه رسید.

وقتی عاقبت به آنجا رسید، خسته و گرسنه بود و خانم خانه با محبت او را به داخل دعوت کرد، به او مقداری غذا داد و اجازه داد او مدتی استراحت کند. بعد از استراحت، او داستان خود را برای خانم تعریف کرد و از او پرسید که آیا حضرت عبدالبهاء آنجا هستند؟

او پرسید: "آیا ایشان مرا ملاقات می‌کنند؟ حتی من را؟"

همین که آن خانم جواب داد که مطمئن است حضرت عبدالبهاء او را ملاقات خواهند کرد، سرکار آقا خود دم در ظاهر شدند. مرد ایستاد و حضرت عبدالبهاء دستان خود را گشودند که او را در آغوش بگیرند. گویی این مرد دوست قدیمی حضرت عبدالبهاء بود که از مدت‌ها قبل انتظارش را داشتند. ایشان او را با عشق و شفقت پذیرفتند و از او خواستند که در کنارشان بنشیند.

سپس حضرت عبدالبهاء که همیشه می‌دانستند چطور شادی از دست رفته افراد را به قلبشان بازگردانند، شروع به صحبت با مرد کردند. ایشان او را تشویق کردند که غم و اندوه را کنار بگذارد و به او یادآور شدند که او در ملکوت الهی ثروتمند است. همچنان که حضرت عبدالبهاء باران شفقت خویش را بر مرد می‌باریدند، کلمات آرام‌بخش ایشان قلب او را تسلا داد و به او قوت بخشید. کم‌کم اندوه او فرو نشست. مرد، قبل از اینکه برود، به حضرت عبدالبهاء گفت که او اجازه نخواهد داد که فقرش دوباره او را ناراحت کند؛ بالعکس او در مزارع کاری پیدا

خواهد کرد و پول جمع کند تا بتواند قطعه‌ای زمین بخرد، و در آن گل‌های بنفشه خواهد کاشت که در بازار بفروشد. ناامیدی او به امید تبدیل شده بود.

ث- بازی: "باران ساز"

به کودکان بگویید که در دایره‌ای به دور شما بایستند. برای معرفی بازی از کودکان بخواهید که تصور کنند که در بیابان هستند و مشتاق رگبار. سپس شروع کنید دست‌های خود را به هم بمالید و به کودکان نیز بگویید همین حرکت را انجام بدهند، اما به نوبت، وقتی که شما به آنها نگاه می‌کنید. بعد از اینکه به همه نگاه کردید و همه در حال انجام این کار هستند، به آنها بگویید که این کار را ادامه دهند، تا وقتی که با حرکتی جدید به آنها نگاه کنید. شما می‌توانید به عنوان حرکت بعدی بشکن بزنید و سپس دست بزنید، روی پای خود بکوبید و پا بکوبید. صدایی که توسط همه بچه‌ها ایجاد می‌شود احتمالاً در ابتدا شبیه قطرات اولیه باران است و در انتها مانند یک رگبار خواهد بود.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۸

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۱۹

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را با مناجات‌هایی شروع کنید و سپس به کودکان کمک کنید که چند عبارت دیگر از مناجاتی که در درس قبل ارائه شده بود، از برکنند.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

در این درس کودکان نصی را درباره امانت حفظ خواهند کرد، که می‌توانید آن را به طریق ذیل معرفی کنید:

یکی از بزرگ‌ترین صفات در نزد خداوند امانت است. یک فرد امین راستگو و صادق است و می‌توان به او مطمئن بود که به قول خود عمل می‌کند. ما نباید حرف‌هائی بزنییم ولی به آنها عمل نکنیم. کارهای ما باید منعکس کننده حرف‌هایمان باشد. وقتی ما امین هستیم، دیگران می‌توانند مطمئن باشند که همه سعی خود را می‌کنیم که به مسئولیت‌هایمان عمل کنیم و وظایفمان را انجام دهیم. به این ترتیب افراد می‌توانند در کنار هم در هماهنگی عمل کنند، با علم به اینکه هرکسی نقش خود را ایفاء خواهد کرد. برای اینکه اهمیت امانت را به یاد داشته باشیم، بیایید نصوص ذیل را از برکنیم:

”امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق“^{۲۵}

امانت

۱. اتوس به مادرش قول داد که به او در مهیا کردن شام کمک کند. وقتی دوستانش به خانه‌شان آمدند که او را برای بازی صدا کنند، اتوس قولی را که به مادرش داده بود به یاد آورد و به دوستانش گفت که وقت دیگری با آنها بازی می‌کند. اتوس صفت امانت را از خود نشان داد.
۲. مربی به سونیتا گفت که او را در تیم والیبال قبول می‌کند، اما از او خواست که در این مورد با کسی صحبت نکند تا زمانی که این موضوع رسماً اعلام شود. اگر چه سونیتا خیلی هیجان زده بود، اما این موضوع را حتی به نزدیک‌ترین دوستانش نیز نگفت. سونیتا در عملکرد خویش امانت‌دار بود.

راحت و آرامش

۱. امیلیو هر وقت می‌خواهد تصمیم مهمی بگیرد، سعی می‌کند که جای آرامی برای فکر کردن و دعا پیدا کند. او به باغی در همان نزدیکی می‌رود و در راحت و آرامش، می‌تواند ذهن و قلب خود را روشن کند.
۲. وقتی طوفان شدید عبور کرد، همه چیز به نحوی غیر معمول ساکت و ساکن شده بود. بعد از طوفان، راحت و آرامش حاکم شد.

اطمینان

۱. وقتی بچه یکی از حیوانات می‌ترسد، معمولاً برای امنیت خود نزد مادرش می‌دود. مادر به بچه‌اش اطمینان می‌بخشد.
۲. وقتی تابیس در کوه‌ها گم شد، راهنماها از ده پایین به جستجوی او آمدند. وقتی او را یافتند، احساس اطمینان کرد، چون می‌دانست که آنها او را به جایی امن باز می‌گردانند.

سال‌ها قبل در روزهای آغازین امر الهی، تعداد کمی بهایی وجود داشت که در چندین کشور پراکنده بودند. آنها با چالش‌های زیادی مواجه بودند و معمولاً به حضرت بهاء‌الله و بعدها به حضرت عبدالبهاء در ارض اقدس نامه می‌نوشتند و اخبار پیشرفت امر را می‌دادند و سئوالات مختلفی می‌پرسیدند. نامه‌های آنها قبل از رسیدن به مقصد راهی طولانی را طی می‌کرد و حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء هر یک را با محبت و دقت زیاد جواب می‌دادند. آیات زیبایی از قلم‌های ایشان جاری می‌شد که مانند هدیه‌هایی گرانبها برای هر یک از مومنینی بود که آنها را دریافت می‌کردند. کلمات تشویق‌آمیز آنها به آن بهائیان اولیه قدرت می‌بخشید و قلوبشان را مسرور می‌ساخت. و بنابراین بسیار مهم بود که این جریان ارتباطات دچار وقفه نشود.

در یکی از تاریک‌ترین دوره‌های تاریخ آئین بهائی، دشمنان امر بر علیه حضرت عبدالبهاء قیام کردند. آنها که نسبت به شهرت و نفوذ روزافزون ایشان حسادت می‌ورزیدند، امیدوار بودند که بتوانند باعث تبعید ایشان، و یا حتی بدتر از آن، موجب اعدام ایشان شوند. جاسوس‌هایی در تمام اطراف خانه ایشان گمارده شده بود و ایشان تحت نظارت دائمی بودند. چقدر دشمنان ایشان خوشحال می‌شدند اگر می‌توانستند جریان نامه‌ها را قطع کنند و ارتباط میان حضرت عبدالبهاء و یاران فداکارشان را متوقف سازند؛ و بیشتر شاد می‌شدند اگر می‌توانستند بعضی از این نامه‌ها را بدزدند تا برای گمراه کردن مسولین امر از آنها استفاده کنند! اما حضرت عبدالبهاء دل‌سرد نشدند. دیده می‌شد که ایشان شب‌ها معمولاً تا دیروقت در نور چراغشان به نوشتن مشغولند؛ زیرا ایشان برای فرستادن و دریافت نامه‌ها راهی مطمئن تعبیه فرموده بودند، کاری که تنها به امانت‌دارترین مؤمنان می‌توانستند بسپارند.

در آن منطقه شخصی بود به نام سید محمد تقی منشادی. او وقتی که نسبتاً جوان بود از ایران آمده بود و تجارت کوچکی در حینا به راه انداخته بود. در آنجا او دوستان بسیاری را که برای زیارت ارض اقدس می‌آمدند در خانه خود می‌پذیرفت. او به آنها کمک می‌کرد که تمهیدات سفر فراهم کنند و به این مشهور شد که شخصی همواره قابل اعتماد است. او چنان قابل اعتماد بود که خانه‌اش به مرکزی تبدیل شد که تقریباً همه نامه‌هایی که برای بهائیان در ارض اقدس نوشته می‌شد و نیز نامه‌هایی که به خارج فرستاده می‌شد، از این خانه عبور می‌کرد. همه می‌دانستند که به او می‌توان اعتماد کرد که هر نامه را با سرعت و اطمینان به مقصد خواهد رساند.

البته دشمنان امر هم این موضوع را می‌دانستند و به همین دلیل سید محمد تقی منشادی در خطر بزرگی قرار داشت. حضرت عبدالبهاء می‌توانستند ملاحظه کنند که آنها از هر وسیله‌ای استفاده خواهند کرد تا به امر الهی صدمه بزنند. آنها بدون شک سعی می‌کردند که نامه‌ها را متوقف کنند و محمد تقی خیلی زود به هدف نقشه‌های آنها تبدیل می‌شد. حال شما فکر می‌کنید که حضرت عبدالبهاء چه کردند؟ ایشان آنقدر به محمد تقی اعتماد داشتند که نمی‌خواستند خدمات پرارزش او را از دست بدهند. بنابراین ایشان او را به جای امنی در پورت سعید در مصر فرستادند و طوری ترتیب دادند که کسان دیگری که به تصور دشمنانشان هم نمی‌آمد، نامه‌ها را برای او ببرند و بیاورند. و در آنجا، در پورت سعید، محمد تقی مثل همیشه به کار فرستادن و دریافت نامه‌های بهائیان از

سرزمین‌های دور ادامه داد و هرگز در اعتمادی که حضرت عبدالبهاء به او داشتند، فتوری نکرد. بنابراین حتی در تاریک‌ترین زمان‌ها هم نور هدایت که از اراض مقدس به احباء در دورترین نقاط می‌رسید، به تابش خویش ادامه داد.

ث- بازی "مرد کور"

شاگردان را به گروه‌های دو نفری تقسیم کنید. چشمان یکی از دو نفر را در هر دو گروه ببندید و به کودک دیگر بگویید که او را در حرکتش هدایت کند و اطمینان حاصل کند که او در مسیر با مانعی برخورد نمی‌کند. برای آنکه بازی از چالش بیشتری برخوردار باشد، کودک چشم بسته می‌تواند در میان موانعی حرکت کند، مثلاً تنه‌های درخت، جویبارها، صخره‌ها و لاستیک‌ها. برای آنکه قابلیت شاگردان را در راهنمایی کردن و راهنمایی شدن افزایش دهید، کودک چشم بسته می‌تواند تنها از طریق دستورات شفاهی هدایت شود. در این صورت، کودک راهنما باید او را از نزدیک دنبال کند تا در صورت برخورد با موانع، او را بگیرد.

شکل دیگر بازی فوق می‌تواند این طور باشد که چشمان همه شاگردان بسته شود و آنها یک قطار تشکیل دهند که توسط شما یا یکی از کودکان هدایت می‌شود.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۱۹

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۲۰

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

بعد از آنکه مناجات‌های شروع تلاوت شد، شاگردان باید بر یادگیری چند عبارت دیگر از مناجاتی که مشغول حفظ آن هستند، تمرکز کنند.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ نصوص

برای معرفی نصّ امروز، شاید بخواهید مطالب ذیل را توضیح دهید:

هر انسانی برای شناخت خداوند و محبت او خلق شده است و همه ما بارقه محبت او را در قلوب خویش داریم. مهم است که این شعله محبت الله را با دعای روزانه به آستانش و با خدمت به دیگران شعله ور سازیم. و همچنان که این شعله با شدت بیشتر و بیشتری می سوزد، همه کسانی که بر سر راه ما قرار می گیرند، می توانند آن را احساس کنند و نور آن می تواند ذهن های آنها را روشن کند. وقتی ما چنین مشتعل باشیم، مانند شمع های روشنی هستیم که ناگزیر نور می بخشند. بیایید نصّ ذیل را حفظ کنیم:

”از خدا می طلبم آتش حبّش را در دلت برافروزد.“ (ترجمه)

طلبیدن

۱. یک روز جورج که یکی از مورد اعتمادترین خادمان بود برای دریافت کمک به نزد پادشاه رفت. دختر جورج بسیار بیمار بود و او از شاه پرسید که آیا دکتر شاه می تواند بیاید و او را ببیند. جورج با تضرع از شاه طلبید که دکتر را برای کمک به دخترش بفرستد.

۲. تاتیانا در مدرسه درباره کودکانی شنید که در گوشه دیگر دنیا بسیار رنج می برند زیرا سیل همه خانه های آنها را از میان برده بود. تاتیانا خیلی نگران برادران و خواهران خود در آن مکان دوردست بود و آن شب آنها را هنگام دعا یاد کرد، و از خدا خواست که به آنها کمک کند. تاتیانا از خداوند کمک طلبید.

برافروختن

۱. خانه سرد بود، به همین خاطر پدر اکسل تصمیم گرفت آتشی روشن کند. او کنده های بزرگ را در اجاق گذاشت و چند شاخه کوچک زیر آن روشن کرد. چوب به زودی افروخته شد و آتش اتاق را گرم کرد.

۲. یک دانشمند به مدرسه آمد و چیزهای جالب بسیاری را درباره عملکرد جهان برای شاگردان توضیح داد. آنها بعد از صحبت هایش، از او سوالات مختلفی پرسیدند. او میل به بیشتر دانستن درباره جهان را در شاگردان برافروخته بود.

ت- داستان

توماس بریکول جوانی انگلیسی بود که در انتهای قرن نوزدهم می زیست. او سمت مهمی در یک کارخانه پنبه در جنوب ایالات متحده داشت و تعطیلات خود را در اروپا می گذراند. او در راه اروپا در تابستان ۱۹۰۱، در یک

کشتی بخار، با زنی ملاقات کرد و درباره موضوعات روحانی با او شروع به صحبت نمود. وقتی به پاریس رسیدند، زن او را با خود به ملاقات یکی از دوستانش برد که در آپارتمانی در شهر زندگی می کرد و زن می دانست که علاقه ای مشابه توماس دارد. زن جوان از آنان استقبال کرد و سه نفر، مدتی با هم صحبت کردند. قبل از ترک منزل، بریکول از میزبانانش پرسید که آیا می تواند بعدا بازگردد تا بیشتر صحبت کنند. آن شخص او را دعوت کرد که صبح روز بعد بازگردد.

فردا وقتی به آنجا رسید، زن جوان متوجه شد که چشمانش می درخشند و صدایش پر از احساس است. زن از او خواست که بنشیند. بریکول برای لحظه ای مشتاقانه به او نگاه کرد و سپس تجربه ای عجیب را برای او تعریف کرد. روز قبل، بعد از اینکه بریکول خانه او را ترک کرده بود، در هوای گرم و سنگین بعد از ظهر، تنها در امتداد یک خیابان راه می رفت. حتی یک برگ در اطراف او حرکت نمی کرد. سپس ناگهان بادی شدید آمد و او در آن باد می توانست صدایی را بشنود که جذاب و قدرتمند بود و از آمدن پیامی جدید از سوی خداوند صحبت می کرد.

زن جوان از او خواست که آرام باشد. می دانید، او پیامی را که بریکول به آن اشاره می کرد، می شناخت. در سه روز بعد، طی ساعت های متمادی او همه چیز را درباره دیانت بهائی-تاریخ و تعالیم آن- به بریکول گفت و همچنین درباره حضرت عبدالبهاء، مثل اعلامی این تعالیم که در زندان شهری به نام عکا در ارض اقدس زندگی می کرد.

در پایان این سه روز، قلب بریکول چنان از شادی و امید پر شده بود که او چیزی جز سفر به عکا و زیارت حضرت عبدالبهاء نمی خواست. و اتفاقا مرد جوان دیگری نیز بود که از قبل برنامه داشت برای همین منظور به ارض اقدس برود و خیلی خوشحال می شد اگر بریکول در این سفر او را همراهی می کرد. بنابراین پیامی به حضرت عبدالبهاء فرستاده و برای آمدن او نیز کسب اجازه شد و به زودی، آنها به راه افتادند.

وقتی این دو مرد به خانه حضرت عبدالبهاء رسیدند، به اتاقی برده شدند که چندین مرد دیگر نیز در آنجا جمع بودند. بریکول وقتی به اطراف نگاه کرد، خیلی نگران شد. در این اتاق هیچ کس نبود که قلب او را به خود جذب کند و با این فکر که حضرت عبدالبهاء باید در میان حاضران باشند، ترسید که مبادا نتوانسته آن وجود مبارکی را که در پاریس درباره اش شنیده بود، بشناسد. او با ناامیدی نشست. در آن لحظه دری باز شد و بریکول به بالا نگریست. آنجا نوری درخشان دید که از میان آن هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء ظاهر شد. فوراً دانست که بزرگترین آرزویش برآورده شده است.

بریکول دو روز با شکوه را در حضور حضرت عبدالبهاء سپری نمود، و در طی آن دو روز آتشی که در قلب او مشتعل شده بود، قوی تر و قوی تر شد. وقتی بریکول به حضرت عبدالبهاء درباره کار خود در کارخانه پنبه عرض کرد که در آن از کودکان به عنوان کارگر استفاده می شد، حضرت عبدالبهاء به او توصیه کردند که از سمت خود استعفا دهد، کاری که او بی درنگ انجام داد. در پایان این ملاقات او به پاریس بازگشت در حالی که روحش شعله ور شده بود. او دیگر از شغل پردرآمد خود در کارخانه پنبه درآمدی نداشت و به شدت از بیماری رنج می برد. اما اینها سرور او را حتی ذره ای کم نکرد. او مانند یک شمع روشن می سوخت و نور خود را به هر کسی که او را

می‌دید می‌بخشید، تا اینکه عاقبت بیماری بر او غلبه کرد و جان داد. بعد از صعودش، حضرت عبدالبهاء به افتخارش لوحی صادر فرمودند که در آن این عبارت موجود است: "ای بریکول، ای عزیزم! تو در چراغ ملا اعلی شعله‌ای افروختی، تو به فردوس ابهی وارد شدی، تو در زیر سایه شجره طوبی پناه یافتی، تو به لقای او در جنت مآوی فائز شدی."

ث- بازی "کمک به بیمار"

یکی از کودکان را انتخاب کنید و به او بگویید که وانمود کند "بیمار" است. حال از دو نفر دیگر بخواهید که دستان یکدیگر را بگیرند (دست راست را با دست راست و دست چپ را با دست چپ) تا یک "صندلی" درست کنند. شاگردان دیگر باید اکنون به "دوست بیمار" کمک کنند درون این صندلی بنشینند. یک درخت یا جای خاص دیگری را به عنوان "درمانگاه" انتخاب کنید و از کودکانی که صندلی درست کرده‌اند بخواهید کودک "بیمار" را به آن نقطه ببرند.

در یک گروه بزرگ‌تر، می‌توان از کودکان خواست که با ایستادن روبروی یکدیگر در دو صف، به جای صندلی، یک "برانکارد" درست کنند. آنها باید دست‌هایشان را از آرنج خم کنند و هر یک ساعد دست‌های کودک مقابل خود را بگیرند. سپس کودک "بیمار" روی این برانکارد می‌خوابد تا به "درمانگاه" برده شود.

ج- رنگ‌آمیزی: نقاشی شماره ۲۰

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۲۱

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

بعد از مناجات‌های شروع، شاگردان باید به حفظ مناجاتی که در درس ۱۸ ارائه شد، ادامه دهند.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

در کلاس امروز کودکان نصی درباره نورانیت حفظ خواهند کرد که می‌توانید به شکل زیر آن را معرفی کنید:

نور محبت‌الله هرگز از روشنی بخشیدن به قلوب ما باز نمی‌ایستد. همچنان که این نور روشن‌تر و روشن‌تر می‌شود، گرمای محبت و مهربانی ما نیز قوی‌تر می‌گردد. و اطرافیان ما می‌توانند گرمای محبت ما را از خلال اعمال پرسرور و پرمهر ما و چهره‌های روشن و درخشان ما احساس کنند. آنها احساس می‌کنند که به انواری که قلوب ما را روشن می‌سازد، جذب می‌شوند. برای آنکه اهمیت صفت نورانیت را به یاد داشته باشیم، بیایید نص زیر را حفظ کنیم:

”یا ابن الوجود مشکاتی انت و مصباحی فیک فاستر به و لا تفحص عن غیری“^{۲۶} (مضمون بیان: ای پسر وجود، چراغ من تویی و نور من در تو می‌باشد پس به آن نورانی شو و غیر مرا مجو.)

نورانی بودن

۱. گاهی وقتی اتاقی تاریک را ترک می‌کنیم و بیرون می‌رویم، مجبوریم جلوی چشمانمان را بگیریم تا وقتی که به نور عادت کنند. ما باید چشمانمان را در برابر نورانی بودن خورشید محافظت کنیم.
۲. خانم سانتوس همه را مانند خانواده خود دوست دارد. او همیشه نسبت به دیگران بخشنده، مهربان و کمک‌رسان است. همه کسانی که او را ملاقات می‌کنند، محبتی را که در قلب اوست احساس می‌کنند و برای آنها سرور به همراه دارد. همه نورانی بودن او را حس می‌کنند.

جستن

۱. وقتی جوجه از تخم بیرون می‌آید، مادرش برای تغذیه او به دنبال غذا می‌گردد. پرنده مادر برای جوجه تازه غذا می‌جوید.
۲. مدرسه همه شاگردان را برای یک اردو مخصوص دعوت کرد. آنها به منظور شرکت در اردو به اجازه والدین خود نیاز داشتند. از همه شاگردان خواسته شد که برای رفتن به اردو، موافقت والدین خود را بجویند.

ت- داستان

دوروتی بیکر خانمی شریف و ممتاز و یکی از شخصیت‌های بزرگ امر بهائی بود. وقتی که دختری جوان بود، افتخار ملاقات حضرت عبدالبهاء را در طی سفر ایشان به غرب پیدا کرد. او چنان مجذوب نورانیت و محبت ایشان شده بود که آرزو داشت در جای قدم‌های ایشان گام بردارد.

الین بیچر، مادر بزرگ دوروتی بود که او را برای ملاقات با حضرت عبدالبهاء برد. دوروتی وقتی به خانه‌ای رسید که پیشتر هرگز در آن نبود، وارد اتاقی شد که در آن افراد بسیاری به آرامی و محترمانه صحبت می‌کردند، در حالی که منتظر بودند حضرت عبدالبهاء صحبت بفرمایند. وقتی آنها وارد اتاق شدند حضرت عبدالبهاء به خانم بیچر لبخندی زدند و به دوروتی کوچک اشاره کردند که در کنار ایشان بنشیند. دوروتی کودکی بسیار خجالتی بود. بی آنکه چشمانش را از زمین جدا کند، با احتیاط از کنار افرادی که در اطراف ایشان نشسته بودند عبور کرد و به چارپایه‌ای که نزدیک به پای ایشان بود، رسید.

وقتی حضرت عبدالبهاء صحبت می‌کردند، او آنجا نشسته بود، در حالی که چشمانش را به زمین دوخته بود و به کنش‌های سیاهش خیره شده بود. آن حضرت به او نگاه نمی‌کردند و دوروتی نیز جرأت نگاه کردن به ایشان را نداشت. دوروتی مضطرب بود و همچنان چشمانش را پایین انداخته بود و از غریبی احساس واهمه داشت. اما به تدریج احساس راحتی کرد و خیلی زود ترس او از میان رفت. احساس اشتیاق شدیدی او را احاطه کرد. او به شدت می‌خواست که روحش در عظمت عشق حضرت عبدالبهاء سرگردان شود. نورانیت ایشان او را تحت تاثیر قرار داد و حرارت حضورشان او را احاطه کرد.

ترس دوروتی با نیرویی عظیم‌تر جایگزین شده بود. او نمی‌توانست تصور کند که حتی یک لحظه از حضرت عبدالبهاء دور باشد. چشمان پر محبت ایشان انگار با او سخن می‌گفتند، و از عوالم روحانی الهی حکایت می‌کردند. نورانیت ایشان مانند مغناطیس بود. دوروتی ملاحظه کرد که بی آنکه حتی متوجه حرکت خود باشد رویش را به طرف حضرت عبدالبهاء گردانده، آرنج‌هایش را بر زانوانش گذاشته و چانه‌اش را به دست‌هایش تکیه داده، و به چهره نورانی حضرت عبدالبهاء خیره شده است.

دوروتی نمی‌توانست به یاد آورد که آن روز حضرت عبدالبهاء درباره چه چیزی صحبت فرمودند. همه آنچه به خاطر داشت چهره مهربان ایشان، صدای خوش نوای‌شان و گرمای حضورشان بود. عشقی که او در قلبش داشت، چنان شدید بود که در نهایت تصمیم گرفت نامه‌ای به حضرت عبدالبهاء بنویسد. او در نامه‌اش از ایشان خواهش کرد که اجازه دهند که به ایشان و امر پدرشان حضرت بهاء‌الله خدمت کند. حضرت عبدالبهاء در پاسخ به دوروتی، هدف او را ستودند و او را از مواهب الهی مطمئن ساختند و ابراز امیدواری فرمودند که در رسیدن به خواسته‌اش موفق شود. و در واقع، دوروتی همه زندگی خود را وقف خدمت به خداوند و بشریت نمود.

ث- بازی "کپی دو طرفه"

کودکان را به گروه‌های دو نفره تقسیم کنید و هر کودک باید در مقابل کودک دیگر بایستد. اکنون از یک کودک در هر گروه بخواهید شروع به حرکت کند، در حالی که کودک دیگر حرکات او را مثل آینه منعکس می‌کند. بعد از چند دقیقه، دو نفر می‌توانند نقش‌های خود را بر عکس کنند. شما همچنین می‌توانید از آنها بخواهید به جای حرکات، حالات چهره یکدیگر را کپی کنند. سپس از یکی از کودکان هر گروه بخواهید که پشت دیگری بایستد. همچنان که نفر جلویی حرکاتی انجام می‌دهد، نفر پشتی باید حرکات او را مانند سایه دنبال کند.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۲۱

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۲۲

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

تا کلاس بعد، کودکان باید حفظ مناجاتی را که در چند جلسه قبل مشغول از بر کردن آن بوده‌اند، به اتمام رسانند. بنابراین احتمالاً می‌خواهید اطمینان حاصل کنید که آنها در کوشش‌هایشان به خوبی پیش می‌روند. البته شما ابتدا کلاس را با مناجات‌هایی شروع خواهید کرد.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

امروز کودکان نصّ ذیل را به خاطر خواهند سپرد. نکات زیر به شما کمک می‌کند که نصّ را به شاگردانتان توضیح دهید:

یک نفس مومن هرگز محبت خویش نسبت به خداوند را فراموش نمی‌کند. ما از سر ایمان به خداوند است که همیشه سعی می‌کنیم از تعالیم او پیروی کنیم و از قوانین او اطاعت کنیم، حتا وقتی که این کار مشکل شود. این گونه است که ما برای خدمت به دیگران و انجام کارهای شایسته سخت تلاش می‌کنیم بی آنکه فکری جز وصول به رضای خداوند داشته باشیم. برای روح مؤمن هیچ سروری بالاتر از تلاش در جهت رضای خداوند نیست. بیایید این نصّ حضرت بهاءالله را حفظ کنیم:

”طوبی از برای مقبلی که به طراز همّت مزین شد و بر خدمت امر قیام نمود“^{۲۷}

مزین شد

۱. مای لباس خوبی دارد که فقط در موقعیت‌های خاص می‌پوشد. او لباسش را برای جلسه جامعه پوشید. مای در آن جلسه به لباس خاص خود مزین شد.
۲. شاه برای جشن ردای مخمل خود را پوشید. او به زیباترین لباسش مزین شد.

طراز

۱. برخی جاها، قاضی‌ها باید کلاه‌گیس سفیدی بر سر گذارند و ردای سیاه بلندی در دادگاه بپوشند. آنها باید طراز کامل قضات را پوشیده باشند.
۲. قبل از ترک قصر، شاهزاده حمایل و تاجش را می‌پوشد. او طراز سلطنتی خود را در بر می‌کند.

همت

۱. شاگردان تصمیم گرفتند که در اطراف مدرسه درخت بکارند. جامعه با تامین نهال و خاک، از همت آنان حمایت کرد.
۲. پی‌یر و آرن تصمیم گرفتند که به قله کوه صعود کنند. آنها می‌دانستند که این کار همت زیادی می‌طلبد، اما مصمم بودند که سعی خود را بکنند.

ت- داستان

وقتی حضرت عبدالبهاء کودک بودند، خانواده ایشان که از اشراف ایران بود، خادمی به نام اسفندیار داشتند. او به این خانواده بسیار وفادار بود و آنها به او بسیار اعتماد داشتند. وقتی که مامورین از سر تعصب و نادانی پدر محبوب حضرت عبدالبهاء، حضرت بهاء‌الله، را دستگیر کردند، همه دارایی‌های خانواده از آنها گرفته شد. برای آنها چیزی باقی نماند و همه نزدیکان حضرت بهاء‌الله در خطر بودند. با این حال، اسفندیار همچنان از خانواده مراقبت می‌کرد. مادر حضرت عبدالبهاء با علم به اینکه خیلی از ماموران به دنبال اسفندیار خواهند بود، از او خواستند که شهر را ترک کند. اما اسفندیار حاضر به ترک شهر نبود.

او گفت: "من نمی‌توانم بروم" و توضیح داد که به بسیاری از مغازه داران به خاطر چیزهایی که از آنها خریده، بدهکار است. او پرسید: "من چطور می‌توانم بروم؟ آنها خواهند گفت خدمتکار حضرت بهاء‌الله اجناس و کالاهای مغازه داران را خریده و مصرف کرده بی آنکه پول آنها را بپردازد. تا زمانی که همه این قرض‌ها را نپردازم، نمی‌توانم بروم. اما اگر مرا دستگیر کنند، مسئله‌ای نیست. اگر مرا مجازات کنند، ضرری در آن نیست. اگر مرا بکشند، شما غصه نخورید. اما رفتن ممکن نیست. باید بمانم تا همه پولی را که بدهکارم بپردازم."

اسفندیار به مدت یک ماه در کوچه‌ها و بازارها راه می‌رفت و چیزهای کوچکی را که داشت، می‌فروخت. وقتی همه قرض‌های خود را پرداخت، نزد خانواده رفت و خدا حافظی کرد، چون می‌دانست که دیگر نمی‌تواند نزد آنان بماند. یک وزیر قبول کرد که در این زمان خطر، او را در خانه خود بپذیرد و از او حمایت کند و به او سرپناه دهد.

ماه‌های بسیاری گذشت و حضرت بهاء‌الله از زندان آزاد شدند و مقامات ایشان و خانواده شان را از ایران تبعید کرد. آنها به بغداد رفتند، شهری در کشور همسایه. اسفندیار که همیشه به حضرت بهاء‌الله وفادار بود، به بغداد سفر کرد تا بپرسد آیا می‌تواند یکبار دیگر به خانواده حضرت بهاء‌الله خدمت کند. حضرت بهاء‌الله به او فرمودند: "وقتی تو ما را ترک کردی، یک وزیر ایرانی بود که وقتی هیچ کس دیگر نمی‌توانست به تو امان بدهد، به تو جایی برای ماندن داد. چون او به تو سرپناه داد و تو را حفظ کرد، تو باید نسبت به او وفادار باشی. اگر او راضی است که ترکش کنی، آنوقت نزد ما بیا؛ اما اگر او نمی‌خواهد که تو بروی، ترکش نکن."

البته اسفندیار آنقدر درستکار، امین و وفادار بود که آن وزیر نمی‌خواست او برود. او گفت: "ای اسفندیار، من مایل نیستم که تو بروی اما با این وجود اگر می‌خواهی بروی بگذار به اراده خودت باشد." اما اسفندیار کلمات حضرت بهاء‌الله را به یاد آورد. او در خدمت وزیر ماند تا مدتی بعد که وزیر وفات کرد و اسفندیار بار دیگر به خانواده‌ای که ایققدر به آن عشق می‌ورزید بازگشت و تا آخرین روزهای زندگی‌اش به حضرت عبدالبهاء خدمت کرد.

ث- بازی "کیست که در می‌زند؟"

چشمان یک کودک را ببندید. او باید بر یک نیمکت بنشیند و به بقیه کلاس پشت کند. اکنون به کودک دیگری اشاره کنید. او باید به پشت سر کودک چشم بسته برود و روی نیمکت بنزد. کودکی که بر نیمکت نشسته می‌گوید: "کیه در می‌زنه؟". دیگری سعی می‌کند صدای خود را تغییر دهد و پاسخ می‌گوید: "من هستم". کودک نشسته سعی می‌کند حدس بزند که چه کسی در می‌زند. او سه بار می‌تواند حدس بزند و سپس نوبت کودک دیگری است.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۲۲

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۲۳

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

بعد از آنکه مناجات‌های شروع تلاوت شد، کودکان باید حفظ مناجاتی را که در درس ۱۸ ارائه شده تمام کنند تا بتوانند کلاس بعدی را به مرور آن اختصاص دهند.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

کودکان امروز نصی درباره صبر یاد می‌گیرند که می‌توانید به شکل زیر آن را معرفی کنید:

صبر یکی از مهم‌ترین صفاتی است که می‌توانیم داشته باشیم. بدون صبر موفقیت اندکی در زندگی خواهیم داشت. در مطالعاتمان، در کارمان، در دوستی‌هایمان با دیگران، در کوشش‌هایمان برای رشد روحانی، صبر لازم است. همه کارها در زندگی به سرعت قابل انجام نیستند. بسیاری چیزها هستند که کم‌کم و روز به روز قابل اجرا هستند. وقتی ما صبر می‌کنیم، سعی نمی‌کنیم درباره چیزهایی که به زمان نیاز دارند، عجله کنیم. ما باید با دیگران و با خود نیز صبور باشیم زیرا همه ما در حال یادگیری و رشد هستیم. برای آنکه به کوشش‌های ما در کسب صفت صبر کمک شود، بیایید نص زیر را حفظ کنیم:

”انه یزید اجر الصابرين.“^{۲۸} (مضمون بیان: همانا خداوند اجر صبرکنندگان را زیاد می‌فرماید.)

صبر

۱. عالیه و خانواده‌اش به جایی دوردست نقل مکان کردند. چند ماه اول آنها مشکلات زیادی داشتند. اما با کمک همسایگان مهربانشان، توانستند در این مشکلات صبر کنند و اکنون آنها در خانه جدیدشان بسیار خوشحال هستند.

۲. هیو مریض شد. او درد زیادی می‌کشید اما شکایت نمی‌کرد. او رنج خود را با صبر تحمل می‌کرد.

ت- داستان

لی ژین عاشق هلو بود. این برایش یکی از محبوب‌ترین خوردنی‌ها بود. هر روز او یک هلو با خود به مدرسه می‌آورد و آن را در وقت ناهار می‌خورد. از هرگازی که به هلو می‌زد، لذت می‌برد اما همیشه هسته را که حامل دانه بود دور می‌انداخت.

یک روز موضوع کلاس لی ژین درباره دانه‌ها بود. فکری به ذهن لی ژین رسید. او می‌توانست یک دانه هلو بکارد و از آن مراقبت کند تا به درختی تبدیل شود. در موقع ناهار، او هسته هلویش را نگه داشت و آن را در یک تکه کاغذ پیچید. وقتی که مدرسه تمام شد، او به سرعت به خانه رفت و از پدرش خواست به او کمک کند تا جایی برای پرورش درختش پیدا کند. پدرش به او یادآوری کرد که قبل از اینکه او بتواند دانه را بیرون آورد، باید صبر کند تا هسته خشک شود. با این حال لی ژین می‌خواست هسته را همان موقع بکارد. پدرش به او گفت: "لی ژین، اگر صبرنداری تا هسته خشک شود، چطور می‌توانی صبر کنی تا دانه بروید؟" بنابراین لی ژین مهلت داد تا هسته خشک شود.

چند روز بعد لی ژین بالاخره توانست هسته را بشکند و دانه را بیرون بکشد. مادرش گوشه‌ای از حیاط را به او نشان داد که درخت می‌توانست آنجا رشد کند و بلند و بزرگ شود. لی ژین چاله کوچکی کند و دانه را در آن انداخت، و آن را با تلی از خاک مرطوب پوشاند و با اشتیاق لبخند زد. درخت او بالاخره در حال رشد بود!

لی ژین هر روز از تل خاک دیدن می‌کرد به این امید که نشانه‌ای از رویش دانه ببیند. اما تا هفته‌ها هیچ جوانه‌ای پیدا نشد و لی ژین کم‌کم دلسرد شد. مادرش که نگرانی لی ژین را می‌دید، از او پرسید که مشکل چیست. لی ژین گفت: "دانه من رشد نمی‌کند. نمی‌دانم که اصلاً درخت خواهد شد یا نه." مادرش گفت: "خوب این دانه باید مدت‌ها رشد کند. از این نظر خیلی شبیه توست. وقتی که به دنیا آمدی، موجود ریز و کوچکی بودی و تنها کاری که می‌کردی خوردن و خوابیدن بود. و حالا به خودت نگاه کن! حالا یک مرد جوان هستی که راه می‌روی، صحبت می‌کنی و خودت فکر می‌کنی! رشد این درخت ممکن است سال‌های زیادی طول بکشد اما اگر خوب از آن مواظبت کنی آن وقت یک روز می‌توانی در سایه‌اش بنشینی و از میوه‌هایش لذت ببری." این فکر دوباره لی ژین را امیدوار کرد. او از مدرسه یاد گرفته بود که یک دانه قبل از آنکه حتی جوانه بزند، باید تغییرات زیادی کند.

سپس یک روز بهاری لی ژین مثل همیشه به سراغ تل خاک رفت و با هیجان زیاد دید که جوانه کوچک سبزی از خاک بیرون زده است. درختش داشت رشد می‌کرد! او به خانه همسایه که کشاورز بود دوید و این خبر هیجان‌انگیز را به او داد. او به لی ژین توصیه‌هایی کرد که چطور از درخت تا وقتی که اینقدر کوچک و آسیب پذیر است، مواظبت کند. لی ژین که مشتاق بود به بهترین وجهی که می‌تواند درخت را پرورش دهد، به هر کلمه او گوش کرد. او گفت: "به زودی هلوهای زیادی خواهم داشت که برای تشکر از توصیه‌های خوب‌تان به شما بدهم." اما همسایه فقط لبخند زد و گفت: "لی ژین، یادت هست که وقتی منتظر خشک شدن هسته بودی، چطور مجبور

بودی صبور باشی؟“ لی ژین با حرکت سر حرفش را تأیید کرد. همسایه ادامه داد: “و یادت هست که لازم بود با صبر بیشتر منتظر می‌بودی تا دانه‌ات جوانه بزند؟“ لی ژین این را هم به خاطر داشت. همسایه گفت: “خوب، برای اینکه نهال تو به درخت تبدیل بشود و مدتی بعد میوه بدهد، حتی بیشتر زمان لازم است. ممکن است سال‌ها طول بکشد تا درخت آماده هلودادن بشود تا بتوانی از آن لذت ببری.“

و بنابراین لی ژین از درخت مراقبت به عمل می‌آورد و نیازهای آن را برآورده می‌کرد تا از جوانه به نهال و از نهال به درخت تبدیل شد. کم‌کم بلندتر و بزرگ‌تر شد، همانطور که لی ژین هم بلندتر و بزرگ‌تر می‌شد. و بعد یک روز وقتی که لی ژین از مدرسه برگشت، دید که اولین هلوهای درخت دارند آن جاهایی که قبلاً فقط شکوفه بود، پدیدار می‌شوند. او همان خوشحالی را که زمان جوانه زدن دانه احساس کرده بود، یک بار دیگر احساس کرد. او بار دیگر می‌دانست که باید صبر داشته باشد. چون باز هم مدتی طول می‌کشید تا هلوها آماده خوردن شوند.

ث- بازی “راهنما رو پیدا کنید”

یکی از بچه‌ها را انتخاب کنید و از او بخواهید که از گروه بیرون برود. وقتی که او رفت، بقیه کلاس یکی دیگر از بچه‌ها را به عنوان “راهنما” انتخاب می‌کنند. همه بچه‌ها سپس از حرکات راهنما پیروی می‌کنند. برای مثال اگر او دست می‌زند، همه دست می‌زنند. اگر او شروع به دست تکان دادن بکند، همه همین کار را می‌کنند. کسی که بیرون رفته بود باید با دقت نگاه کند و سعی کند دریابد که راهنما چه کسی است. در همین زمان دیگران هم مراقب هستند که به راهنما از نزدیک یا بیش از حد نگاه نکنند که باعث شود کودک در حال جستجو به آسانی او را شناسایی کند.

ج- رنگ‌آمیزی: نقاشی شماره ۲۳

چ- مناجات‌های خاتمه

درس ۲۴

الف- تلاوت و حفظ کردن مناجات‌ها

کلاس را با مناجات‌های شروع آغاز کنید و سپس مناجاتی را که کودکان در چند جلسه گذشته در حال حفظ کردن بوده‌اند، با آنها مرور نمایید.

ب- سرودها (شامل مروری بر سرودهای قبلی)

از بین سرودهای زیادی که می‌دانید یکی دو سرود مناسب برای کلاس امروز انتخاب کنید، و آنها را با کودکان بخوانید. اگر سرودهای انتخاب شده به نحوی به موضوع درس مربوط باشد، در تأکید آنچه که کودکان می‌آموزند کمک خواهد نمود.

پ- حفظ کردن نصوص

نکات زیر برای کمک به شما ارائه شده‌اند تا نصی را که بچه‌ها حفظ خواهند کرد معرفی کنید.

یکی از مهم‌ترین صفات یک فرد که واقعا خداوند را دوست دارد، استقامت است. هر چه که در زندگی ما اتفاق بیفتد، ما همیشه خدا و محبت‌مان نسبت به او را به یاد داریم. بنابراین هر چه که دیگران ممکن است در قبال ما بگویند یا انجام دهند، نمیتواند بر ایمان ما به خدا اثر بگذارد. ما عاشق او هستیم و احکام و تعالیمش را اطاعت می‌کنیم. برای آن که اهمیت استقامت را به یاد داشته باشیم، بیاید نصّ زیر از حضرت بهاء‌الله را حفظ کنیم:

”تَجِدُ نَفْسَكَ فِي أَعْلَى الْمَقَامِ لَوْ تَكُونُ مُسْتَقِيمًا عَلَى أَمْرِ مَوْلِيكَ“^{۲۹} (مضمون بیان: خود را در بالاترین مقام خواهی یافت اگر بر آنچه مولای تو به تو امر فرموده مستقیم باشی.)

بالاترین

۱. باغ‌ها در بالاترین درجه زیبایی بودند، زیباتر از هر چیزی که دیده شده است.
۲. مادر ماریا کیک بسیار مخصوصی برای خانواده درست کرد. آنها آن را با لذت بسیار خوردند و همه گفتند که کیک به بالاترین درجه لذیذ است.

مقام

۱. مارتا هر شب قبل از آنکه بخوابد دعا می‌کند و احساس نزدیکی به خدا می‌کند. وقتی او به خواب می‌رود روحش در مقامی بلند قرار دارد.
۲. کومار در جلسه درباره صلح جهانی و خیر نوع بشر سخنرانی می‌کند. موضوع صحبت کومار از مقامی والا برخوردار است.

مستقیم

۱. دوستان رزماری به او می‌گویند که ستاره‌ها نقاطی سفید هستند که روی آسمان نقاشی شده‌اند اما رزماری یاد گرفته است که هر ستاره در واقع یک خورشید بسیار دور است. رزماری فکرش را تغییر نمی‌دهد. او در آنچه می‌داند درست است، مستقیم می‌ماند.
۲. کسی به مونا گفت که مهم نیست هر روز دعا بخواند اما او همچنان دعا می‌خواند چون می‌دانست که دعا خواندن یکی از احکام خداوند است. مونا در اطاعت از حکم دعا خواندن مستقیم ماند.

ت- داستان

شاید بدانید که بهائیه خانم خواهر کوچک‌تر حضرت عبدالبهاء بودند. وقتی پدر محبوبشان حضرت بهاء‌الله را حکومتی ناعادل که از حقیقت پیام الهی آن حضرت می‌ترسید دستگیر کرد و به زندان فرستاد، بهائیه خانم فقط شش ساله بودند. خانواده ایشان یکی از ثروتمندترین خانواده‌های شهر بود. اکنون همه دارایی‌های آنها گرفته شده بود. گاهی ایشان به جای نان فقط یک مشت آرد برای خوردن داشتند.

وقتی عاقبت پدرشان از زندان آزاد شدند و به اجبار حکومت کشورشان را ترک کردند، بهائیه خانم و خانواده شان سوار بر استر به سوی شهر بغداد در یک کشور همسایه رهسپار شدند. سفر آنان در سرمای سخت زمستان سه ماه طول کشید. ایشان هرگز دوباره به سرزمین محل تولد خویش باز نگشتند.

خانواده تا ده سال در بغداد ماندند، جایی که بهائیه خانم بقیه دوران کودکی خود را گذراندند. سپس اولیای امور که هنوز از تاثیرات روه ازدیاد پدر ایشان هراس داشتند، ناگهان به ایشان دستور دادند که بغداد را ترک کنند و بهائیه خانم که اکنون زن جوانی بودند، با خانواده شان ابتدا به شهر دور دست استامبول و سپس به ادرنه رفتند. این خطرناک‌ترین موقعیت بود. مخالفت با پدرشان افزایش یافت و در نهایت سوء قصدی به جان ارزشمند ایشان شد.

بعد از تقریباً پنج سال زندگی در ادرنه تحت چنین شرایط پرفشار و اضطرابی، وقتی حکومت پدرشان را به زندان شهر عکا تبعید کرد، بهائیه خانم عزیز حالا دوباره مجبور به جابجایی شدند. حدود چهل سال این روح لطیف با خانواده خود به عنوان یک زندانی در میان بدترین مجرمان در پشت دیوارهای آن شهر متروک زندگی کردند.

در آن دوره پدری که ایشان آنقدر دوستشان داشتند، از دنیا رفتند و با صعود پدر، اکنون وظیفه بهائیه خانم بود که از برادر محبوبشان حمایت کنند، برادری که به ریاست دیانت پدرشان منصوب شده بودند. بسیاری از دوستان و خویشان که نسبت به حضرت عبدالبهاء حسادت می‌کردند، علیه ایشان قیام کردند. اما بهائیه خانم با آرامش و صبر و شهامت با هر مشکلی برخورد می‌کردند.

و وقتی سال‌ها بعد حضرت عبدالبهاء به جهان بالا صعود کردند، هنگامی که نوه حضرت عبدالبهاء، شوقی افندی جوان وظایفی را که به عنوان جانشین پدر بزرگ شان به ایشان محول می‌شد، بر عهده می‌گرفتند، بهائیه خانم به بزرگ‌ترین حامی و پایدارترین مدافع آن حضرت تبدیل شدند. بهائیه خانم اکنون زنی پیر بودند و تقریباً هفتاد سال داشتند. زندگی ایشان از اضطرابات و انقلابات آکنده بود. در زندگی همیشه از مصیبتی به مصیبت دیگر و از فاجعه‌ای به فاجعه دیگر افتادند. اما روح ایشان همیشه ثابت ماند و قلبشان همیشه مملو از محبت خداوند بود. ایشان مستقیم و استوار بودند. شرافت و سرور، مهربانی و لطفی که از زمان کودکی داشتند، تا آخرین روزهای زندگی شان با ایشان همراه بود.

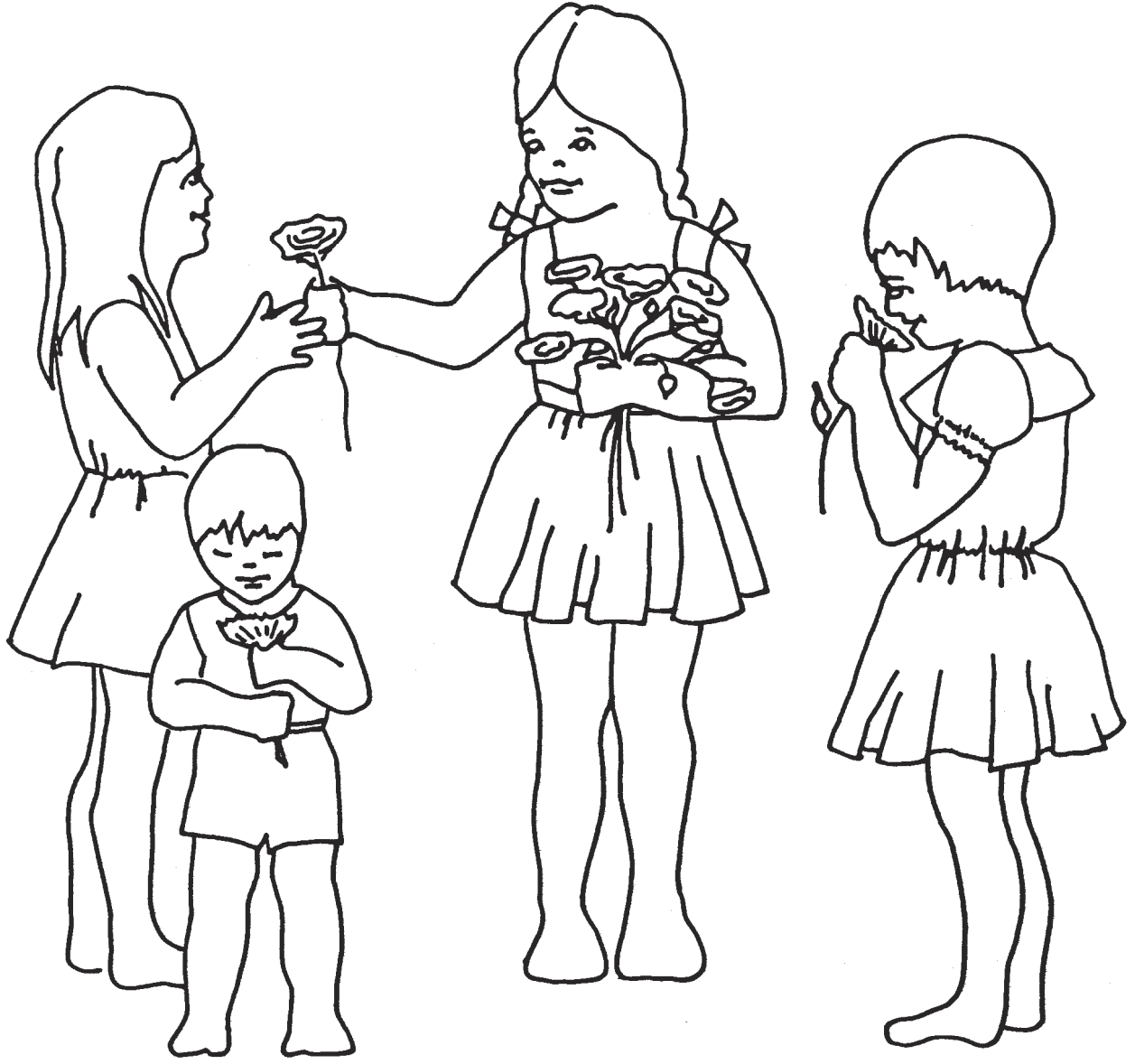
ث- بازی "گرگ‌ها و بزغاله‌ها"

می‌توانید بازی امروز را با تعریف این داستان به بچه‌ها معرفی کنید که یک گله بز مجبور بودند از یک پل بسیار قدیمی بگذرند تا به چراگاهی که علف‌های شیرین در آن می‌روید برسند. زیر آن پل یک خانواده از گرگ‌ها زندگی می‌کردند که عاشق خوردن بزغاله‌های کوچک بودند. اما گرگ‌ها خیلی تنبل بودند و همیشه زیاد می‌خوابیدند، و فقط وقتی بیدار می‌شدند که صدای یک بزغاله را که از پل می‌گذشت می‌شنیدند. بزغاله‌ها خیلی باهوش بودند و یاد گرفته بودند که چطور به آهستگی از پل عبور کنند بدون آنکه هیچ صدایی ایجاد شود، آخر آنها نمی‌خواستند که گرگ‌ها را بیدار کنند. آنها با دقت به صدای خرخر گرگ‌ها گوش می‌دادند، و اگر لحظه‌ای این صدا قطع می‌شد، آنها خیلی بی‌حرکت می‌ماندند زیرا می‌دانستند که گرگ‌ها در حال گوش دادن هستند. اما اگر بزغاله‌ها خیلی بی‌حرکت می‌ماندند گرگ‌ها دوباره به خواب می‌رفتند.

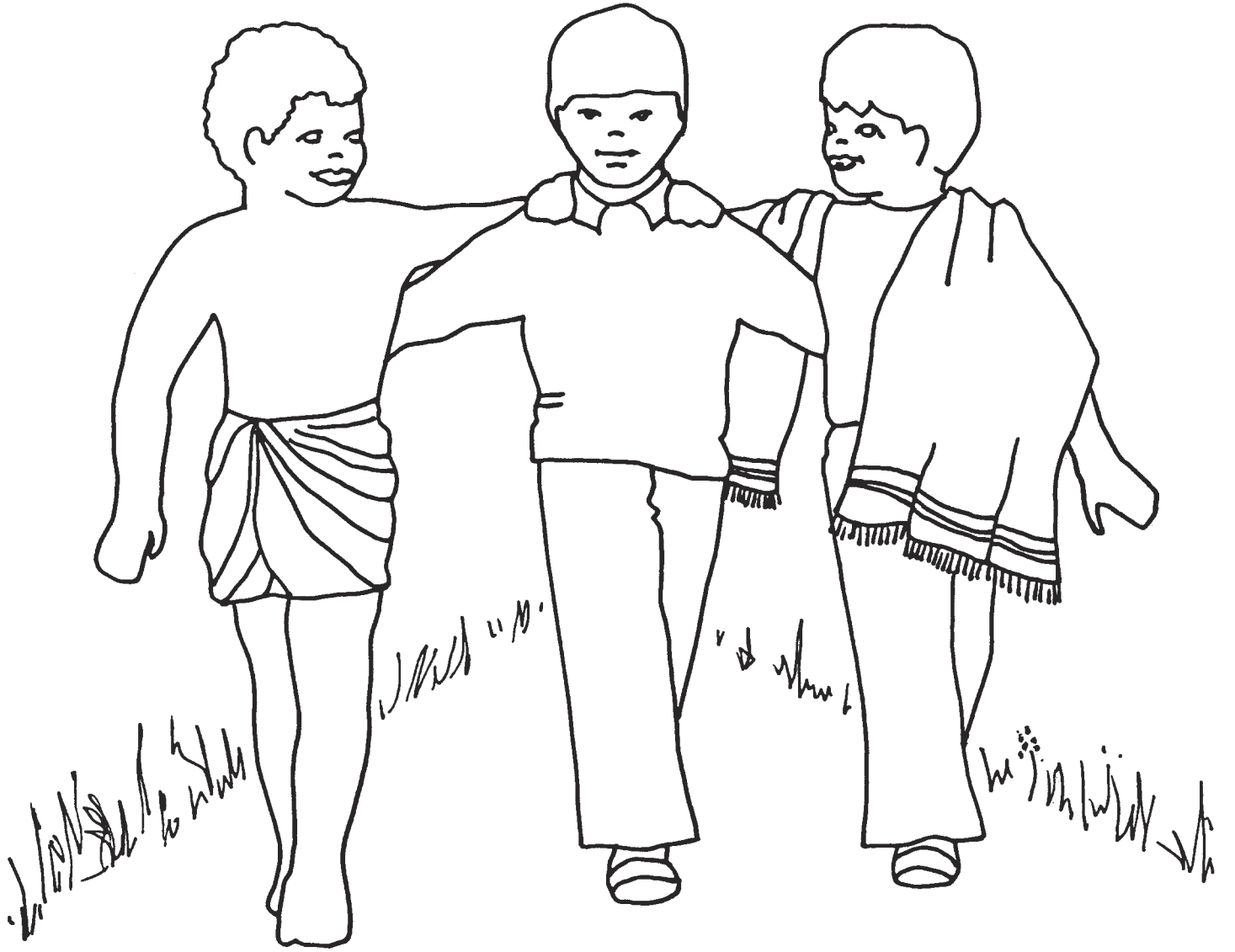
اکنون به "پلی" اشاره کنید که با گذاشتن چوب‌هایی در ارتفاعات مختلف میان دو ردیف از نیمکت‌ها درست کرده‌اید. کودکان باید از این پل "عبور کنند" و از زیر چوب‌های بالاتر و از روی چوب‌های پایین‌تر بگذرند. صدای خرخر گرگ‌ها را با دست زدن یا کوبیدن بر یک قابلمه نشان دهید. هر از گاهی این صدا قطع می‌شود و گرگ‌ها بیدار می‌شوند. در آن وقت‌ها، کودکانی که از پل می‌گذرند باید کاملاً بی‌حرکت بمانند، حتی اگر یکی از پاهایشان در هواست، تا وقتی که گرگ‌ها دوباره به خواب بروند. اگر کودکی چوبی را به زمین بیندازد یا کوچک‌ترین صدایی ایجاد کند، گرگ‌ها بیدار می‌شوند و بزغاله کوچک را می‌بلعند.

ج- رنگ آمیزی: نقاشی شماره ۲۴

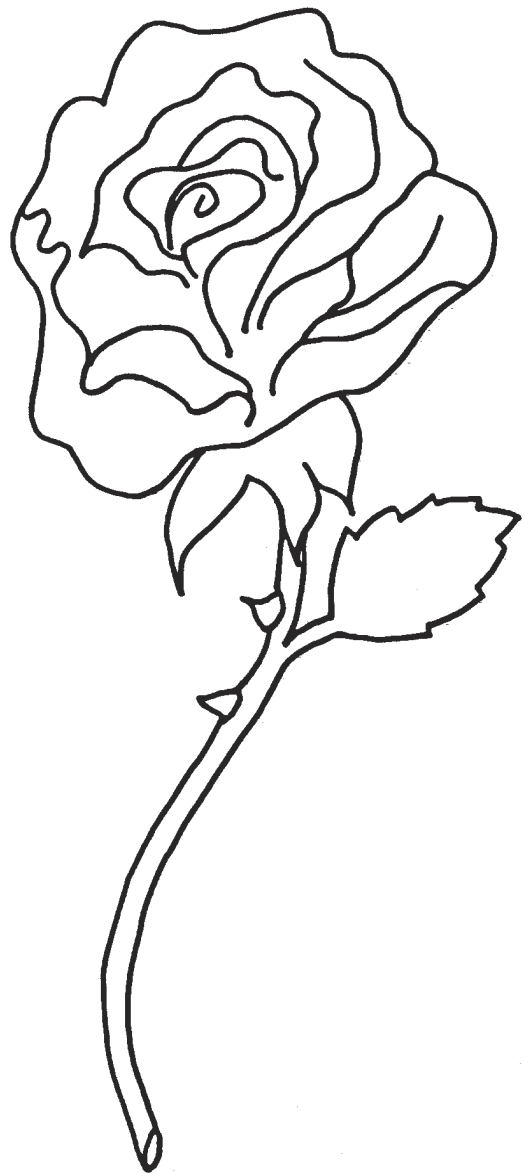
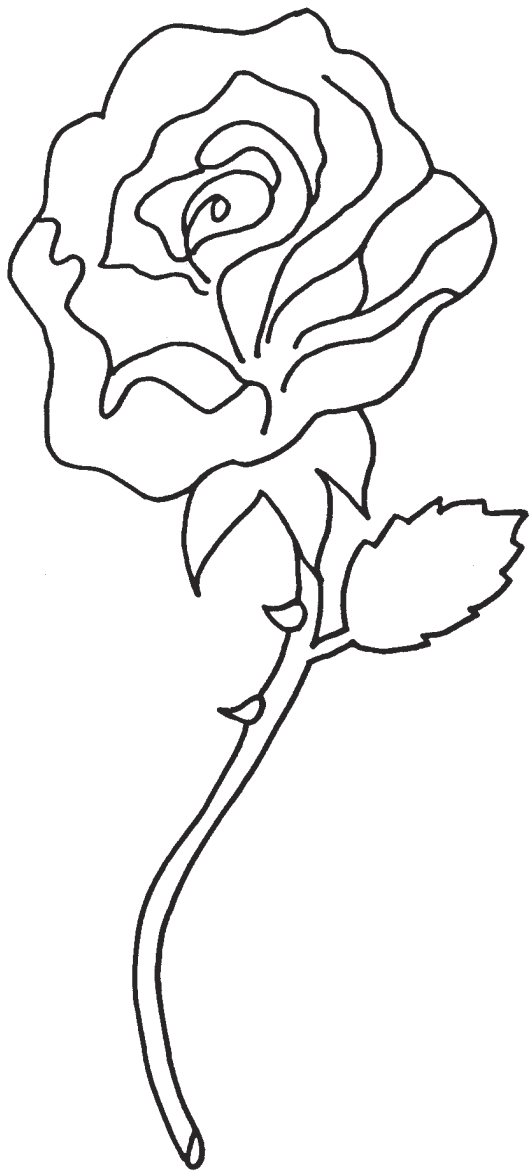
ج- مناجات‌های خاتمه



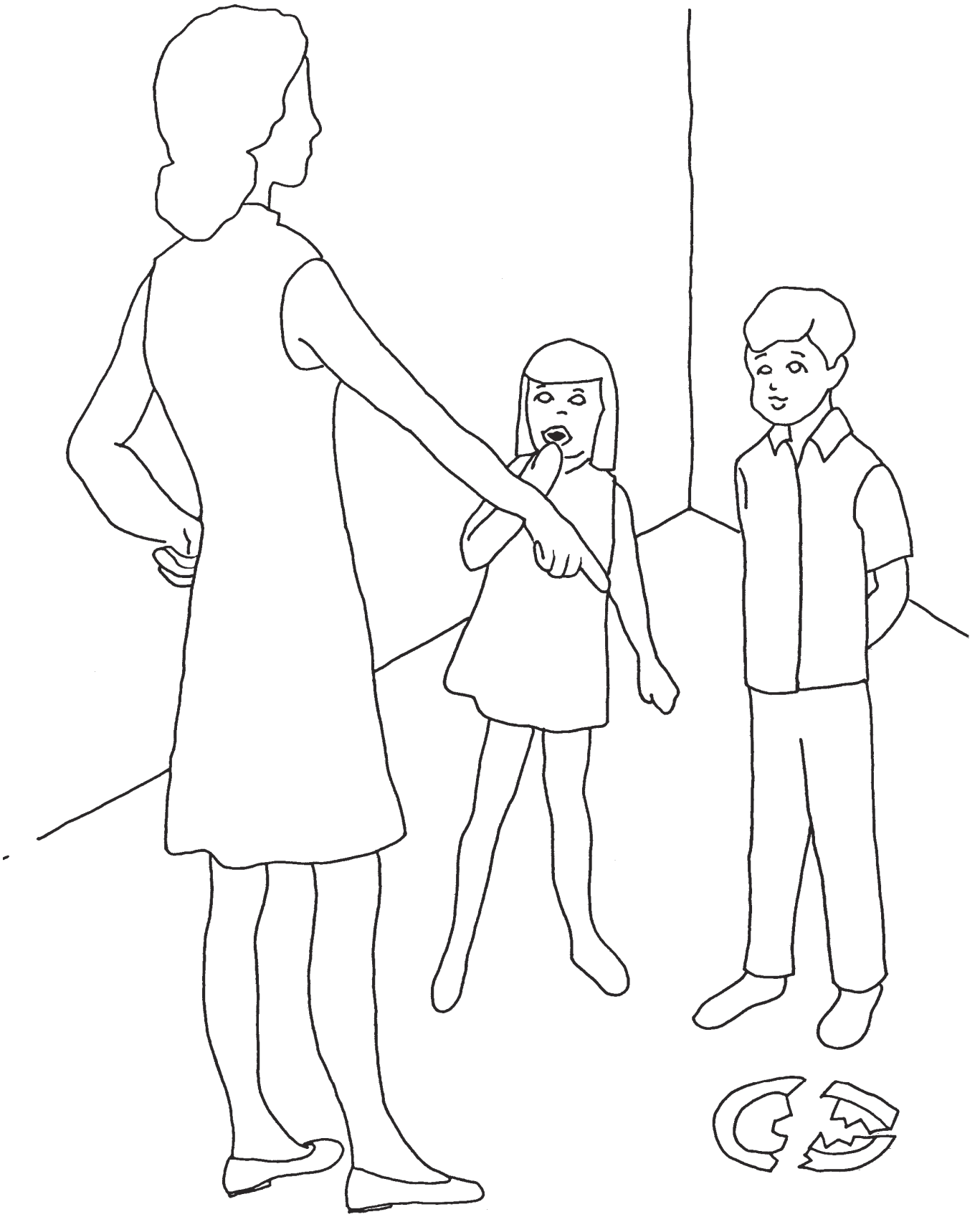
”يَا أَبْنَ الرُّوحِ فِي أَوَّلِ القَوْلِ أَمَلِكْ قَلْبًا جَيِّدًا حَسَنًا مُنِيرًا....“



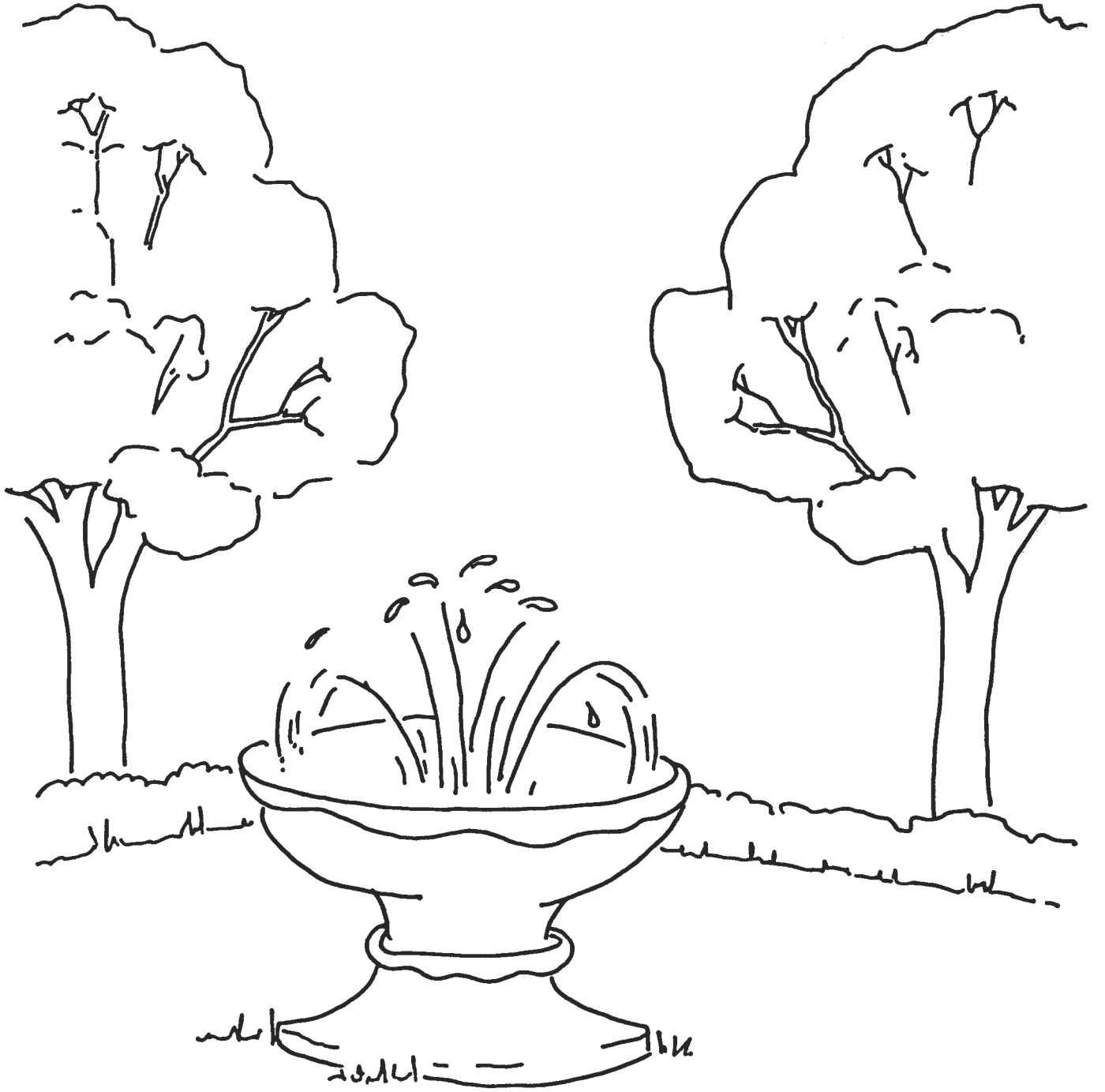
“وَأَسْلِكُوا سَبِيلَ الْعَدْلِ وَإِنَّهُ لَسَبِيلٌ مُسْتَقِيمٌ.”



”ای دوست! در روضهٔ قلب جز گلِ عشق مکار....“



“راستی اساس جميع فضائل عالم انسانيت.“



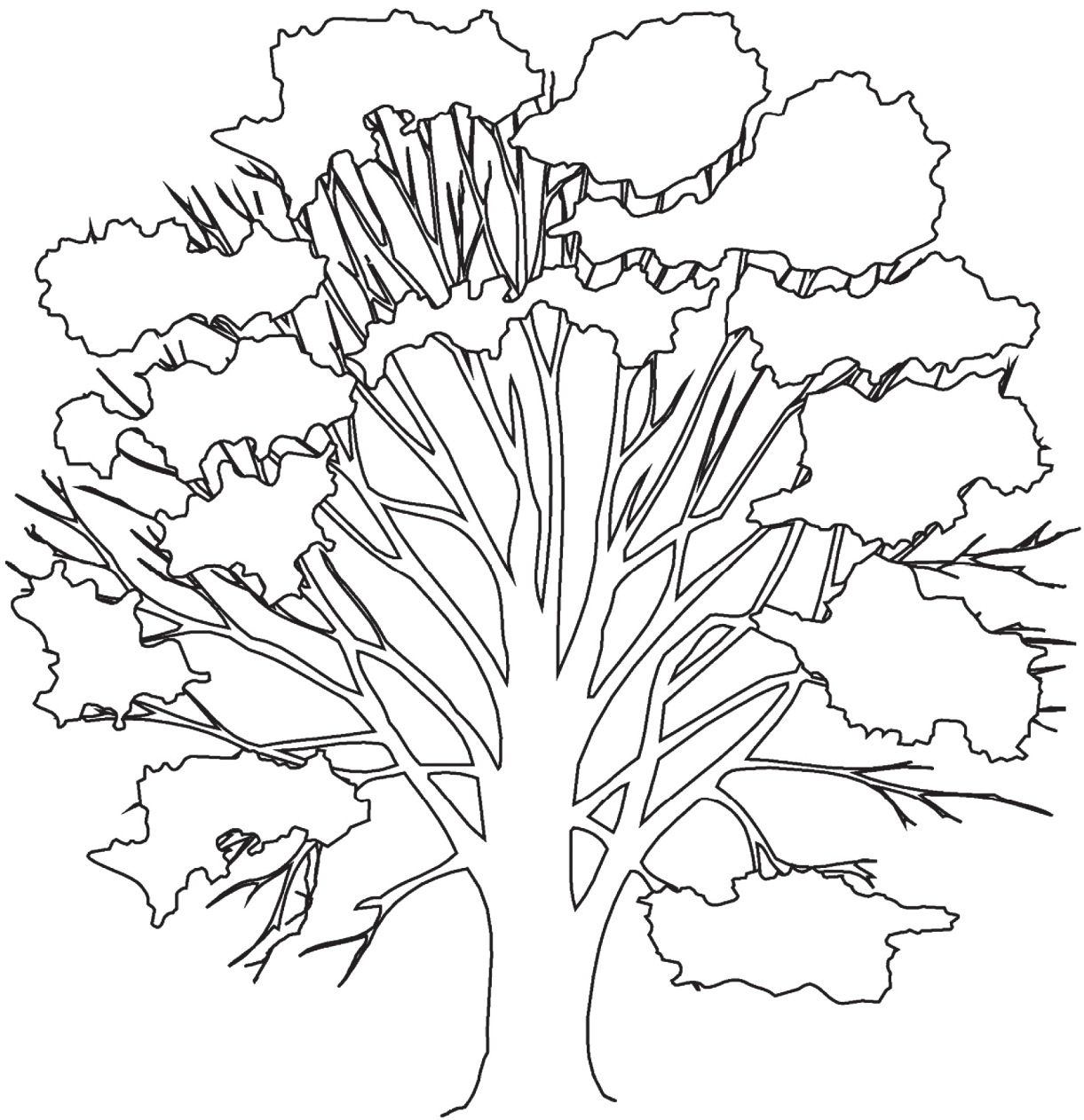
”الكرم و الجود من خصالى فهنئاً لمن تزین بخصالى.“



”طوبى لمن اختار اخاه على نفسه.“



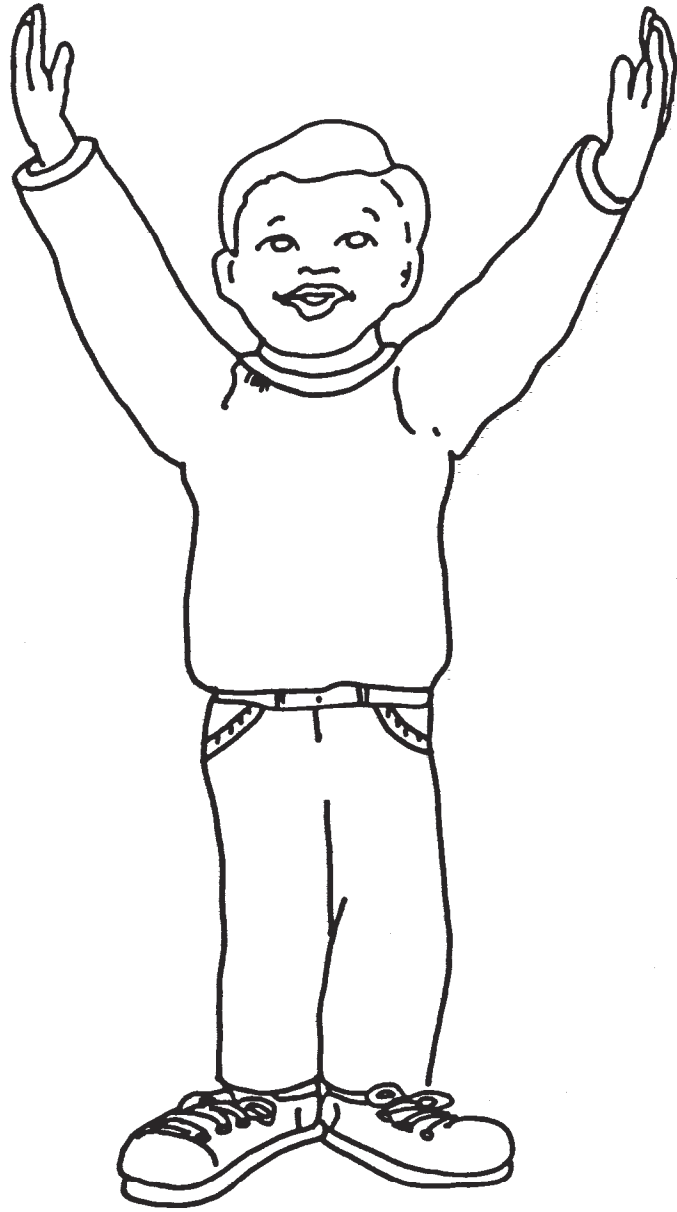
”يَا ابْنَ الْإِنْسَانِ افْرَحْ بِسُرُورِ قَلْبِكَ، لَتَكُونَ قَابِلًا لِلْقَائِي وَمِرَاةً لِحَمَالِي.“



”باید در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم.“



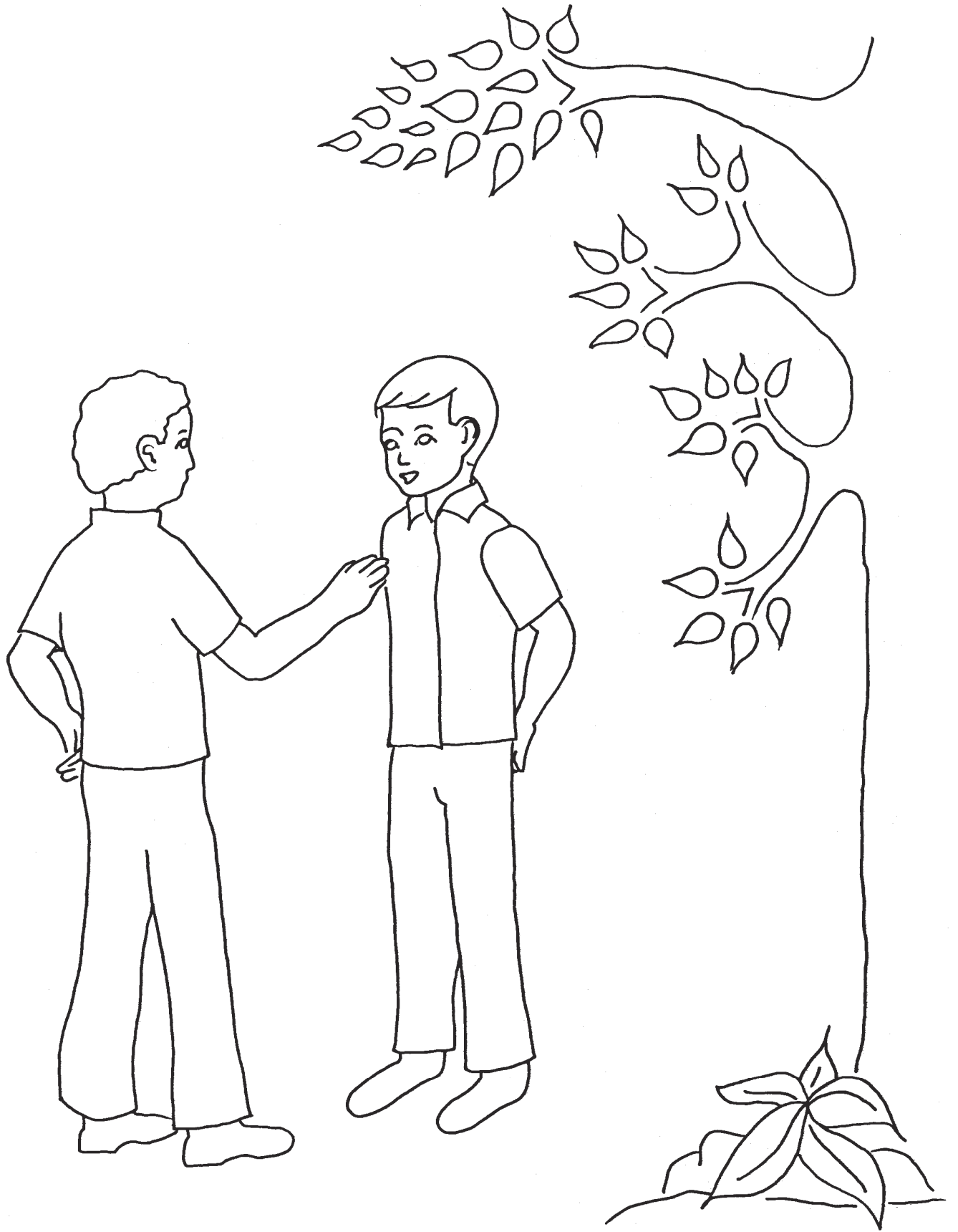
”يا أَبْنَ الْإِنْسَانِ كُنْ لِي خَاضِعاً لِأَكُونُ لَكَ مُتَوَاضِعاً.“



”خوش باش ممنون باش و بشکرانه خدا برخیز تا شکرانه سبب ازدیاد
نعمت گردد.“



”اجعلوا... شيمكم العفو والفضل وما تفرح به افئدة المقرين“



”زِينُوا لِسَانَكُمْ بِالصِّدْقِ وَنَفُوسَكُمْ بِالْأَمَانَةِ.“



”اساس ملكوت الهى بر عدل و انصاف و رحم و مروّت و مهربانى بهر
نفسى است.“



”فاعلم انّ زينتك حبّ الله و انقطاعك عمّا سويه“



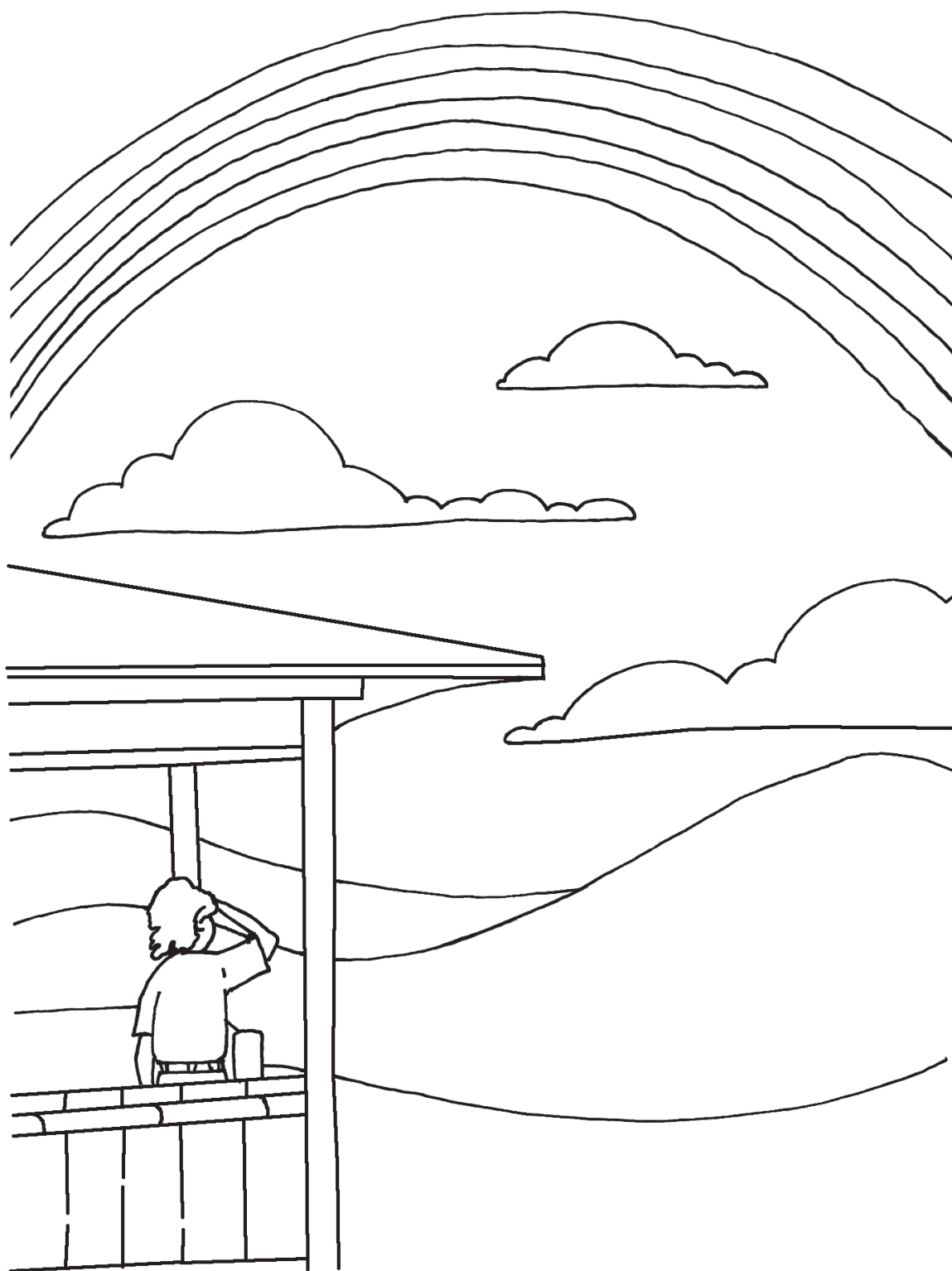
”أصلُ العِزَّةِ هي قناعة العبد بما رُزِقَ به و الاكتفاء بما قُدِّرَ له.“



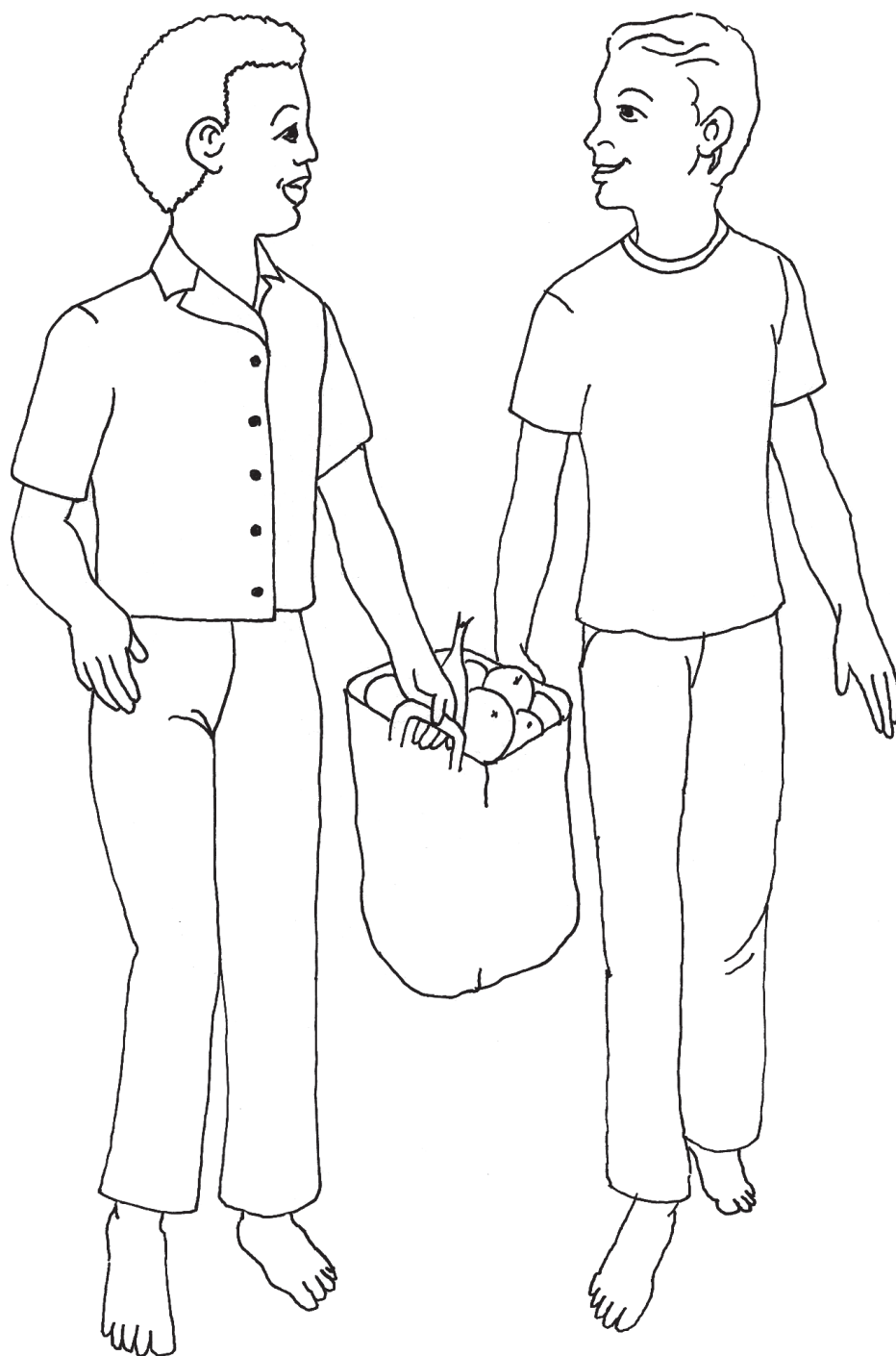
”نیکوست حال نفسی که بمحبت تمام با عموم انام معاشرت نماید.“



”رأس القدرة والشجاعة هي اعلاء كلمة الله والاستقامة على حبه.“



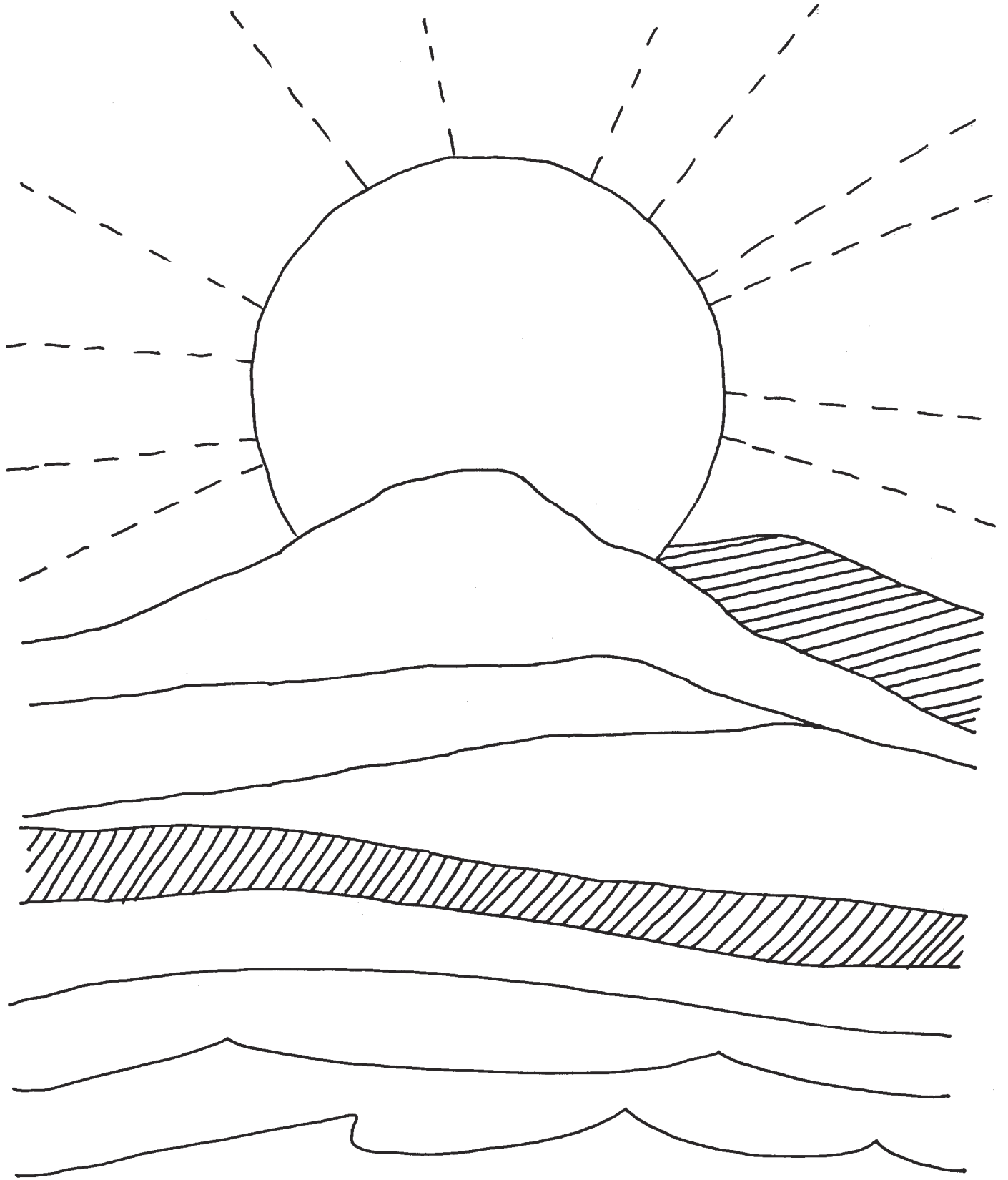
”ابدا امید را از خدا قطع منما در هر حال امیدوار باش زیرا الطاف حق در هر
حالت از انسان منقطع نگردد.“



“امانت باب اعظم است از برای راحت و اطمینان خلق.”



”از خدا می‌طلبم آتش حبّش را در دلت برافروزد.“



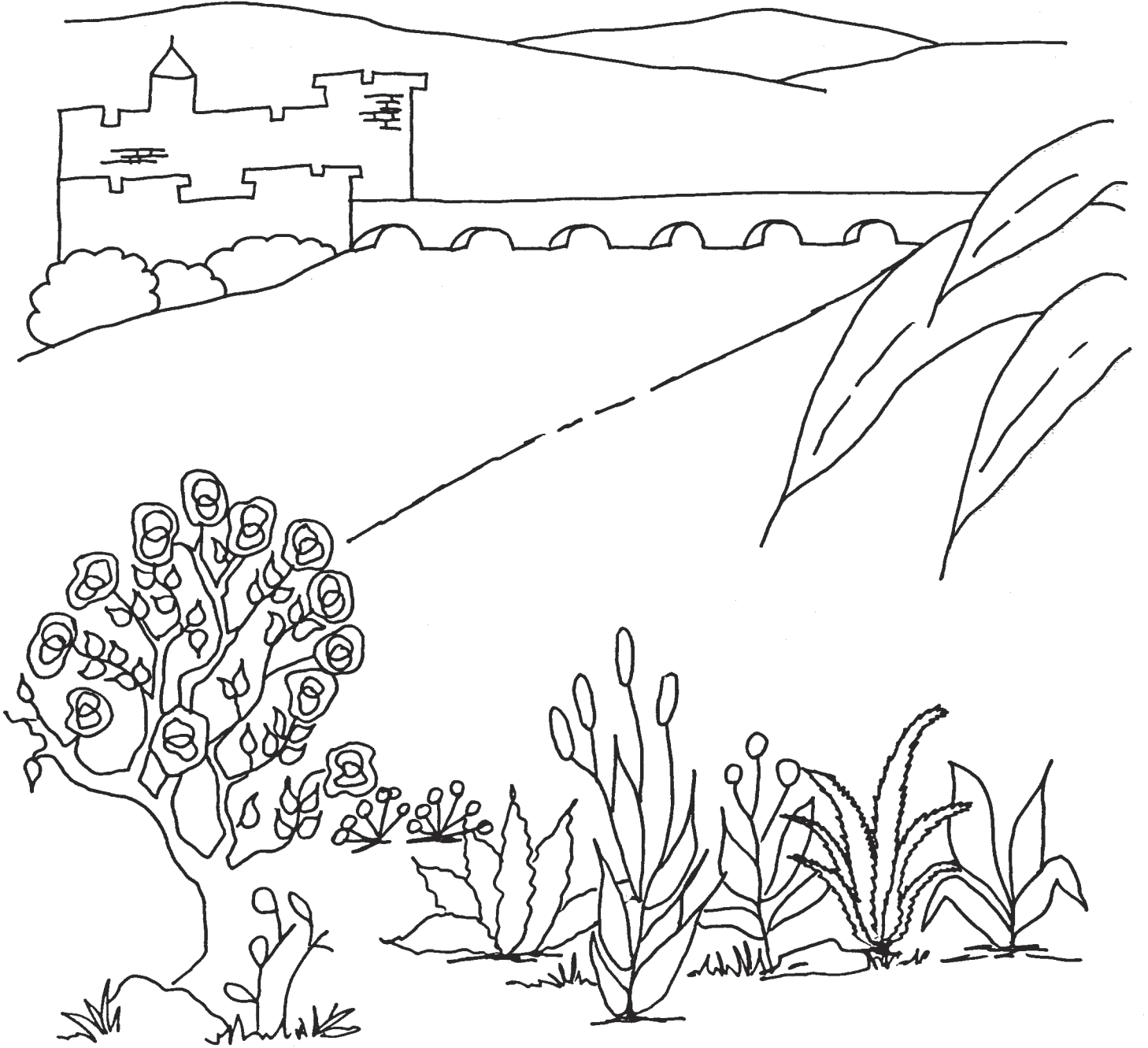
”يَا ابْنَ الْوُجُودِ مَشْكَاتِي أَنْتَ وَمُصْبِحِي فِيكَ؛ فَاسْتَنْرِبِهِ وَلَا تَفْحَصْ عَنْ غَيْرِي“



”طوبی از برای مقبلی که بطراز همت مزین شد و بر خدمت امر قیام نمود.“



“أنه يزيد اجر الصّابرين.”



”تجد نفسك فى اعلى المقام لو تكون مستقيماً على ما امرك موليك“

مراجع

۱. امر و خلق، جلد ۳، لانگنهاین، آلمان، ص ۳۲۸
۲. کتاب مناجات "خدایا هدایت نما، مؤسسه مطبوعات امری آلمان"، ص ۱۱
۳. ترجمه از خطابات حضرت عبدالبهاء در آمریکا، ۲۴ آوریل ۱۹۱۲ که اصل آن به فارسی یافت نشد.
۴. کلمات مکنونه عربی، چاپ برزیل، شماره ۱، ص ۴.
۵. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله شماره ۱۱۸، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ص ۱۶۰.
۶. مجموعه مناجات آثار قلم اعلی، جلد ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ایران، ص ۱۳۸.
۷. کلمات مکنونه فارسی، چاپ استرالیا، شماره ۳، ص ۴.
۸. حضرت بهاء الله، ادعیه محبوب، ص ۵۷.
۹. ظهور عدل الهی، ویلمت، ایلینوی، ص ۵۵
۱۰. کلمات مکنونه فارسی، چاپ استرالیا، شماره ۴۹ ص ۲۰.
۱۱. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده "لجنه نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگنهاین - آلمان، ص ۳۹.
۱۲. کلمات مکنونه عربی، چاپ برزیل، شماره ۳۶ ص ۱۸.
۱۳. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ شماره ۲۲۵ صفحه ۲۸۳.
۱۴. کلمات مکنونه عربی، شماره ۴۲ ص ۲۰.
۱۵. از الواح منتشر نشده حضرت عبدالبهاء.
۱۶. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، ص ۸۱.
۱۷. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، شماره ۱۳۶.
۱۸. امر و خلق جلد ۴، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ص ۶۶
۱۹. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ۱ شماره ۱۳۸، ویلمت ایلینوی، ص ۱۵۵.
۲۰. آثار قلم اعلی جلد ۱، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ص ۳۸.
۲۱. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده" ص ۹۲.
۲۲. منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله ش ۱۵۶، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ص ۲۱۴.
۲۳. مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده" ص ۹۳.
۲۴. منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد اول شماره ۱۷۸.

نسخه پیش از چاپ - نسخه PP.۱.۳.۴ - برای توزیع نیست

- ۲۵. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، آلمان، ص ۱۹
- ۲۶. کلمات مکنونه عربی شماره ۱۱ ص ۸ (چاپ برزیل).
- ۲۷. مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، آلمان، ص ۱۶۴
- ۲۸. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله ش ۶۶، ص ۸۹.
- ۲۹. مأخذ بالا، شماره ۱۱۵، ص ۱۵۸.